



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

حقیقت معجزه

از انبیاء و ائمه  
عظیم السلام

مرحوم آیت الله

شیخ علی بن ابی حمزه اشعری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حقيقت معجزه از انبياء و ائمه عليه السلام

نويسنده:

علي پناه اشتهاردي

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست	۵
حقیقت معجزه از انبیاء و ائمه علیه السلام	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۸
شناسنامه	۱۱
فهرست مطالب	۱۳
مقدمه پژوهشکده	۱۷
پیشگفتار	۱۹
مختصری از زندگینامه مؤلف	۲۳
فصل اول: معنای معجزه و شرایط آن	۳۵
فصل دوم: برخی از معجزات مخصوص پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم علیهم السلام	۷۳
اشاره	۷۳
۱. معجزات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم	۷۵
۲. معجزه ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام	۷۸
۳. معجزه ای دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۸۱
۴. اعجاز علمی حضرت فاطمه علیها السلام	۸۳
۵. معجزه ای از امام حسن مجتبی علیه السلام و خبر دادن او از ماجرای شهادت خویش	۸۶
۶. معجزه ای از امام حسین علیه السلام	۸۸
۷. معجزه ای از امام علی بن الحسین علیهما السلام	۹۰
۸. معجزه ای از امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام	۹۲
۹. معجزه ای از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام	۹۴
۱۰. معجزه ای از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام	۹۷
۱۱. معجزه ای از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام	۱۰۰
۱۲. معجزه ای از امام محمد بن علی الجواد علیهما السلام	۱۰۲

۱۰۵	.....	۱۳. معجزه ای از امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام
۱۰۸	.....	۱۴. معجزه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
۱۰۹	.....	۱۵. معجزه ای از حضرت صاحب الزمان، مهدی موعود «عج»
۱۱۵	.....	فصل سوم: وجوه اعجاز قرآن مجید
۱۱۵	.....	اشاره
۱۱۸	.....	وجه اول
۱۱۹	.....	وجه دوم
۱۱۹	.....	وجه سوم
۱۲۰	.....	وجه چهارم
۱۲۰	.....	وجه پنجم
۱۲۱	.....	وجه ششم
۱۲۲	.....	وجه هفتم
۱۲۲	.....	وجه هشتم
۱۲۵	.....	فصل چهارم: وجود اعجاز در بیان معصومین علیهم السلام
۱۲۵	.....	اشاره
۱۲۷	.....	۱. وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام
۱۲۸	.....	۲. وصیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام
۱۳۰	.....	۳. کلام امام حسن علیه السلام در جواب نامه حسن بصری به او
۱۳۱	.....	۴. از مواعظ امام حسین بن علی علیهما السلام
۱۳۳	.....	۵. گوشه ای از بیانات امام سجاد علیه السلام در رساله ی حقوقیه
۱۳۶	.....	۶. وصیت امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی
۱۳۷	.....	۷. وصیت امام جعفر صادق علیه السلام به جعفر بن نعمان احول
۱۳۹	.....	۸. وصیت امام موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم
۱۴۰	.....	۹. کلامی از امام رضا علیه السلام در توصیف امام و امامت
۱۴۳	.....	۱۰. نمونه ای از بیانات گهربار امام جواد علیه السلام
۱۴۴	.....	۱۱. نمونه ای از فرمایشات حکیمانه ی امام هادی علیه السلام

- ۱۴۶ ----- نمونه ای از کلمات گهربار امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۴۹ ----- حدیثی از وجود نازنین امام زمان مهدی موعود علیه السلام
- ۱۵۹ ----- فصل پنجم: چند حدیث نورانی در بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۷۱ ----- فصل ششم: هفتاد کلمه ی قصار و حکمت آمیز از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۷۱ ----- اشاره
- ۲۲۱ ----- منابع
- ۲۲۴ ----- درباره مرکز

## حقیقت معجزه از انبیاء و ائمه علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: اشتهااردی، علی پناه، 1296 - 1387.

عنوان و نام پدیدآور: حقیقت معجزه از انبیاء و ائمه علیه السلام [کتاب] / علی پناه اشتهااردی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1389.

مشخصات ظاهری: 215 ص.

فروست: پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی (ره)؛ 37.

شابک: 25000 ریال 2-138-180-964-978

یادداشت: کتابنامه: [213] - 215؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: معجزه (اسلام)

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: 6/BP220/الف5ح7 1389

رده بندی دیویی: 297/43

شماره کتابشناسی ملی: 2492235

ص: 1

اشاره



حقیقت معجزه از انبیاء و ائمه علیه السلام

علی پناه اشتهاوردی.

ص: 2



پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله -.

اشتهاردی، شیخ علی پناه، 1296 -.

حقیقت معجزه از انبیاء و ائمه علیهم السلام / تالیف علی پناه اشتهاری -.

قم؛ زائر، 1389.

215 ص. 2-138-180-964-978

کتابنامه ص [215]-213 و همچنین بصورت زیرنویس.

1. معجزه (اسلام). 2. معجزه

7 ح 5 الف / 6 / BP220

شماره: 37

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه

عنوان: حقیقت معجزه از انبیاء و ائمه علیهم السلام

مؤلف: شیخ علی پناه اشتهاردی

ناشر: انتشارات زائر

چاپخانه: زائر

نوبت چاپ: اول / بهار 1389

شمارگان: 2000 نسخه

قیمت: 2500 تومان

شابک: 2-138-180-964-978

کلیه حقوق برای پژوهشکده علامه طباطبائی رحمه الله محفوظ است.

مرکز پخش: قم / چهارراه شهداء / انتشارات زائر

تلفن: 7742519 - ص. پ: 37185-3597

ص: 4

مقدمه پژوهشکده 9

پیشگفتار 11

مختصری از زندگینامه مؤلف 15

فصل اول معنای معجزه و شرایط آن 27

فصل دوم برخی از معجزات مخصوص پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه 65

1. معجزات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 67

2. معجزه ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام 70

3. معجزه ای دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام 73

4. اعجاز علمی حضرت فاطمه علیها السلام 75

5. معجزه ای از امام حسن مجتبی علیه السلام 78

6. معجزه ای از امام حسین علیه السلام 80

ص: 5

7. معجزه ای از امام علی بن الحسین علیهما السلام 82
8. معجزه ای از امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام 84
9. معجزه ای از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام 86
10. معجزه ای از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام 89
11. معجزه ای از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام 92
12. معجزه ای از امام محمد بن علی الجواد علیهما السلام 94
13. معجزه ای از امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام 97
14. معجزه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام 100
15. معجزه ای از حضرت صاحب الزمان، مهدی موعود «عج» 101

#### فصل سوم وجوه اعجاز قرآن مجید 107

وجه اول 110

وجه دوم 111

وجه سوم 111

وجه چهارم 112

وجه پنجم 112

وجه ششم 113

وجه هفتم 114

وجه هشتم 114

ص: 6

فصل چهارم وجود اعجاز در بیان معصومین علیهم السلام 117

1. وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام 119
2. وصیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام 120
3. کلام امام حسن علیه السلام در جواب نامه حسن بصری به او 122
4. از مواعظ امام حسین بن علی علیهما السلام 123
5. گوشه ای از بیانات امام سجّاد علیه السلام در رساله ی حقوقیه 125
6. وصیت امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جُعفی 128
7. وصیت امام جعفر صادق علیه السلام به جعفر بن نعمان احول 129
8. وصیت امام موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم 131
9. کلامی از امام رضا علیه السلام در توصیف امام و امامت 132
10. نمونه ای از بیانات گهربار امام جواد علیه السلام 135
11. نمونه ای از فرمایشات حکیمانه ی امام هادی علیه السلام 136
12. نمونه ای از کلمات گهربار امام حسن عسکری علیه السلام 138
13. حدیثی از وجود نازنین امام زمان مهدی موعود علیه السلام 141

فصل پنجم چند حدیث نورانی در بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام 151

فصل ششم هفتاد کلمه ی قصار از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 163

منابع 213

ص: 7





«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...»

قرآن کتاب انسان سازی است و بزرگترین معجزه جاوید است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار می کنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است به خاک افتاده و خدای آنرا پرستش و سجده می کنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که «الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع».

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آشکار است اما مهمترین رویکرد اعجاز قرآن به معجزات علمی و صرفه یا... نبوده بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر علیه السلام پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاءالله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خداشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرض توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاءالله است به پایه قرآن نمی رسد این همه

فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمده اند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند.

در همین راستا پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر علیه السلام و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که با هدف جذب محققان، مولفان و مترجمان و صاحب نظران زمینه های مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیت های موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم، تدوین کتب و پژوهش های علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزه های مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در سال 1388 تأسیس گردید و پژوهش های روز آمد را وجهه همّت خود قرار داده است.

تأسیس این پژوهشکده که از اهداف دیرینه حضرت آیت الله مسعودی خمینی تولیت معظم آستانه مقدسه بوده با زحمات و تلاش پی گیر و مجدّدانه ایشان به انجام رسید و اکنون دست همه ی محققان این عرصه را به گرمی می فشارد. در اینجا لازم است از بیت مرحوم آیت ا... اشتیاری رحمه الله که آخرین اثر فارسی چاپ نشده مرحوم را در اختیار پژوهشکده قرار دادند و هم چنین از همکاران ارجمندی که در استخراج منابع، حروفچینی، ویرایش و صفحه آرایی این اثر جهت چاپ تلاش فراوان مبذول داشته اند تقدیر و تشکر به عمل می آید.

رئیس پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله

احمد عابدی

ص: 10

شکر بی پایان خدایی را سزا است که هدف اصلی از خلقت و آفرینش جنّ و انس را عبادت و پرستش خود قرار داد؛ (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ 1) و اکثر مفسّران گفته اند: «أَيُّ لِيَعْرِفُونِ» یعنی بشناسند خدا را که شناسایی ذات اقدس الهی غایه الغایات است؛ «یا مَنْ هُوَ غَايَةُ آمَالِ الْعَارِفِينَ» و هدف اصلی از عبادت هم معرفت او است.

و درود بی پایان و نامحدود بر انبیای عظام - علیهم سلام الله جمیعاً - که وسائط اند در این هدف به واسطه ریاضت های نفسانیّه و داشتن قابلیت و استعداد در گرفتن کمالات از کمال قدرت به اندازه و همچنین برخورداری از قابلیت وجودی تا بقیّه ی مخلوقات را به حدّ کمال برسانند؛

(وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ) 1 به قرینه ی (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدَّارِ) 2: به درستی که ما خالص گردانیده ایم ایشان را به خصلتی پاک از شؤوب معایب (یا نعمتی خالص از شؤوب مثالب). از این جهت است که برگزیدیم این ها را برای رساندن مردم به شاه راه هدایت و صراط مستقیم.

و درود همه ی مخلوقات از انبیای سلف و ملائکه الله و جنّ و انس بر پیغمبر خاتم، حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن عبد مناف صلی الله علیه و آله و سلم چرا که روح مبارکش قابلیت اخذ تمام کمالات را به قدر امکان داشته و بعد از او کسی ادعا نتواند بکند و اگر بکند پذیرفته نیست. و این چنین قابلیت به واسطه ی ریاضت های نفسانیّه و موهبت الهی، قبل از بعثت، در کوه حرا به دست آمده تا بتواند بشر را تا روز قیامت به طرف خداشناسی سیر دهد و به همین اشاره است: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) 3 تا اّمت، نیازی در تکامل و تعالی انسانی، بی پاسخ نداشته باشند.

ص: 12

و درود بر وصی بلافصل او در رساندن کمالات، بعد از رحلت آن بزرگوار، یعنی مولانا و مولی الخاقین (1) علی بن ابی طالب علیه السلام باد، او که نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده (البته منهای مقام نبوت)؛ به دلیل آیه انفسنا (2) و حدیث منزله (3).

و بر فرزندان معصوم او علیهم السلام - که به تصدیق خود معصومین علیهم السلام: کُنَّا فِي الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ سَوَاءَ، و لرسول الله و علی فضلهم (4) - و بالخصوص بر خاتم الاوصیاء و خلیفه الرحمن، بقیه الله - حجه الله فی الارضین - حضرت ولی عصر، امام الإنس و الجن، ببقائه بقیة الارض و السماء، و بوجوده ثبتت الارض و السماء، لولا الحجة لساخت الارض بأهلها (5)، و إن الحجة قبل الخلق، و مع الخلق، و بعد الخلق (6).

ص: 13

---

1- (1) الخاقان: جانبا الجو من المشرق إلى المغرب (مجمع البحرين). یعنی: مولای همه ی عالم هستی از مشرق تا مغرب.

2- (2) آل عمران، 61.

3- (3) خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد و علامه ی حلّی در شرح آن، دعوی تواتر این حدیث شریف را نموده اند. شرح تجرید، بحث امامت، مسأله ی 5.

4- (4) اصول الکافی، کتاب الحجّه، باب أنّ الأئمة علیهم السلام فی العلم و الشجاعة سواء، ج 1، ص 275، طبع آخوندی.

5- (5) ر. ک اصول الکافی، باب أنّ الارض لا تخلو من حجّه...، ج 1، ص 179.

6- (6) اصول الکافی، ج 1، باب أنّ الحجّه لا تقوم إليه علی خلقه الا بإمام، حدیث 4، ص 177، طبع آخوندی.

و درود فراوان بر نَوّاب اربعه ی ناحیه ی مقدّسه سلام الله علیهم(1).

و درود خداوند بر نَوّاب عامّه ی آن حضرت، الموصوفین بقوله علیه السلام:

أَمَّا مَنْ كَانَ الْفُقَهَاءَ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ، وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ، لَا كُلَّهُمْ. الْحَدِيثُ (2).

ویر بنیان گذار جمهوری اسلامی، الإمام الحاج السید روح الله الخمینی و تمام معاونین از معاصرین وی - رضوان الله علیهم - در کشور ایران و غیر ایران و بر جمیع فدائیان انقلاب - قبل از انقلاب و بعد از انقلاب از اقشار مختلف - جَزَاهم الله عن الإسلام خیر الجزاء.

و سلام بر مبقیان خون شهدای انقلاب، اعم از روحانیت محترم و دانشگاهیان معرّز و سایر مسئولین محترم.

و بعد چنین گوید حقیر بی بضاعتِ بلا شیء فی الحقیقه، علی پناه اشتهاوردی: چون عارضه ی کمر دردی مرا فرا گرفت(3) ، به فضل پروردگار اراده کردم که چهارده معجزه از چهارده معصوم علیهم السلام را جمع آوری کنم و

ص:14

---

1- (1) نَوّاب اربعه عبارت بودند از: ابوعمرو بن سعید المنصوب، ابوجعفر محمّد بن عثمان العمری، الشیخ ابوالقاسم الروحی، الشیخ المعظّم الجلیل ابوالحسن علی بن محمّد السمری.

2- (2) وسائل الشیعه، کتاب القضاء، ج 18، باب 10، حدیث 20، ص 94.

3- (3) تابستان 1383.

در دسترس علاقه مندان به اهل بیت عصمت علیهم السلام قرار دهم و در عین حالی که مشغول به معالجه بودم، موفق شدم که شروع کنم، و نامیدم این کتاب را: «حقیقت معجزه از انبیا و ائمه ی معصومین علیهم السلام».

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)1

### مختصری از زندگینامه مؤلف

در سنه 1296 هجری شمسی در اشتهارد (از توابع کرج) و در خانواده ای متدین و ساده زیست، طفلی به دنیا آمد که نامش را «علی پناه» گذاردند. پدرش کشاورز و آرایشگر و مادرش خانه دار بود هنوز چند ماهی از این واقعه نگذشته بود که پدر علی پناه از دنیا رفت و این طفل نرسیده تحت مسؤولیت و سرپرستی مادر مومنه و پرهیزگارش بزرگ شد. مادر با آسیاب دستی آرد تهیه کرده و از حاصل فروش آن به مردم، زندگی ساده خود و فرزندان را اداره می کرد.

ایشان از سن 10 سالگی قرآن را فرا می گرفت، و در همان سن به دیگران یاد می داد. او از 11 سالگی تحصیلات حوزوی را شروع کرد. و با توجه به این که مادرشان به خاطر نیاز مالی راضی نبودند فقط درس بخواند. لذا روزها به دستور مادرش سخت کار می کرد تا مخارج خانواده

ص:15

را تأمین کند شبها بعد از نماز مغرب و عشاء به تحصیل علوم حوزوی می پرداخت. ایشان توان مالی برای هزینه خرید کتاب نداشتند و شبها کتابهای خطی را از استادش به ودیعه می گرفت و در همان شب درس می خواندند و فردای آنروز کتاب را پس می دادند.

خودش این چنین می گوید:

(پدرم در زمانی از دنیا رفت که فقط نه ماه از عمرم سپری شده بود و مادرم ام کلثوم مرا با سختی و زحمت بسیار بزرگ کرد، زیرا پدرم از مال دنیا اموال و زمین و ملک قابل توجهی به جا نگذاشته بود. مادرم با امکانات و تجهیزات مرسوم در آن دوران گندم را با دستش آرد می کرد و از دسترنج آن هزینه زندگی من، خواهرم و برادر بزرگترم را تأمین می کرد قبل از بلوغ کار می کردم آقای حاج شیخ یحیی نقوی در مسجد چهار محله اشتهارد برای چند نفری درس می گفت من نیز میل داشتم درس بخوانم حاج شیخ فرمود بیا و به درسها گوش بده، عصرها در آن مسجد برایم درس می گفت. تا شانزده سالگی ضمن کار، ادبیات و شرح لمعه و قوانین را نزد حاج شیخ یحیی خواندم. چندی نگذشت به محل بقعه بی بی سکینه در شهریار رفتم و در آنجا برای عده ای از نوجوانان که می خواستند باسواد شوند، کلاس درس باز کردم و ماهی 9 تومان حق التعلیم دریافت کردم....

ص:16



بعد از ورود به شهر مقدس قم

حضرت آیت... اشتهااردی در سال 1320 به قم مهاجرت می کنند

خودشان می فرمایند:

در سال 1320 که مصادف شد بود با اخراج پهلوی اول با اجازه مادرم به قم مهاجرت کردم برای گرفتن حجره در مدرسه فیضیه، دروس مغنی، مطول، شرایع، منطق و شرح لمعه خوانده شده را امتحان دادم. کتاب تهذیب المنتطق را نزد امام خمینی رحمه الله که یکی از ممتحنین بود، خواندم. پس از قبولی در مدرسه فیضیه حجره گرفتم....)

حضرت آیت... اشتهااردی برخی از دروس سطح را که در اشتهاارد خوانده بودند، دوباره خواندند و از برجستگان حوزه در آن زمان مانند حضرات آیات مرعشی نجفی، شیخ مرتضی حائری و سید صادق شریعتمداری و سید محمدرضا گلپایگانی و شیخ عبدالرزاق قائنی بهره ها بردند و همزمان با دروس فقهی فلسفه و کلام را نیز نزد آیت الله احمد خوانساری و علامه طباطبائی فرا گرفتند. ایشان همچنین سالها از درس اخلاق امام خمینی رحمه الله بهره گرفت. آیت... اشتهااردی درس خارج را نزد حضرات آیات علامه طباطبائی، سید محمد تقی خوانساری، امام خمینی و اراکی و به خصوص آیت... العظمی بروجردی قدس سرهم فرا گرفتند.

او بزرگ منشی را باعمل به فرامین شرعی و آموخته های درسی اساتیدش به دست آورد.

ص: 17

خود در این باره می گوید:

اولین استادم حاج شیخ یحیی تقوی توصیه کرد که به غیر از درس و بحث به کار دیگری نپردازم. از آیت... العظمی گلپایگانی بردباری را در امور تحصیل و زندگی آموختم. آیت... العظمی سید احمد خوانساری به من یاد داد به تخیلات و وهمیات توجه نکنم، از رفتار و کردارهای آیت... العظمی بروجردی نظم و ارزش و این که از کسی کینه به دل نگیرم فرا گرفتم، امام خمینی به من آموخت که به امور دنیوی توجه نکنم....

حضرت آیت... اشتهاردی پس از ورود به قم تدریس دروس مختلف را آغاز کرد و در طول 70 سال تدریس در حوزه علمیه قم، شاگردان فراوانی را پرورش داد. او از دهه بیست که تدریس در حوزه علمیه قم را آغاز کرده بود موفق به تربیت هزاران طلبه فاضل شده است. بسیاری از وزنه های علمی ما و حتی بعضی از مراجع بزرگوار تقلید ما نیز روزی شاگرد ایشان بودند درس اخلاق ایشان از تأثیر گذارترین دروس اخلاق حوزه به شمار می آمد.

40 سال متممادی پنجشنبه ها بدون تعطیلی حتی تا آخرین پنجشنبه حیاتشان پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، در مدرسه فیضیه و در همان محل تدریس اخلاق امام رحمه الله، درس اخلاق می گفتند و همینطور سالهای بسیار صبح جمعه ها در دفتر مقام معظم رهبری و نیز در بیت امام راحل، درس اخلاقش برقرار بود. درس اخلاق ایشان بسیار تأثیر گزار بود.

ص: 18

طالب حوزه علمیه وقتی پای درس اخلاق این مرد الهی می نشستند از درس ایشان کمال استفاده را می بردند، باینکه ایشان خطیب نبودند ولی چون سخنشان از دل بر می آمد بر دل هر مخاطبی می نشست.

ایشان در طول زندگی پر برکتشان به قدس و دیانت شهرت داشتند و مورد توجه همگان بودند. پاکی ایشان بر همگان محرز بود زیرا به آنچه می گفت عمل می کرد.

ایشان بیشترین فعالیت های تبلیغی و تحقیقی خود را در دهه 30 آغاز کردند و با شرکت در کرسیهای نظریه پردازی و پاسخگویی به ابهامات اعتقادی و تألیف و تصحیح و تقریر بیش از 90 جلد کتاب نقش برجسته ای را از دهها سال پیش در خدمت به متکتم امام صادق علیه السلام ایفا کردند.

آیت الله اشتهاردی از نزدیکان و ملازمان و شاگردان برجسته حضرت آیت ... العظمی بروجردی بود و یکی از کسانی بودند که در کمک به فعالیت های علمی آیت ... نقش ویژه ای داشتند.

آیت ... بروجردی پس از چاپ اولین جلد کتاب مدارک العروه به ایشان اجازه اجتهاد دادند.

آیت ... اشتهاردی جزو چند نفری بودند که با دستور و راهنمایی آیت ... بروجردی کتاب جامع الاحادیث الشیعه فی احکام الشریعه را تنظیم کردند.

این عالم فقید از جمله شاگردان و یاران امام خمینی رحمه الله بود که با ایشان ارتباط نزدیک داشت. امام خمینی رحمه الله به ایشان لقب فقه سیار را دادند و مورد توجه ویژه امام قرار داشتند. آیت... اشتهاوردی خاطرات فراوانی از درس اخلاق امام در ذهن خود داشتند که همیشه در درس اخلاق خودشان جملات بسیار آموزنده ای از درس اخلاق حضرت گوش زد می کردند.

آیت... اشتهاوردی از سوی آیت... گلپایگانی به عنوان ممتحن طلاب در درس سطح برگزیده شد و مورد توجه و عنایت ایشان بودند.

آیت... اشتهاوردی یکی از معتمدین آیت... العظمی اراکی بودند.

هر موقع آیت... اراکی عذری برای آمدن به مدرسه فیضیه داشتند، به جای ایشان و به دستور آیت... اراکی نماز جماعت یا جمعه را برپا می کردند.

تالیفات و تعلیقات و تصحیحات

ایشان در طول عمر پر برکتشان کتب مختلف فقهی و اخلاقی را تألیف کردند.

مدارک العروه 30 جلدی ایشان که یک دوره فقه استدلالی شیعه از طهارت تا دیات را در دوران جوانی و در سختترین شرایط امکاناتی در دهه بیست تألیف و در دهه سی چاپ نموده است. که جزو برجسته ترین تألیفات فقهی جهان تشیع به حساب می آید.

ص: 20

آیت... اشتهاوردی پس از تألیف این کتاب برجسته، علی رغم این که می توانستند درس خارج بدهند متواضعانه تا آخر عمر تدریس دروس سطح را رها نکردند. و علاقه عجیبی به تدریس درس لمعه داشتند چون اعتقاد داشتند که مؤلف این کتاب آن را خالصانه برای اهل بیت علیهم السلام نوشته است و تدریس این کتاب باعث برکت به لحاظ معنوی در زندگی انسان می شود.

آیت... اشتهاوردی در صحنه های مختلف از امام و انقلاب اسلامی پشتیبانی کرد و در بیشتر بیانیه های قبل از انقلاب که از سوی طلاب و علمای قم صادر می شد، نام ایشان دیده می شود. حضور او در جبهه های نبرد حق علیه باطل قوت قلبی برای رزمندگان اسلام بود.

اخلاق حسنه و سادگی رفتار و گفتار، ایشان را در شمار علمای محبوب حوزه قرار داده بود و بیشتر عمر شریف خود را در مدرسه فیضیه و بین طلاب جوان گذراند. ایشان در این مدت مسافت بین منزل تا حرم و فیضیه را بدون تکلف پیاده طی می کرد و در مسیر سر به زیر و دائم الذکر بود اگر طلاب سوالات فقهی داشتند، حتی ساعتها در خیابان با آن سن کهولت می ایستادند و پاسخگوی سوالات می شدند.

تواضع و فروتنی آیت... اشتهاوردی بسیار شگفت انگیز و بارز بود. هرکس او را می دید و کلامش را می شنید، بی اختیار جذب او می شد. تمام رفتار ایشان رنگ و بوی الهی داشت و همگان را تحت تأثیر قرار می داد.

و سرانجام در روز پنجم رجب المرجب سال 1429 قمری برابر با 1387/4/18 شمسی در یک مرگ کم نظیر یا بی نظیر در بین نماز جماعت مغرب عشاء مدرسه مبارکه علمیه فیضیه، در محلی که 70 سال در آنجا یاد گرفت و یاد داد پس از خواندن نوافل و پس از خواندن دعای رجبیه، به حال سجده، بر سجاده عاشقی می افتند و محراب فیضیه را محل معراج خود قرار می دهد مردم تلاش می کنند و او را به بیمارستان می رسانند ولی روح ایشان پرواز می کند و دیگر رساندن ایشان به بیمارستان و تلاش پزشکان اثری ندارد و روح این عبد صالح خدا در همان لباس مقدس روحانیت به ملکوت اعلی می پیوندند. و در جوار حرم حضرت معصومه علیها السلام دفن گردیدند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

آثار علمی استاد (عربی و فارسی) با بیش از 90 جلد کتاب ارزشمند اعم از تألیفات و تعلیقات و تصحیحات.

1 تا 30 - مدارک العروه یک دوره کامل فقه استدلالی در 30 جلد که شرحی است مفصل بر عروه الوثقی که تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است. که به گفته شخصیتها از کتب مشابه حتی از شرح آیت الله العظمی حکیم نسبت به عروه الوثقی عمیق تر و جامع تر است.

به گفته حجت الاسلام عبداللهیان ایشان در این کتاب از یک زوایا و وجه خاص و نویی به اجتهاد نگریستند. با توجه به زمان تألیف این کتاب

ص: 22

که در اوج کمبود امکانات امروزی بود، ارزش کار ایشان مشخص می شود.

31 - تعلیمات اخلاقی به زبان فارسی و عربی که تمامی روایات آن از کتاب اصول و فروع کافی اخذ شده است و در سال 1392 هجری قمری انتشار یافته است.

32 - کتاب هفت ساله چرا صدا در آورد؟ (رد کتاب شهید جاوید مرحوم صالحی نجف آبادی) در این کتاب حضرت آیت ا... اشتهاردی به دفاع از اهل بیت علیهم السلام می پردازد.

33 - رساله ای در باب حکومت انبیاء وائمه (به فارسی و عربی).

34 - کشکول زمان.

35 تا 39 - لغات القرآن المأخوذه من مجمع البیان.

40 - اربعون حدیثا عن کل معصوم علیه السلام: این کتاب به زبان های فارسی و عربی در سال 1382 هجری خورشیدی انتشار یافته است.

41 - چهل حدیث از چهل کتاب: این کتاب به زبان های فارسی و عربی در سال 1384 هجری خورشیدی انتشار یافته است.

42 - رسالتان مجموعتان من فتاوی العالمین (علی ابن بابویه - و ابن ابی عقیل - ابن الجنید رحمه الله): این کتاب در سال 1406 هجری قمری انتشار یافته است.

ص: 23

43 و 44 - رساله عملیه مطابق فتاوی معظم له که به قلم خود در دو جلد در سال 86 انتشار یافته است.

رساله آیت الله اشتهاوردی با رساله های دیگر علماء متفاوت است و به سبک جدیدی است که قبل از استفاده افراد عامه، می تواند مورد استفاده تمام طلاب قرار گیرد.

45 - کتاب معجزات ائمه اطهار علیهم السلام (کتاب حاضر می باشد).

46 - جزوه ای در باب وظایف مجلس خبرگان با عنوان واجبات مجلس الفقهاء.

47 - جزوه ای در باب وظایف مجلس شورای اسلامی.

48 - جزوه ای در باب غرب زدگی با عنوان؛ غرب گرایی چرا؟

49 - جزوه ای در باب بعضی از ثمرات انقلاب اسلامی با عنوان: برخی از دست آوردهای انقلاب اسلامی ایران.

50 تا 53 - تصحیح «ایضاح الفوائد فی حلّ اشکالات القواعد»: این کتاب قبلاً انتشار نیافته بود. متن کتاب از علامه حلّی است که فرزندش فخر المحققین آن را شرح کرده است. این اثر همراه با مقدمه ای تحت عنوان، «کلمه ی حول الفقه» در چهار جلد انتشار یافته است.

54 تا 67 - مشارکت در تصحیح و تعلیق بر «روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه»: این اثر در چهارده جلد همراه با مقدمه ای بر آن انتشار یافت. متن کتاب از مرحوم صدوق است و محمدتقی مجلسی اول



پدر مجلسی معروف آن را شرح کرده است. (این اثر یکی از آثار مهم آیت الله اشتهدادی است که سالهای متمادی به اتفاق آیت الله کرمانی به سفرهای مختلف برای پیدا کردن نسخ خطی و منافع مختلف می رفتند و به تتبع می پرداختند).

68 تا 70 - تصحیح و تعلیق بر تفسیر «القرآن و العقل» همراه با مقدمه ای با عنوان «کلمه حول التفسیر» در سه جلد. (به گفته آیت الله اشتهدادی از قول استادش علامه طباطبایی تعریف می کنند که این، تفسیری بی نظیر است و نویسنده ی آن آقا نورالدین اراکی در وضعیت حضور در جبهه ی جنگ آن را نوشته است).

71 - مشارکت در تنظیم کتاب جامع الاحادیث الشیعه زیر نظر آیت الله بروجردی.

72 - تقریر بحثهای ضمان، غصب، ارث الزوجه، مجزات المریض آیت الله بروجردی.

73 تا 86 - مشارکت تصحیح و تعلیق بر کتاب شریف «مجمع الفائده و البرهان» که شرح ارشاد است. متن کتاب از علامه حلی است و محقق اردبیلی آن را شرح کرده است. این اثر آیت الله اشتهدادی در چهارده جلد انتشار یافته است. و در سال 1363 از سوی وزارت ارشاد به عنوان کتاب سال شناخته شد. (این کتاب را با مشارکت آیت الله شیخ حسین یزدی و شیخ مجتبی عراقی به رشته تحریر در آوردند).

ص: 25

87 و 88 - تصحیح و تعلیق بر کتاب «کشف الرموز» فاضل آبی که تاکنون انتشار نیافته بود. (این کتاب همراه با مقدمه ای ارزشمند در دو جلد انتشار یافته است. متن کتاب تألیف محقق حلی است که توسط شاگردش فاضل آبی شرح شده است) این کتاب با همکاری حاج شیخ حسین یزدی به رشته تحریر در آورده شده است.

89 - تعلیق بر عروه الوثقی از ابتدا تا انتهای آن.

90 - تعلیق بر وسیله النجاه آیت الله اصفهانی تا پایان کتاب خمس.

91 - تقریرات بحث مشتقات کفایه تا انتهای بحث حجیت اجماع آیت الله العظمی گلپایگانی.

92 و 93 - تقریر بحث نبذه از اول کفایت الاصول تا نبذه از مباحث الامر مؤسس حکومت اسلامی حضرت امام خمینی رحمه الله.

94 - تقریر بحث نماز جمعه استاد بزرگ آیت الله بروجردی به همراه بخشهایی از آنچه از محضر آیت الله گلپایگانی بهره بردند چاپ نشده است.

ص: 26





معجزه دو معنا دارد:

1. معنای لغوی. 2. معنای اصطلاحی.

صاحب قاموس گفته است: عجز(1): ناتوانی. و عاجز(2): کسی که به سمت مقصودی برود، ولی نتواند به آن برسد. و معجزه ی نبی صلی الله علیه و آله و سلم عملی است که طرف مقابل (خصم) را ناتوان کند از این که بتواند مانند آن کار را انجام دهد(3).

و ابن اثیر در نهاییه گفته است: معجزه از عجز است به معنای توانایی نداشتن(4).

ص: 29

---

1- (1) العجز - بالضم - الضعیف.

2- (2) عاجز: فلان ذهب فلم یوصل إلیه.

3- (3) معجزه النبى صلی الله علیه و آله و سلم: ما أعجز به الخصم عند التحدى، و الهاء للمبالغه (قاموس).

4- (4) المعجزه - بفتح الجیم و کسرهما - تفعله من العجز: عدم القدره (النهاییه).

و شیخ طریحی در مجمع البحرین گفته است: اعجاز عبارت است از آوردن انسان چیزی را که خصم او ناتوان باشد از آوردن او(1).

مؤلف گوید: این بیانات، مقارب هم هستند، لکن استعمال این کلمه (معجزه) در کلام آنها، آن معجزه ای را که انبیا علیهم السلام آن را برای اثبات نبوت خود می آورند نمی رساند. بنابراین، معجزه ای که اصحاب امامیه - رضوان الله علیهم - معرفی کرده اند چیست؟ از کلام صاحب الخرائج و الجرائح(2) استفاده می شود که: معجزه، خرق عادت است. و مطابق آنچه که حقیر تتبع کردم، به نظر می رسد که بهترین تعاریف، تعریفی است که محقق طوسی رحمه الله در تجرید الاعتقادات بیان فرموده و یگانه تلمیذ بزرگوارش علامه ی حلی نیز در شرح تجرید آن را اختیار فرموده، و غوایح بحار الانوار مرحوم مجلسی ثانی نیز در حقّ الیقین، همین تعریف را برگزیده و آن را به لفظ فارسی در آورده است. لذا حقیر به نقل آنچه که در حقّ الیقین است و تقریباً عین همان معنایی است که در تجرید و شرح آن است، اکتفا می کنم. عبارت حقّ الیقین این است:

ص: 30

---

1- (1) الإعجاز: إن يأتي الإنسان بشيء يعجز خصمه و يقصر دونه (مجمع).

2- (2) سعید بن هبه الله بن الحسن قطب الدین، از مشایخ محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی (متوفی در ماه شعبان، و مدفون در شهر حلب جبل جوشن در نزدیکی مشهد السقط). او در ماه شوال 573 ه درگذشت و قبرش در یکی از صحن های حضرت فاطمه معصومه در شهر مقدس قم واقع شده است. ر. ک: الکنی و الألقاب، ج 2، ص 332؛ و ج 3، ص 58.

مقصد دوم: طریق دانستن پیغمبران، معجزه است؛ زیرا که هر که دعوی بلندمرتبه گی می کند، به محض دعوی او باور نتوان کرد، چنانکه گفته اند:

ای بسا ابلیسِ آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست

چنانکه شخصی ادعا می کند که: من از جانب پادشاه بر شما حاکم و باید اطاعت از من کنید. به محض گفته ی او کسی از او قبول نمی کند تا حجتی از جانب پادشاه، مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه است را نداشته باشد.

و معجزه مثل آن است؛ زیرا که معجزه، فعلی است که بشر از اتیان آن عاجز، و برخلاف عادت و مقارنِ دعوی پیغمبری صادر شود (1).

پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود، آن معجزه نیست، مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب: معجزه ی من آن است که آفتاب فی الحال طلوع می کند. و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد، آن را کرامت گویند نه معجزه، مثل مائده ی حضرت مریم علیها السلام. و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که: خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلائق فرستاده، دلیل من این است که حق به اشاره ی من، ماه را به دو نیم می کند، یا این مرده

ص: 31

---

1- (1) این سه شرطی است که محقق طوسی نیز در تجرید و علامه در شرح آن توضیح داده اند.

را زنده می کند و در همان ساعت، این امر واقع شود، ما البته می دانیم که آن را راست می گوید؛ زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش به همه چیز احاطه کرده است، چنانچه بیان کردیم.

پس اگر این مرد کاذب باشد، دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت ما از او قبیح است، پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود، و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است، چنانکه معلوم شد.

و باید معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد، دلالت بر کذب صاحبش کند، چنانچه نقل کرده اند که: مُسَیْلَمَه ی کَذَّاب، دعوی پیغمبری می کرد، به او گفتند که: محمد برای کوری دعا کرد، [چشمانش روشن شد و او] نیز [کسی را طلبید که یک چشمش کور بود، دعا کرد، آن چشم روشنش] نیز [کور شد(1)].

و گفتند که: محمد آب دهان مبارکش را در چاهی که خشک بود انداخت، آن چاه پر آب شد، آن ملعون در چاه کم آب، آب دهن انداخت، خشک شد. و این را معجزه ی مکذِّبه خوانند. انتهی کلام شریف مجلسی در حق الیقین.

ص: 32

---

1- (1) همان مثال را علامه ی حلّی هم در شرح تجرید آورده است.



مؤلف گوید: مرحوم آیت الله خوبی در معجم رجال الحدیث آورده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً، وَأَصْدَقَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا، وَكَانَ مُسَيِّمَهُ يَكْذِبُ عَلَيْهِ (1)، الخ. همچنین او در جای دیگری از این کتاب از ابن سنان نقل کرده است که: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا فَيَسْقُطُ عَلَيْنَا، فَيَسْقُطُ صِدْقَنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْدَقَ الْبَرِيَّةِ لَهْجَةً، وَكَانَ مُسَيِّمَهُ يَكْذِبُ عَلَيْهِ (2)، الخ.

یعنی: ما خانواده ای هستیم راست گو و برای هر یک از ماها (از اول گرفته تا آخر) کسانی هستند که خود را آماده کرده اند تا راستگویی ما را مبدل به دروغ نمایند. اولین آنها مسیلمه ی کذاب است که به پیغمبر خدا دروغ می بست، با این که او از راستگوترین ماها بوده و راستگوتر از همه در عالم وجود بوده، ولی دروغ به او می بستند تا نبوت را خدشه دار نمایند (3).

ص: 33

---

1- (1) معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 194.

2- (2) همان، ج 14، ص.

3- (3) مؤلف گوید: سرّ این دروغ بستن ها از طرف شیطان است که دشمن قسم خورده است و در محضر ربوبی قسم یاد کرده: فِعِزَّتِكَ لِأَعْوَابِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: به عزّت قسم، همه را گمراه می کنم غیر از بندگان خالص تو. نعوذ بالله من شرّ الشیطان.

ممکن است کسی بگوید: اگر معجزه چنین است، پس چرا هر یک از انبیا علیهم السلام که اظهار نبوت می کردند و بی معجزه نبودند، ولی باز امت های آنها ایمان نمی آوردند و مع ذلک، ذات حق تعالی فریادش بلند است: (یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ) 1، و امثال این آیه ی شریفه، بسیار است!؟

جواب: هرگاه کسی تأمل در قصص انبیا و مخالفین آنها نماید، یقین می کند که بنای آنها بر ایمان نیاوردن بوده و عدّه ی کمی که از اول بنایشان این نبوده است و بعد از معجزه ایمان می آوردند از قبیل سَدَحْرَه ی فرعون که ایمان آوردند و جمعی از اهل کتاب، امثال عبدالله بن سلام و مانند او. به عنوان نمونه، حقیر به مواردی از این قبیل اشاره می کنم:

در سوره ی مبارکه ی بنی اسرائیل، از آیه 93 تا آخر آیه 96.

و حقیر در ترجمه ی این چند آیه اکتفا می کنم به تفسیر زوّاره ای (1) رضوان الله علیه:

ص: 34

---

1- (2) علی بن الحسن الزوّاری الأصبهانی، استاد ملا فتح الله کاشانی، دارای تفسیر کبیر فارسی و شرح نهج البلاغه و کشف الغمّه (ترجمه ی مکارم الأخلاق) و غیرها. رجوع شود به: الکنی و الألقاب، ج 2، ص 269.

گفتند مقرران و متعّمان قریش - از ابوجهل، و عتبه و شیبه - و جمعی دیگر، بعد از الزام حجت برایشان از اعجاز قرآن و غیر آن که:

1. تصدیق تو را نکنیم تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین مگه، چشمه ی پرآب که هرگز کم نشود.

2. باشد تو را بوستانی از درختان خرما و انگور - یعنی مشتمل بر آن درختان - پس روان گردانی جوی های آب در میان آن بوستان.

3. یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را، همچنانکه گمان می بردی و وعده می کردی.

4. یا بیاوری خدای را و فرشتگان را در مقابله - یعنی عیان - بما نمایی.

5. یا بیاوری ایشان را کفیل به آن چه دعوی می کنی؛ یعنی شاهد بر صحت دعوی خود.

6. یا باشد مر تو را خانه ای از زر که در آنجا بنشین، یا بروی به آسمان.

7. تصدیق نمی کنیم برآمدن تو را بر آسمان، تا وقتی که فرود آوری بر ما کتابی که بخوانیم آن را و در تصدیق تو نوشته شده.

مؤلف گوید: هر خردمند و عاقلی تصدیق می کند که این گونه درخواست ها از توانایی و قدرت غیر خدا بیرون است و مطالبه ی معجزه نیست که اگر باشد ایمان بیاورند. هیچ عاقلی تقاضا نمی کند از پیغمبر

فرستاده شده از جانب پروردگار که خدا و همه ی ملائکه نامه ای برای او بفرستند که در او نوشته باشد: ای فلان و فلان، الخ؛ تا ایمان بیاورد.

و این گونه درخواست ها شبیه آیه ی شریفه ی (وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ 1) است عده ای وارد بهشت نمی شوند مگر این که شتر نر در ته سوزن وارد شود، و این، تعلیق بر محال است، بلکه قطعاً بالاتر و غیرممکن تر است؛ چون خدا آوردنی نیست و همه ی ملائکه هم آوردنی نیستند بلکه نتیجه این سخنان آن است که تو هر کاری هم بکنی ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

و شاید از این جهت است که خداوند در جواب همه ی این درخواست ها امر می کند پیغمبر گرامی خود را که: بگو پاک و منزّه است پروردگار ما از آنکه بر وی تحکم کنند یا آنکه کسی را در قدرت وی شریک او سازند و شما آنچه از من می طلبید، بجز خداوند، کسی بر آنها قادر نیست.

(ای مردم) آیا من نیستم پیغمبری فرستاده شده (از جانب خداوند) همچو سایر رسولان که برای قوم خود معجزاتی ظاهر کرده اند که مناسب زمان آنها بوده است؟!

مؤلف گوید: صاحب تفسیر (زواره ای) پس از ترجمه آیات ذکر شده فرموده است:

این جوابی بود و سخنان ایشان را مجملاً آوردیم [تفصیل اجوبه، در آیات متفرقه است، کما سبق فی قوله تعالی: (وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) 2

در اخبار آمده است (1): نضر بن حارث، و نوفل بن خوید، و ابن امیّه، به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد، ما همه ایمان نیاوریم تا وقتی که چهار فرشته، نوشته از آسمان بیاورند و گواهی دهند که این کتاب از جانب خداست و تو هم رسول او هستی. آنگاه این آیه آمد:

و اگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی، پس ببینند و بسایند آن را به دست های خود و شبه ایشان و هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند: نیست آنچه آورده ای برای ما مگر یک جادوی روشن بر همه، انتهی.

ص: 37

وقوله تعالى: (وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا... إلى قوله: مَا يَلْبَسُونَ) 1؛ گفتند کافران: چرا فرو فرستاد بر محمد فرشته ای [تا ما گوید: این پیغمبر است. و اگر فرو فرستیم فرشته ای را، هر آینه حکم کرده شود به هلاک آنها؛ چه سنت الهی بر این جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را - چنانکه طلب کرده اند - هلاک ایشان لازم بود، چنانکه بر امم سابقه مثل این واقع شده، پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک به یک چشم هم زدن.

چون مشرکان می گفتند که: چرا فرشته ی رسالت به ما نمی آید.

حق تعالی فرمود: و اگر گردانیدیم رسول را فرشته - یعنی اگر فرشته را به رسالت فرستیم - هر آینه گردانیم او را متمثل به صورت فردی، چنانچه جبرئیل را به صورت دحیه ی کلبی (1) ممثل سازیم و این صورت، به جهت آن است که قوت بشری به دیدن ملائکه ها بر صورت ایشان وفا نمی کند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام که به قوت قدسی، مشاهده ی ایشان توانند نمود.

ص: 38

---

1- (2) دحیه بن خلیفه کلبی را برخی از اهل رجال، از صحابه دانسته اند که در جنگ بدر شهید شد و در اخبار شیعه و سنی وارد شده که جبرئیل علیهم السلام در صورت و قالب او نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می آمده است. ر. ک: تنقیح المقال مامقانی، ج 1، ص 487.

هر آینه پوشیده گردانیم برایشان آنچه بر خود پوشیده کرده ایم امروز؛ یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمی دانند، در آن زمان نیز، طعنه زنان خواهند بود و خواهند گفت: (ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)؛ چه به صورت بشر باشند [نیز] همین خواهند گفت. و قوله تعالی: (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ... لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ) 1: و اگر بگشاییم بر این مقترحان دری از آسمان، پس همه روز در آن فرشتگان بالا روند و به زیر بیایند، (یا همه روز کفار بالا روند و عجایب و غرایب ما را ببینند) هر آینه از عنایت و عناد و تشکیک در حق گویند: جز این نیست که بسته اند دیدگان ما را و چشم بندی کرده اند، و این صورت در خارج وجود ندارد، بلکه ما گروهی جادو کرده گانیم؛ یعنی محمد ما را جادو کرده است، انتهى. (1)

و از مجموع این بیانات استفاده می شود که: اگر طلب کننده ی معجزه بنا دارد که اگر معجزه آورد قبول کند و بپذیرد و ایمان بیاورد، معجزه مؤثر خواهد بود، اما اگر بنا بر ایمان نیاوردن باشد، اتیان معجزه، لغو و خالی از

ص: 39

غرض عقلایی است، بلکه عقلاً هم قبیح است و ذات اقدس الهی حکیم علی الاطلاق است و صدور قبیح از او به هیچ وجه راهی ندارد.

نمونه دوم قصه و داستان ناچه ی صالح پیغمبر است که حقیر مقداری از آن را از تفسیر زوّاره ای که فارسی است نقل می کنم و بقیّه را ارجاع می دهم به تفاسیر دیگر.

در سوره ی مبارکه ی اعراف، آیه ی هفتاد و سه فرمود:

(وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ) الی آخر آیه ی 78.

تفسیر مذکور: و فرستادیم به قوم ثمود، برادر نسبی ایشان (یعنی صالح را)، گفت: ای گروه، پرستید خدای را به وحدانیت، نیست شما را معبودی به جز وی.

قوم ثمود، به جهت کثرت عدد و مال و توانایی و جثّه، تکذیب صالح کردند و گفتند: ما را آیتی بنما. صالح فرمود: چه می طلبید؟ ایشان گفتند: با ما به صحرا بیرون آی که فردا عید ماست، بتان را آرایش داده به جلوه خواهیم آورد. تو از خدای خود چیزی بخواه، و ما نیز از خدایان خود، درخواست کرده، پس دعای هر یک به اجابت رسد، دیگران متابعت او را باید کرد.

بر این صورت قرار دادند، روز دیگر بیرون رفتند، ایشان آنچه از بتان طلبیدند به اجابت نرسیده، همه خجالت زده شرمسار شدند.



اشارت به سنگی کرد و گفت:

برای ما از این سنگ، بیرون آر مشابه شتر بختی بسیار موی، آبستن.

صالح فرمود که: اگر خدای، این نوع معجزه به شما بنماید، به وحدانیت او اعتراف می کنید؟ گفتند: بلی. و بدین، سوگند غلاظ خوردند.

صالح دعا کرد، فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناچه بر آن وجه که طلب کرده بودند بیرون آمد و در همان ساعت بیچه از آن متولد شد.

جندع، فی الحال ایمان آورد، مابقی ایشان، دست انکار از آستین استکبار بیرون کرده، ایمان نیاوردند.

و آن شتر در میان چراگاه ایشان می چرید و آب چشمه را، یک روز آن شتر می آشامید و به مقدار آن شیر می داد. یک روز، گرد آن گردن نمی کشید، صالح گفت: ای قوم، به تحقیق که آمد به شما معجزه ی روشن از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت و صحت نبوت من. این شتر خدایی است که حق تعالی به محض قدرت، از سنگ بیرون آورده، از برای شما، در حالی که نشانه است بر صحت نبوت من، پس بگذارید ناچه را تا بخورد گیاه را در زمین خدای، و مرسانید به وی هیچ بدی که فراگیرد شما را عذابی دردناک... آورده اند که قوم ثمود از ناچه به تنگ آمدند... قدار بن سالف و مصدع بن مهرج را بر آن داشتند که ناچه را آزار دهند و بکشند. و کشتند ناچه را و سرکشی از فرمان پروردگار خود نمودند و گفتند از روی استهزا: ای صالح، بیار آن چیزی را که وعده می کنی و

ص: 41

می ترسانی ما را از آن عذاب، اگر به راستی از فرستادگان هستی. پس فراگرفت ایشان را به سبب کشتن آن ناقه، زلزله ی عظیم و فریادی عظیم که از غایت عظمت و هیبت آن، زمین به لرزه درآمد، پس بامداد کردند در سراهای خود بر جای خود بر جای فروماندگان (انتهی).

آن مقداری که اراده داشتیم که از تفسیر زوّاره ای رحمه الله نقل کنم نقل کردم. و البته این داستان یک ویژگی های دیگر هم دارد که باید متتبعین مراجعه فرمایند به مظانّ و محلّ خود.

مؤلف گوید: پر واضح است که این گروه اساساً اراده ی گرویدن به پیغمبر زمان خود را نداشتند، چنانچه اکثر، بلکه همه ی انبیا در هر زمانی، این گرفتاری را با شیاطین جنّی و انسی داشتند، بلکه چه بسا اختصاص به نبوت هم ندارد و راجع به امامت هم هست و خواهد بود.

پس نباید توهم این را کرد که هرگاه صاحب حق، معجزه آورد، سبب برای ایمان دیگران است، بلکه علاوه بر معجزه، انصاف و نبودن تعصبات از جهاتی و دنبال حق بودن از سوی دیگر هم لازم است.

و شاید برای همین جهت، قرآن مجید فرموده است: (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) 1؛ یعنی تقوای عقلی و تقوای وجدانی و تقوای گذشتن از هوای

نفس و تقوای گذشتن از عادیات غیر مطابق با واقعیات و تقوای گذشتن از غیر خدا را هم لازم دارد.

پس حاصل مجموع مطالب چنین شد که معجزه مقتضی است، نه علت تامه. و رفع موانع، الی ما شاء الله لازم است و این برای همه کس میسر نیست؛ و الله العالم.

تذکر:

اخیراً برخی ها سؤالی را مطرح می نمایند و یا گاهی آن را می نویسند و بحث می کنند و آن این است که: آیا انبیا و ائمه - سلام الله علیهم - علاوه بر ولایت تشریحیه، ولایت تکوینیّه هم دارند؟ و چه بسا عدّه ای توهم می کنند که اولی را دارند، ولی دومی را نه.

به نظر حقیر، این بحث یک بحثی است باطل و بی فائده و منشأ این توهم، درک نکردن حقیقت نبوت و امامت است، و منشأ درک نکردن حقیقت نبوت و امامت نیز، خوب نشناختن خداوند است.

و شاید دعای معروف «اللّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ (یا رَسُولَكَ)، اللّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»<sup>(1)</sup> اشاره به همین جهت است که اول

ص: 43

خدا را باید شناخت و لازمه اش، تصدیق رسول او است و لازمه ی هر دو، شناسایی جانشین او است و اگر کسی بشناسد پیغمبر را، قطعاً تصدیق می کند که علی بن ابی طالب جانشین او است، پس نیازی به ادله ی لفظیه نیست.

تو به تاریکی علی را دیده ای زین سبب گیری بر او بگزیده ای

و اگر هم باشد، برای تأکید حکم عقل، بدون شائبه ی تعصب است. بزرگان ما که از اول به این استدلال پرداخته اند، در مقابل مخالفین نبوت بوده اند، نه در مقابل مخالفین امامت.

اگر کسی معتقد باشد که پیغمبر اسلام، از عوالم غیب به اذن پروردگار به کسی خبر داده که بهشتی ابدی است جهنمی ابدی، قطعاً می تواند از تکوینات عالم هم خبر دهد به طریق اولی.

و شواهد در اخبار اهل بیت علیهم السلام زیاد است که بیش از این مجال نیست و بعضی از آنها را به فضل پروردگار، در ذکر معجزات آینده متعرض خواهیم شد انشاءالله.

اجمالی از معجزات پیامبران سلف به نقل از کتاب «الخرائج و الجرائح»

صاحب کتاب الخرائج و الجرائح که این کتاب را برای همین بحث تألیف نموده است و خود یکی از مشایخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی شعبان 588 ه. ق، و مدفون در خارج شهر حلب در

بلندی کوه جوشن) می باشد، بخشی از معجزات انبیای سلف را که از محکّمات قرآن مجید است ذکر نموده است و حقیر، تعدادی از آنها را ذکر می کنم و به فضل پروردگار، بعداً به تفصیل برخی از آنها را از این کتاب و برخی دیگر را از کتاب های معتبر دیگر خواهم آورد:

1. اتیان عرش ملکه ی یمن: (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) 1. آوردن عرش ملکه ی یمن به نزد حضرت سلیمان که مسیری بیش از 500 فرسخی (رفت و آمد) فاصله داشت در یک چشم به هم زدن آن حضرت.

آورنده ی عرش، آصف بن برخیا، وصی سلیمان بن داود بود که در آن روز در بیت المقدس بود.

2. طوفان نوح علیه السلام: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ) 2.

3. کشتی نوح علیه السلام: (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ) 3: پس نجات دادیم نوح و یاران او را در کشتی و هر چه که در آن از انواع جانوران بود و گردانیدیم کشتی او را (یا واقعه ی قوم نوح را)

دلالتی برای عالمیان. و هر کس که خواهد از طوفان و فتنه ی آخرالزمان نجات یابد، در سفینه ی اهل البیت نشیند و الا امان نیابد، مثل معاندان نوح علیه السلام.

4. ناقه ی صالح علیه السلام: قصّه و داستان ناقه ی صالح را قبلاً بیان کردیم.

5. همچنین داستان فصیل آن.

6. نار ابراهیم علیه السلام: در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» از آیه ی 52 تا آیه ی 74. قصّه ی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن، ذات اقدس الهی چنین بیان فرموده: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ) تا قوله تعالی (وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ).

و بعد از تصمیم جزمی که گرفتند مخالفین ابراهیم علیه السلام که او را به آتش افکنند: (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ) 1.

تفسیر زوّاره ای: گفتند با یکدیگر: بسوزانید او را به عقوبت که سخت تر است و یاری دهید خدایان خود را به انتقام کشیدن، اگر هستید یاری کنندگان، یعنی یاری دهندگان بتان خود... چون توکل خلیل علیه السلام بر حضرت جلیل و انقطاع او از ماسوا درست بود، گفتیم ما که: ای آتش، باش برودت و سلامت بر ابراهیم.

ابن عباس گفته: اگر خداوند نفرموده بود: «برد و سلامت شو» ممکن بود که ابراهیم علیه السلام از سرما بیفتردی.

مؤلف گوید: با این که آتش بالطبع سوزاننده است، بر ضد طبیعت، با ابراهیم رفتار کرد. توضیح و تفصیل بیش از این را مراجعه فرمایید به تفاسیر عامه و خاصه.

7. اضیاف و مهمانان حضرت ابراهیم علیه السلام: در سوره ی مبارکه ی «الذاریات» از آیه ی 24 تا آیه ی 37 (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ...) الی قوله تعالی: (الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) این داستان و قصه را چنین بیان فرموده تفسیر زواره ای:

آیا به تو آمد (یعنی البتّه آمده است به تو) سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام که گرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه (یا نزد ابراهیم) که چهار فرشته بودند: جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و رفائیل گفتند: به درستی که ما فرستاده ی اویم (یعنی خدای متعال) به جهت هلاک گروه گناهکاران و زیر و رو کردن شهر ایشان با سنگی از گل؛ یعنی خاک سخت به مانند آجر سنگ نشان کرده شده از سوی پروردگار تو، از ابری سیاه آورده اند: سنگ، مُعلم بود به خطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بر سنگی نوشته، که بدان هلاک شود. این سنگ ها بر آنها باریده شدند.

و اصح آن است که جمعی از ایشان که در آن شهر نبودند، همه بدان سنگ ها هلاک شدند و چون معلوم شد [که ابراهیم علیه السلام برای هلاک کردن

قوم برادرزاده اش لوط علیه السلام می روند، دل مبارکش متألم شد که آیا حال او در آن بلاد چگونه خواهد بود؟

گفتند: غم مخور که لوط و دختران او، نجات خواهند یافت.

پس بیرون خواهیم آورد هر که باشد در ده های مؤتفکه (1) از گرویدگان؛ و آن لوط است و دو دختر او. گفته اند: یک کس از قوم لوط ایمان آورده بود. در مدت بیست سال، نخواهی یافت در آن قری غیر یک خانه از مسلمانان.

و بگذاریم در آن علامتی از عذاب برای عبرت آنان که بترسند از عذاب دردناک، و آن علامت، اسب های سیاه و تقلیب دیار قوم لوط است.

8. زنده کردن خداوند پرندگان چهارگانه را: ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی بقره، آیه ی مبارکه ی 260 فرموده: (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ) الی آخر الآیه.

ص: 48

---

1- (1) معنای مؤتفکه یکی از دو چیز می تواند باشد: اول - روستاها و دهاتی که منقلب شدند و ایشان قوم لوط علیه السلام بودند. دوم مؤتفکه بصره است؛ به دلیل قول امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «ای اهل بصره، ای اهل مؤتفکه، ای لشکریان زن و پیروان بهیمه» الخ. مأخوذ از مجمع البحرین. مؤلف گوید: لکن صدوق در اعتقادات فرموده است: اعتقاد ما این است که کلّیه ی روایاتی که در ذم یا مدح شهری یا دهی وارد شده، حمل می شود بر همان زمان.



تفسیر زوّاره ای: آیا ندیدی و به بصر و بصیرت نظر نکردی به سوی آن کسی که حجّت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم علیه السلام در اثبات ربوبیت، در وقتی که داد، خدای او را، پادشاهی. و این مجادل نمرود بن کنعان بود و ادّعی ربوبیت کرد و همه روی زمین را در تصرف داشت.

در آن وقت که ابراهیم بتان را شکست، یا بعد از سرد شدن آتش بر او، نمرود گفت که: او را بیاورید. چون ابراهیم علیه السلام را به حضور آوردند، گفت: تو خدایان ما را باطل کردی، خدای تو کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت در جواب که: پروردگار من آن کسی است که زنده می گرداند و می میراند. نمرود در جواب او گفت: من هم زنده می کنم و می میرانم. پس یک نفر زندانی واجب القتل را آزاد کرده و یک نفر بی گناهی را کشت.

لاجرم ابراهیم علیه السلام حجّتی روشن تر آورد، گفت: به درستی که پروردگار من هر روز آفتاب را می آورد از مشرق، تو بیاور از مغرب، پس مبهوت گردانیده شد آن کس که کافر بود (یعنی نمرود) و حجّت او منقطع گشت. و خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را...

و یاد کن ای محمّد آن را که گفت ابراهیم: ای پروردگار من، بنما به من چگونه تو زنده می کنی مرده ها را، سؤال شهود برای کیفیت احیاء، فرمودن بود، نه آنکه در اصل احیای او را شبهه بود.

گفت خدا: آیا ایمان نیاورده ای که من مرده را زنده می کنم؟

استفهام در اینجا به معنی ایجاب است؛ یعنی تو ایمان داری بر قدرت من بر احیا و اماتت و با نمرود گفته بودی: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ.

گفت ابراهیم: بلی، ولیکن تا اطمینان برساند دل من به معاینه... گفت خدا: پس فراگیر چهار عدد از مرغان. از حضرت صادق علیه السلام نقل است که: آن چهار تا کبوتر - خروس - زاغ و طاووس بودند. پس جمع کن ایشان را به سوی خود، یعنی بر دست گیر و بر شکل و هیئت آنها نیکو تأمل کن تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد.

ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرده و اجزا و لحوم و دماء و عروق و اجنحه ی ایشان را پاره پاره و با یکدیگر آمیخته - و گفته اند: در هاون بکوفت - و بر کوه ها بگذاشت.

که به روایت حضرت صادق علیه السلام: ده کوه بوده منقسم ساخته. سرهای ایشان را به دست گرفته، آواز داد: بیایید به جانب سرهای خویش. پس به فرمان خدا اجزای هر یک از دیگری منفصل شده بود با یکدیگر ملتئم گشته، ابدان ایشان درست شده و به سوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند تا پیش پای ابراهیم علیه السلام و از آنجا پرواز نموده نزد سرهای خود در دست ابراهیم علیه السلام بود متصل شدند، الخ.

مؤلف گوید: مراجعه فرمایید به تفسیر زواره ای که مطالب را دقیق تر از محققان نقل فرموده.

9. تسخیر خداوند باد را برای سلیمان بن داود، عَلٰی نَبِیِّنا و آلِه و علیهما السلام. خداوند در سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 81 فرموده: (وَ لِسُلَیْمَانَ الرِّیْحَ عَاصِفَةً تَجْرٰی بِاَمْرِهِ اِلٰی الْاَرْضِ الَّتِی بَارَكْنَا فِیْهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَیْءٍ عَالِمِیْنَ)

تفسیر زوّاره ای: مسخّر کردیم برای سلیمان باد را در حالتی که سخت و تند و زنده بود، بر وجهی که تخت او را برداشتی و در یک روز، یک ماهه بردی، می رفت به فرمان سلیمان در آن زمین که برکت کرده بودیم در آن زمین؛ یعنی زمین شام... و ما به همه چیز خبیر و دانا هستیم.

10. نرم کردن آهن برای پدر حضرت سلیمان: (وَ اَلْنَا لَهُ الْحَدِیْدَ) .

خداوند - عزّ و جلّ - در سوره ی مبارکه ی سبأ، آیه ی 10 می فرماید: (وَ لَقَدْ اَتٰنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا یَا جِبَالُ اُوْبٰی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ وَ اَلْنَا لَهُ الْحَدِیْدَ) الخ.

تفسیر زوّاره ای: و هر آینه ما دادیم داود علیه السلام را از نزدیک خود زیادتی بر سایر مردمان که نبوّت بوده (یا زبور، یا پادشاهی، یا حسن خلق با رعیت، یا توفیق عدل در حکم، یا بخشایش بر عجزه و ضعف، یا حلاوت مناجات، یا علم با آنکه جز بارگاه او ملجأ و پناهی نیست...) و بعضی گفته که: فضل، آن است.

بعد از این می گوید که: گفتیم ما: ای کوه ها، باز گردانید آواز خود را با داود علیه السلام و در وقت تسبیح او؛ یعنی موافقت کنید با وی در تسبیح... و مسخر کردیم وی را مرغانی تا در وقت ذکر با او موافق بودی... آنگاه وحی فرمود به وی که: آهن را بر دست تو نرم ساختیم، پس زره گری کن.

چنانچه می فرماید که: نرم گردانیدیم بی آتش و مطرقة (1)، چنانچه در دست او مثابه ی موم بود و در وی هر تصرفی که خواستید و فرمان دادیم به آنکه: بساز زره های فراخ دهن گشاده و اندازه نگه دار در بافتن آن؛ یعنی حلقه های مساوی افکن تا وضع آن مناسب افتد، الخ.

11. یاد دادن خداوند سخن پرندگان را و مورچه را.

خداوند - جَلَّ و علا - در سوره ی مبارکه ی نمل، آیه ی 17 می فرماید: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ - الی قوله تعالی: - وَهُمْ لَا يَسْعُرُونَ) .

تفسیر زواره ای: و میراث گرفت سلیمان از داود، مال و ملک و نبوت او را از میان سایر فرزندان او... و سلیمان بر تخت پادشاهی نشست و گفت: ای مردمان، ما آموخته ایم - یعنی من و پدر من - گفتار مرغان را،

ص: 52

---

1- (1) المطرقة - بالكسر - : ما يضرب به الحديد (مجمع البحرين)؛ یعنی آنکه آهن را با آن می کوبند.

از هر جماعتی از طیور را که آوازی است، که جز بنی نوع انسان، از آن فهم معانی اعراض نمی کنند، و آنچه سلیمان را آموختند آن بود که فهم می کنند مرغان از یکدیگر.

گویند: روزی سلیمان دید بلبل بر شاخ نشسته، سر و دم می جنباند و صدا می کرد اصحاب خود را گفت: می دانید این بلبل چه می گوید؟ گفتند: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فرمود که: می گوید: من امروز نیم خرما خورده ام، خاک بر سر دنیا.

فاخته آواز کرد. فرمود که می گوید: کاشکی که خلائق مخلوق نشدندی. و هم از سلیمان منقول است که در شأن کبوتر خانگی می گوید: بزیاید از برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن.

طاووس می گوید که: هر چه بکنی، مکافات آن خواهی دید.

هدهد می گوید: هر که رحم نکند، بر او رحم نکنند.

خطاف می گوید که: نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای تعالی بیاید.

حمامه (1) می گوید: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى مِلَاءَ سَمَائِهِ وَارْضِهِ.

قطا می گوید: هر که خاموشی اختیار کند سلامت ماند.

طوطی می گوید: وای بر کسی که مطلوب و قصد وی دنیا باشد.

ص: 53

---

1- (1) یعنی کبوتر.

باز می گوید: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ.

صرد می گوید: استغفار کنید گنه کاران را.

حدار می گوید: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ).

هزاردستان می گوید: سُبْحَانَ الْخَالِقِ الدَّائِمِ.

خروس می گوید: اذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلُونَ.

چکاوک در صفیر خود گوید: بار خدایا لعنت کن بر دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

سار می گوید: بار خدایا از توقوت روزبروز می خواهم یا رازق.

دراج می گوید: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (1).

و داده شدیم ما از هر چیزی - مراد، کثرت اشیا است - به درستی که این عطا هر آینه افزونی است آشکارا.

پس هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه ی آدمیان و دیوان و پریان و چهارپایان. و به گفتار همه ی حیوانات عالم بود... (2) تا آمدند به وادی مورچگان که در جنوب طائف درآمدند.

ص: 54

---

1- (1) ترجمه آیه است که فرمود: (وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...) نه کلام دراج.

2- (2) آیه ی 18.

گفت مورچه ای که دو بال داشت و برابر خروسی، یا گوسفندی، یا گرگی بود.

و از حضرت ابوعبدالله علیه السلام منقول است که آن، وادی طلا- و نقره بود که حق تعالی ضعیف ترین خلق خود را در آن وادی به پاسبانی موگُل فرمود.

القصه مهتر مورچه گان که لشکر سلیمان را دید، از روی شفقتی که ملوک بر رعایا می باشد گفت: ای مورچگان، درآید در مسکن های خود که در هم نشکنند شما را به پاهای خود. لشکر سلیمان وقتی که نزول کنند در این وادی و حال آنکه ندانند که شما را پایمال می سازند.

آورده اند که: باد از سه فرسخی، سخن نمل را به گوش سلیمان رسانید.

12. اژدها شدن عصای موسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام.

خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی اعراف، آیه ی 117 فرموده: (وَ اَوْحَيْنَا اِلٰی مُوسٰی اَنْ اَلِقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُوْنَ)

تفسیر زوّاره ای: و وحی کردیم به سوی موسی آنکه: بیفکن عصای خود را. پس بیفکنند، اژدهایی شد سیاه و از شتر بختی بزرگتر، با چهار دست و پای سطر و دنباله دراز، بر هیچ چیز نمی رسید مگر او را فرو می برد، و بر هر چه پا می نهاد آن را خرد می کرد و از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد. موی ها داشت چون نیزه، و دندان چون سندان، فراخی دهن او دوازده گز بود. هم چنانکه عصا اژدها شده بود فرو می برد آنچه تزویر کرده بود. و آن چهل خروار رَسَن و چوب بود، همه را فرو برده، روی به

ص: 55

نظارکیان نهاد، مردمان بگریختند و دوازده هزار کس در انبوهی هلاک گشتند.

فرعون منهزم گشته بی هوش بیفتاد، پس موسی علیه السلام آن را بگرفت، عصا شد، حق تعالی رسن ها و عصاها را معدوم گردانید.

پس ظاهر شد امر حق و باطل شد آنچه بودند عمل می کردند از سحر، پس مغلوب گشتند جادوگران و فرعونیان، آنجا که موسی علیه السلام غالب شد و بازگشتند از آن موضع خوارشدگان و منهزمان، الخ.

مؤلف گوید: باید دانست که قصه ی حضرت موسی در چند جای قرآن مجید آمده است و حقیر اکتفا می کند به همین یک مورد که کفایت است در معجزه بودن؛ و هو الله القادر.

13. غلبه دادن خداوند طوفان و ملخ و وزغ، الخ.

خداوند در سوره ی مبارکه ی اعراف، آیه ی 132 فرموده: (وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ - اَلِی قَوْلِهِ: - قَوْمًا مُّجْرِمِينَ).

تفسیر زواره ای: گفتند فرعونیان به موسی علیه السلام: باز ایست از آنچه می گویی و دعوی می کنی. هرگاه بیاری هر چیزی که آوردی به ما از نشانه ای که زعم تو آن است که معجزه است، مثل قحط و مرض و امثال آن، تا به سحر کنی ما را به آن، پس نیستیم ما مرتورا گروندگان. چون عناد و انکار قبطیان به سر حد اطنا رسید، پس فرستادیم برایشان

ص: 56



طوفان. و آن هر چیزی است که طواف بر اماکن کند چون باران و سیل. و گویند: مراد به آن آبله است، یا موتان که مرگ مواشی است و یا طاعون. و فرستادیم ملخ پرنده را و ملخ پیاده، یا کَنه ی بزرگ، یا سبوسه، یا بچه های ملخ از رویدن بال های ایشان.

و وزغ که به جامه های خواب ایشان در می آمدند، و در طعام های ایشان در می آمدند و بر سر و روی ایشان می دویدند و در وقت سخن گفتن به دهان می رفتند و چون آبی که می خوردند خون بود.

در حالتی که این آیت های قدرت ما بود مُبیین و هویدا. و از یکدیگر جدا شد؛ یعنی مدّت میان هر دو آیت از این ها یک ماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته، پس ایشان گردن کشی کردند از فرمان برداری و بودند گروهی معاندان در کفر، الخ.

14. نتوق کوه (یعنی برکندن و برداشتن کوه طور).

خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی اعراف، آیه ی 171 می فرماید: (وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ - أَلَى قَوْلِهِ: - لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

تفسیر زوّاره ای: و یاد کن ای محمّد برای یهودان که: چون برکنندیم و برداشتیم کوه طور را، گویی که آن کوه سایبان بود بر سر ایشان. و این وقتی [بود] که بنی اسرائیل احکام تورات را قبول نمی کردند، حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جایی برکند و بر بالای سر ایشان بداشت به مقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود، چون آن را دیدند

ص: 57

بترسیدند و دانستند آنکه آن کوه فرود آینده است و بر سر ایشان، [به سجده درافتادند و یک نیمه ی روی، بر زمین نهادند و نیمه ی دیگر به کوه می نگرستند از ترس وقوع برایشان، و از اینجاست که یهودیان سجده را بر روی چپ کنند...]

و چون به سجده درافتادند گفتیم ایشان را: فراگیرید آنچه داده ایم شما را از احکام به جدّ و عزم تمام و یاد کنید آنچه در او است از عهد و میثاق - که آن اوامر و نواهی است - تا شاید که پرهیزکاری کنید و در سلک متّقیان باشید، انتهی.

15. شکافتن دریا به دوازده راه.

خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی شعراء، آیه ی 63 می فرماید: (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ - الی قوله - أَجْمَعِينَ).

تفسیر زوّاره ای: پس وحی کردیم به سوی موسی که: بزنی عصای خود را به بحر نیل (بین نیل و مصر است و دریای قلزم میان مکه و یمن است با مصر).

پس عصا بر وی زد و گفت: یا اباخالد، ما را راه ده، پس بشکافت و در وی دوازده راه پدید شد، پس هر پاره که از هم جدا بود همچون کوه بزرگ - یعنی مانند کوه بلند برآمده - قرار گرفت، فی الحال بادی بر ریگ

ص: 58

دریا وزید و گِل او خشک شد و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل از راهی به دریا درآمدند.

و نزدیک گردانیدیم آنجا که شکافته بود دریا، دیگر آن را، یعنی قوم، و چون فرعون به کنار دریا رسید و آن حال دید و گفت: ای قوم، می بینید که دریا از هیبت من چون شکافته شد؟! الخ.

مؤلف گوید: مراجعه شود به تفسیر زوّاره ای رحمه الله علیه.

16. سخن گفتن حضرت عیسی، علی نبینا و آله و علیه السلام.

خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی مریم، آیه ی 29-30 (بعد از تهمت هایی که به آن صدیقه ی طاهره زدند و بعد از این که مأمور شد که با مردم سخن نگوید، بلکه با اشاره بفهماند مردم را) می فرماید: (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ - الی قوله: - وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

تفسیر زوّاره ای: پس مریم سلام الله علیها اشاره کرد به عیسی علیه السلام که با او سخن گویند و جواب از او شنوند. گفتند به او که: چون حرف زند، آنکه او را در دامن توست که به مثابه ی گهواره است (و یا با آنکه در خود گهواره است) در حالتی که کودک است و اصلاً فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد... پس درصدد آن شدند که او را رجم کنند که ناگاه حضرت عیسی علیه السلام (به فرمان حق تعالی) دهن از پستان برداشته، رو به ایشان کرده، به زبان فصیح گفت: ای قوم، به درستی که من بنده ی خدایم. حق

تعالی ناطق گردانید او را به این اولاً... خدای مرا کتابی - یعنی حکم - کرده در ازل که انجیل به من دهد و گردانیده است مرا پیغمبر (الی آخر).

مؤلف گوید: مراجعه شود به تفسیر زواره ای.

17. و همچنین مرده را زنده کردن، معالجه ی گنگ ها و مرض برص دارها، و گل را به شکل مرغ در آوردن. همه ی این ها در قرآن مجید، صراحتاً بیان شده است. رجوع شود به سوره ی آل عمران، آیات 49-110.

18. شق القمر (یعنی ماه را دو نیم کردن و دوباره به همان آوردن به قدرت پروردگار خداوند قادر توانا.

در سوره ی مبارکه ی قمر، آیه ی 1-4 فرموده: (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ - الی قوله: - مُسْتَقَرًّا).

تفسیر زواره ای: آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه طلبیدند و آن حضرت ماه را برای ایشان دو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو حلقه ی قمر دیدند.

ص: 60

و در تبیان(1) و معالم التنزیل(2) مذکور است که شقّ القمر دو بار واقع شد به مکه، این سوره فرود آمد که: نزدیک است آمدن قیامت و شکافته شد ماه. و از علامات قرب قیامت، انشقاق قمر است و بر این وجه در کتب سابقه مذکور بوده.

و بعضی گویند: شبی ابوجهل و جهودی به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، یهود به ابوجهل گفت: اگر راست می گوید که پیغمبر است نه ساحر، او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق می شود، و ساحر را در آسمان تصرف نیست.

ابوجهل لعین گفت: ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، بشکاف. آن حضرت انگشت سبّابه را برآورد و اشارت فرمود و ماه را بشکافت، فی الحال به دو نیم شد، یک نیم به جای خود قرار گرفت و یکی دیگر به جای دیگر رفت. و باز گفت: بگوی تا ملتئم شود. اشارت کرد، هر دو نیم به هم پیوسته، یهودی ایمان آورد.

ص: 61

- 
- 1- (1) التبیان فی تفسیر القرآن اثر شیخ طوسی، مولود در سال 385 ه و متوفی در سال 408 ه در نجف اشرف می باشد.
  - 2- (2) در مورد اینکه این کتاب اثر چه کسی است، اطلاعات قاطع در دست نیست، ولی احتمال می رود که اثر قاضی سعدالدین ابی القاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن ابراج (از شاگردان علم الهدی و شیخ طوسی) باشد که در سال 481 ه دار دنیا را وداع گفته است. رجوع شود به: الذریعه، ج 21.

ابوجهل لعین گفت: او چشم ما را به سحر بست و قمر را مشتق به ما نمود، و از جماعت مسافران که از اطراف برسند سؤال کنیم که ایشان نیز دیده اند، یا از آینده و رونده پرسیدند، همه جواب دادند که: در فلان شب، ماه را به دو نیم دیدیم. با وجود آن نگرید و گفت: جادویی است به غایت قوی، چنانچه حق تعالی فرموده: و اگر کافران ببینند از آثار و قدرت ما در اظهار معجزه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که دلیل صدق او باشد اعراض کنند از ایمان به او (یا روی گردانند در تأمل از آن) و گویند: این جادویی است دایم و رونده از زمین تا آسمان. و تکذیب کنند پیغمبر را و پیروی کنند آرزوهای خود را (یعنی آنچه در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد).

و ذکر فرمود هر دو را به لفظ ماضی تا آشکار باشد به آنکه آن، عادت قدیمه ی ایشان است و هر کاری که مقدر شده واقع است (یعنی هر امری که هست او را ناچار است از غایتی که بدان برسد، کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز غایتی دارد که زود باشد که حقیقت آن از حق و باطل بر ایشان ظاهر شود) انتهى.

19. معراج خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسی از شب از مکه ی معظمه به بیت المقدس.

20. و از بیت المقدس به آسمان ها.

اما اول، خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی اسراء فرموده: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) .

تفسیر زواره ای: پاک می دانیم از همه ی عیوب و نقص، پاک و بی عیب دانستی آن کس را که از روی کرامت بنده ی خود را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، در شبی از مسجدالحرام - که محیط است به حرم کعبه نزد اکثر - از خانه ی امّ هانی که حریم او همه ی مسجد است، به سوی مسجد دورتر از اهل مکّه - یعنی بیت المقدّس که ماورای او مسجدی نیست - آن مسجدی که برکت کردیم گرداگرد آن که زمینِ شام است (هم برکت دین که آن را مهبط وحی انبیای دیگر ساختیم و هم برکت دنیا به کثرت انهار و اشجار و فراخی معیشت) تا بنماییم دلایل قدرت ما، که در اندک زمانی از آنکه به شام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیاء را دیده، وقوف بر مقامات ایشان حاصل نموده و بر عجایب و غرایب آسمانی اطلاع یافت.

به درستی که خدای اوست شنوا، بینا و دانا. و به قولی سمیع و بصیر به معنی مُسْمِع و مبصر است؛ یعنی شنواینده ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کلام خود را و بنموده او را آیات قدرت بر دوام خود...

اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده... و معتقد اهل ایمان آن است که عروج آن حضرت به جسد و روح بوده با هم، و در بیداری بوده. و آنان که در این قضیه، نقل جسد را مانع می دانند، از

اخصّ ارباب بدعتند و منکر قدرت، با وجود آنکه سرعت فلک اعظم دانسته یا شنیده باشند که در یک چشم زدن آفتاب چه مقدار حرکت می کند که نزدیک است به حدّ احصا نتوان در آورد.

و در علم کلام مبرهن شد که اجسام متساویند در قبول اعراض و حق تعالی قادر است بر همه ی ممکنات، پس قادر باشد مثل این حرکت سریع را در بدن نبی خود محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، چنانکه گفته اند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را که جان تن بود و تن جان به سوی معراج شد، با این و با آن و تعجّب مانع آن نیست، چه تعجّب از لوازم معجزات است، الخ، انتهی.

و اما معراج دوم که عبارت است از معراج خود شخص شخیص پیغمبر گرامی به بیت المقدّس و آسمان ها. مؤلف گوید: چون خیلی مفصّل است، تفصیل آن را متعرض نشدیم، مؤمنین رجوع کنند به سوره ی والنجم، از آیه ی اول تا آخر 18 و تفاسیر علمای امامیه رضوان الله علیهم أجمعین.

مؤلف گوید: این بیست مورد بود که اجمالاً صاحب کتاب الخرائج و الجرائح رحمه الله اشاره فرموده بود از معجزات انبیا که در قرآن مجید اشاره شده، لکن مسلماً بیش از اینها در قرآن مجید بیان معجزات انبیا علیهم السلام شده است.



فصل دوم: برخی از معجزات مخصوص پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم علیهم السلام

اشاره

ص: 65



اینک به فضل و حول و قوّه ی الهی می پردازیم به بیان معجزاتی که در خصوص چهارده معصوم پاک علیهم السلام می باشد و از هر کدام، یک معجزه نقل می کنم ان شاءالله.

### 1. معجزات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

معجزات حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی - علیه و آله صلوات المصلین - یکی از قطعیات و مسلّمات است. معجزات آن حضرت زیاده بر این است که احصا شود، چنانچه بزرگان علمای امامیه متعرض شده اند، خصوص غوّاص بحار الأنوار، المتتبع المحقق، علامه ی مجلسی - علیه الرحمه و الرضوان - در کتاب شریف حقّ الیقین.

و باید دانست که معجزه ی پیغمبر آخر الزّمان منحصر به بعد از زمان مبعوثیت نبوده، بلکه حدوث آن از حین ولادت و تا آخر زمان نبوت ادامه داشته است.

و حقیر اکتفا می کنم به معجزاتی که مجلسی - علیه الرحمه - در حقّ الیقین که تقریباً آخرین کتاب او است و به فرمایش بعضی از بزرگان

و

اساتید مکاسب که حقیر در محضرشان تلمذ کرده ام و خودش از تلامذه ی آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی بوده که در زهد و تقوی در میان معاصرین خود معروف بود این کتاب، از محکم ترین کتاب ها و مؤلفات مجلسی علیه الرحمه است.

وقبلاً باید دانست و دانسته شده در نزد عامه و خاصه، که قرآن مجید بزرگ ترین معجزه ی دائمی است که در هر زمان و مکان، تمام مخالفین آن حضرت از کفار و منافقین معترف و مقررند بر او و به نحو کلی از زمان نبوت تا قیام قیامت اعلان کرده که کسی که شک دارد نتواند به مثل او یا مثل یک سوره ی آن بیاورد و تاکنون هم نتوانسته اند بیاورند و تا آخر هم نتوانند.

از جمله معجزات دیگر آن حضرت که اینک به فضل پروردگار شروع به بیان آنها به نقل از حقّ الیقین مجلسی - علیه الرحمه - خواهم پرداخت، چند قسم هستند، یک قسم از آنها مربوط به ولادت باسعادت آن حضرت است که عیناً از حقّ الیقین نقل می کنیم:

عامه و خاصه به طرق متکثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیرالاسعاد آن جناب، شیاطین را از صعود به آسمان ها منع کرد، و به این سبب، شهاب از آسمان ظاهر شد، حتی آنکه ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد.

و علم کاهنان برطرف شد.

و سحر ساحران ضعیف شد.

و هر بتی که در عالم بود به رو افتاد.

و طاق کسری که پادشاه عجم، با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزد و چهارده کنگره اش ریخت و از میان شکست، و تا زمین دو حصّه شد و تا حال، شکستگی به غیر آنها ندارد.

و قصری که بر دجله بنا کرده بود، خراب شد و آب در او جاری شد. و دریاچه ی ساوه که آن را می پرستیدند خشک شد و الحال نمک زار است که نزدیک کاشان است.

و آتشکده ی فارس که هزار سال بود می پرستیدند، در آن شب خاموش شد.

و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد.

و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نتوانستند گفت و ملائکه ی مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافرالسعاده آن منبع سعادات حاضر شدند.

و رضوان، خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریق ها و طشت ها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند.

ص: 69

و از برای حضرت آمنه(1) شربت ها از بهشت آوردند که او آشامید.

و آن حضرت را با آب های بهشت غسل دادند و از عطرهاى فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آن حضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیون عرض کردند.

و جمیع ملائکه ی سماوات به خدمت آن حضرت رسیدند و بر آن حضرت سلام کردند و در ساعت ولادت آن حضرت، چهار رکن کعبه ی معظمه از زمین جدا شد و به جانب حجره ی مقدسه به سجده افتاد.

و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد، زیاده از عدد و احصا است و برخی در حیاة القلوب مذکور است (تا اینجا عبارت حق یقین است).

## 2. معجزه ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

باید دانست که بالاترین معجزه ی آن حضرت، همان علم آن حضرت، بلکه علم همه ی ائمه اطهار علیهم السلام

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

ص:70

و اگر یک زمانی بیاید که تعصبات کم شود و با نظر انصاف که بالاتر از عدل است نظر کنند، درباره ی این حضرات قضاوت خواهند کرد و روشن خواهد شد که این طایفه یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام امتیاز و ویژگی خاصی دارند که افراد عادی نمی توانند داشته باشند.

همچنین اگر با دیده ی انصاف در اوصاف و احوال اولین آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام تأمل شود، یقین پیدا خواهد شد که غیر او شایسته ی خلافت و جانشینی مقام شامخ نبوت را ندارد، مگر این که کسی مسأله خلافت را نظیر خلافت و جانشینی سلاطین و زورگویان فرض کند، در حالی که انبیا و جانشینان آن ها (حتی مراجع بزرگوار) خلافت این چنانی ندارند، بلکه خلافت و حکومت آن ها معنوی بوده و سلطه در دل ها دارند و هدف آن ها رساندن بشر است به مقدار امکان، به کمال و رستگاری، و شاید اشاره به همین است که:

خداوند عز و جل که کمال مطلق و علم مطلق است و بندگان خود را به این نحو سوق فرموده ی خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی نساء، آیه ی 135 که: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ)، و یا در سوره ی مبارکه ی مائده، آیه ی 8 که فرموده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ).

و در آیه ی اولی اضافه فرموده: (وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ).

و در دومی فرموده: (وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ).

و اگر کسی با تأمل در این دو آیه شریفه بنگرد خواهد فهمید که غرض اصلی، فامیل خاص، یا روستا و شهر خاص، یا کشور خاص نیست، بلکه هدف اصلی، خود خداست؛ یعنی متّصف شدن بندگان او به صفات پروردگار.

و شاید حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نیز به همین اشاره نموده آنجا که فرموده است: «محادثة العالم علی المزابل خیر من محادثة الجاهل علی الزرابی»؛ یعنی: هم حدیث شدن با عالم و دانشمند و گفتگوی با او بر روی زباله ها، بهتر است از هم حدیث شدن و هم گفتگو شدن با جاهل بر روی پر پرنده قو(1).

و در همین راستا سعدی شیرازی گفته است:

خوان بزرگان اگر چه لذیذ است خورده انبان خویش از او لذیذتر

ص: 72

---

1- (1) اصول کافی، ج 1، باب مجالسه العلماء و صحبتهم، حدیث 2.



از خارجی هزار به یک جو نمی خرنند گو کوه تا به کوه سراسر سپاه باش

خلاصه، آنچه که موجب رسیدن انسان به کمال حقیقی است، رابطه داشتن او با خداوند و انبیا و اوصیا است، بویژه ارتباط با حضرت محمد مصطفی و اهل بیت معصوم او، صلوات الله علیهم أجمعین.

### 3. معجزه ای دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

صاحب کتاب الخرائج و الجرائح، سعید بن هبه الله راوندی، ملقب به قطب راوندی - که خود یکی از مشایخ ابن شهر آشوب مازندرانی بوده - متوفی 573 ق، و پدر و جدّ و اولاد او، همه از علما بودند(1). او در این کتاب، معجزات زیادی را از آن حضرت نقل نموده است. از آن جمله حدیثی است که اصبع بن نباته آن را نقل نموده و می گوید: زمانی ما به همراه حضرت علیه السلام به جایی می رفتیم و همراه ما مردی از طایفه قریش

ص:73

---

1- (1) ر. ک: الکلنی و الألقاب، ج 3، ص 58.

بود، خطاب کرد به علی علیه السلام و گفت: ای امیرالمؤمنین، مردان ما را کشتی و فرزندان آن ها را یتیم گذاشتی و به جا آوردی کارهای دیگر را.

امیرالمؤمنین علیه السلام توجهی به او کرد و فرمود: «لال شو». پس آن مرد گنگ و لال شد.

پس آن حضرت نظرش به او افتاد و ترحم فرمود، و لب های خود را به ذکری حرکت داد و آن مرد به حالت اول خود برگشت.

پس یکی از شاهدان، به آن حضرت عرض کرد: ای امیرالمؤمنین تو که به مثل این قدرت دارا هستی، چرا معاویه با تو چنین رفتار می کند و تو کاری نمی کنی؟!

حضرت فرمود: ما بندگان هستیم گرامی داشته شده و پیشی نمی گیریم به گفتار و ما به امر پروردگار عمل می کنیم (یعنی در جایی اعمال قدرت می کنیم که خداوند امر کند و اجازه دهد<sup>(1)</sup>).

مؤلف گوید: غرض حضرت این است که ما بر وفق خواسته های خود اعمال قدرت نمی کنیم، بلکه هر آنچه اعمال می کنیم، به امر، یا اذن خداوند است.

ص: 74

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الثانی، فی معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام، دارالطباعه نائب ابراهیم، سنه 1305 ق.

#### 4. اعجاز علمی حضرت فاطمه علیها السلام

باید دانست که معجزه بر دو قسم است.

قسم اول - به کار گرفتن قدرت تکوینی به اذن پروردگار، مثل معجزه ی حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - از قبیل علاج گنگ، کور، ابرص، و احیای مرده ها و امثال این ها از پیغمبران سلف، از قبیل نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام.

قسم دوم - اعجاز و به کار گرفتن قدرت تشریحی و فهمیدن امور دقیقه ی تشریحیه که در رسیدن به کمالات و قرب به پروردگار، دخالت دارند.

و در اینجا به ذکر یک معجزه از قسم دوم، از حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام بیان می کنیم:

این معجزه در کتاب شریف کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه علیهم السلام، ج 1، ص 23، تألیف علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (1) نقل شده که ما عین

ص: 75

---

1- (1) علی بن عیسی اربلی، از بستگان جوینی در زمان مغول بوده و از بزرگان محدّثین و علمای شیعه است و از تألیف این کتاب، در 21 ماه مبارک رمضان سنه ی 687 ه. ق فارغ شده علی بن حسن زوّاره ای اصفهانی آن را در سال 938 ه. ق به فارسی ترجمه کرده است و «اربل» نام دهی است نزدیک «موصل».

عبارت روایت شریفه را به لسان عربی نقل می کنیم و سپس ترجمه ی آن را که زواره ای ترجمه فرمود عیناً نقل می کنیم.

متن روایت: وَرَوَى عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ فَعَيَّنَا بِذَلِكَ كُلُّنَا حَتَّى تَفَرَّقْنَا، فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهَا الَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِّنَّا عَلِمَهُ وَ لَا عَرَفَهُ.

فَقَالَتْ: وَ لَكُنِّي أَعْرِفُهُ، خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهِنَّ الرِّجَالَ. فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ، وَ خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهِنَّ الرِّجَالَ. قَالَ: مَنْ أَخْبَرَكَ، فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَ أَنْتِ عِنْدِي؟

قُلْتُ: فَاطِمَةُ. فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: فَاطِمَةُ بَضَعَهُ مِنِّي.».

مؤلف گوید: قبل از نقل ترجمه، نکاتی به نظر حقیر می رسد که مناسب است به آنها تذکر دهیم:

1. هدف رسول خدا از مطرح کردن این پرسش از عموم حاضرین مجلس، معرفی و شناساندن مراتب کمالات حضرت فاطمه در تشخیص وظیفه ی دینی، و همچنین شناساندن مسائل مربوط به عفت و حیای زن ها است، در واقع الگویی کامل از این مقوله را به زنان مسلمان معرفی می فرماید تا آن را الگو و نمونه ی خود در این مسأله قرار بدهند.

2. با این که امیرالمؤمنین علیه السلام امام معصوم بود، ولی از عهده پرسش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برنیامد، و به نظر می رسد حکمت این امر آن بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواست تا به اذن الهی، جواب این پرسش را از لسان فاطمه ی زهرا علیها السلام بشنود و بدین وسیله تأثیر این آموزه در نزد اصحاب بیشتر باشد. و یا این که حضرت خواسته تا بدین وسیله ارزش و مقام علمی حضرت زهرا علیها السلام را به مردم بفهماند و بدین وسیله زنان جامعه در امور دینی خود به آن حضرت مراجعه نمایند، والله یعلم.

3. پیغمبر اسلام فرمود: «إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي». واضح است که منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این عبارت، معنای ظاهری آن نیست؛ چرا که همه ی فرزندان، پاره ی تن پدران و مادران خود هستند، بلکه مراد از «بضعه» وجه معنوی آن است، و اشاره دارد به ارتباط ملکوتی که حضرت زهرا علیها السلام با نبوت و امامت دارد و جایگاه معنوی و غیبی آن بانوی کریمه را برای عالمیان معرفی می نماید.

و اما ترجمه حدیث نقل شده در ترجمه ی زوّاره ای:

«مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، آن حضرت فرمود: خبر کنید مرا که چه چیز بهتر است از برای زنان؟»

کسی ندانست از ما، متفرق شدیم، رجوع به فاطمه کرده، او را از این سؤال اخبار کردم که آن حضرت پرسید و کسی از ما ندانست.

[فاطمه] فرمود که: من می دانم؛ بهتر از برای زنان، آن است که نه ببیند مردان را و مردان نیز ایشان را نبینند.

من بازگشتم به جانب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفتم: سؤال کرده بودی از ما که چه چیز بهتر است زنان را، آن بهتر است ایشان را که مردان ایشان را نبینند و نه ایشان مردان را.

فرمود: کی تو را خبر داد به این و تو نزد من هیچ نگفتی؟

گفتم: فاطمه.

تعجب فرمود از این و گفت: فاطمه پاره ی تن من است».

### 5. معجزه ای از امام حسن مجتبی علیه السلام و خبر دادن او از ماجرای شهادت خویش

روایت علیه السلام، از پدران بزرگوارش که:

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود به اهل بیت خود که: «من می میرم به زهر، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرد»<sup>(1)</sup>.

ص: 78

---

1- (1) استفاده می شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم در اثر زهر وفات نموده اند، واللله العالم.

عرض کردند: کی چنین کار می کند؟

فرمود: «همسر خودم جعده دختر اشعث بن قیس؛ معاویه به صورت مخفیانه سمی را می فرستد برای جعده و امر می کند تا آن را به من بخوراند».

عرضه داشتند: اگر چنین است، او را از منزل خود بیرونش کن و دور کن او را از خودت.

فرمود: «چگونه بیرون کنم او را در حالتی که هنوز این عمل را انجام نداده(1)؛ و لَوْ أَخْرَجْتَهَا مَاقْتَلَنِي غَيْرَهَا؛ یعنی اگر او را بیرون کنم، آیا غیر او مرا خواهد کشت؟»

و وجه اعجاز اینجاست که روزگاری نگذشت که معاویه، مال زیادی برای جعده فرستاد و وعده های زیادی به او می داد، از جمله صد هزار درهم و زمین های زراعتی و یا وعده ی ازدواج او با فرزندش یزید، تا این که روزی معاویه برای او شربت زهرآلود فرستاد تا آن را به امام حسن علیه السلام بخوراند.

ص: 79

---

1- (1) یعنی اهل بیت با اینکه علم به آینده داشتند، ولی هرگز قبل از جنایت، به مجرد دانستن خود، عقوبت نمی کردند.

پس در بعضی از ایام که آن حضرت روزه دار بود و هوا هم بسیار داغ و با حرارت بود، شربتی را که از شیر تهیه شده بود، به سمّ آغشته نمود و آن را به حضرت خوراند. امام علیه السلام وقتی آن شربت را خورد، بلافاصله فهمید که سمّی بوده است و خطاب به جعده فرمود: کُشتی مرا، خدا تو را بکشد ای دشمن خدا، به خدا سوگند که خیر نخواهی دید، و بدون شک تو را گول زدند و خداوند تو را و همچنین معاویه را خوار و بی مقدار خواهد کرد. پس چند روزی نگذشت که حضرت از دنیا رحلت فرمود و آنچه را که از پیش خبر داده بود، محقق شد (1).

## 6. معجزه ای از امام حسین علیه السلام

از ابو خالد کابلی، از یحیی بن امّ الطویل می گوید:

نقل شده که: ما همراه امام حسین علیه السلام بودیم، ناگهان جوانی بر ما وارد شد در حال گریه، پس امام حسین فرمود: «چرا گریه می کنی؟ چه کسی تو را گریانده است؟»

جوان گفت: مادرم همین ساعت از دنیا رفته و حال این که وصیت نکرده و مالی داشت که به من امر کرده بود تا در آن مال تصرف نکنم مگر

ص: 80

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الثالث فی معجزات الحسن بن علی علیهما السلام، ص 192.



آنکه تو را باخبر کنم. امام حسین علیه السلام فرمود: «برخیزید تا برویم به طرف این زن».

راوی گفت: ما برخاستیم با حضرت، تا در خانه ای رفتیم که در آن خانه، آن زن در حالی که روی او پوشیده شده بود و به صورت مرگ بود دراز کشیده بود. پس حضرت، سر مبارک را مُشرف بر آن خانه قرار داد و از خداوند درخواست کرد تا او را زنده کند، تا وصیت کند به آنچه که در دست دارد، پس خداوند زنده کرد آن زن را، و زن برخاست و نشست به حالت تشهد، سپس نظری به امام حسین علیه السلام کرد و عرض کرد: ای پسر فرزند رسول خدا، من فلان مبلغ در فلان جا دارم، ثلث او را به تو می دهم تا هر کجا که می خواهی مصرف کنی و دو ثلث دیگر را به این فرزندم بده اگر می دانی که از دوستان تو است و کسی است که ولایت تو را پذیرفته است و اگر از مخالفین تو است (یعنی ولایت تو را نپذیرفته) همه را خودت تصرف کن، چون مخالفین ولایت، حقی در اموال مؤمنین ندارند.

سپس آن زن درخواست کرد تا حضرت نماز بر او بخواند و بقیه ی امور تجهیزات او را انجام دهد. بعد از آن، آن زن دوباره مُرد و حضرت، به وصیت او عمل نمود(1).

ص: 81

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الرابع فی معجزات الامام الحسين بن علی علیه السلام، حدیث اول.

## 7. معجزه ای از امام علی بن الحسین علیهما السلام

روایت شده از ابی خالد کابلی که گفت:

دعوت کرد مرا محمد حنفیه بعد از کشته شدن حسین علیه السلام به کربلا و ما با هم بودیم در مکه. محمد بن حنفیه به من گفت: برو پیش علی بن الحسین علیهما السلام و به او بگو از قول من که: من بزرگترین فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از دو برادر خودم یعنی حسن و حسین هستم و سزاوارتر هستم به این امر (یعنی امامت) از تو، پس سزاوار است که تسلیم کنی این امر را به من تسلیم کنی این امر را به من. و اگر خواستی یک حکمی را اختیار کن تا محاکمه کنیم پیش او.

پس من رفتم نزد علی بن الحسین علیهما السلام و آنچه را که محمد بن حنفیه گفته بود به حضرت رساندم، حضرت فرمود: «برگرد و به او از قول من بگو: از خدا بترس و ادعا مکن چیزی را که خداوند برای تو قرار نداده. و اگر خودداری می کنیم از پذیرفتن، پس بین من و تو حجرالاسود باشد، پس به هر کدام از ما حجرالاسود گواهی داد، پس همان امام است».

راوی گوید: برگشتم پیش محمد بن حنفیه و همین پاسخ حضرت را رساندم، محمد بن حنفیه گفت: این پیشنهاد را قبول دارم.

ابو خالد می گوید: این دو نفر (محمد بن حنفیه و علی بن الحسین علیهما السلام) حرکت کردند و من با آنها بودم تا به حجرالاسود رسیدیم، علی بن الحسین علیهما السلام به محمد بن حنفیه گفت: «چون سنّ تو از من زیادتر است،

اول تو درخواست شهادت کن». پس جلو آمد محمد بن حنفیه و دو رکعت نماز بجا آورد و دعاهایی کرد، پس درخواست خود را اظهار داشت تا حجرالأسود به امامت او گواهی دهد. اما حجرالاسود اجابت نکرد درخواست او را.

پس از آن علی بن الحسین علیهما السلام برخاست، پس دو رکعت نماز کرد و خطاب نمود به حجرالاسود و فرمود: «ای آن سنگی که خداوند قرار داده آن سنگ را گواه برای کسی که به پیمان خود وفا کرده و به بیت الله الحرام آمده است، در جمع واردین به بیت او، اگر می دانی که من صاحب این امر و امام مفترض الطاعه بر جمیع بندگان خدا هستم، پس گواهی بده برای من تا عموی من بداند که حق ندارد در این امر امامت».

پس خداوند متعال به قدرت کامله ی خود، حجرالاسود را به سخن آورد و با زبان عربی آشکار و هویدا گفت:

ای محمد بن علی، تسلیم شو به علی بن الحسین (یا تسلیم امر را به علی بن الحسین)؛ چون که اوست امامی که اطاعت او برتر و بر جمیع بندگان لازم است.

پس محمد بن حنفیه بلافاصله بوسید پای مبارک آن حضرت را و عرض کرد: همانا امر امامت را تو دارا هستی.

صاحب کتاب الخرائج می گوید: گفته شده است که: ابن حنفیه این محاکمه را نزد حجرالاسود، قبول کرد و این صحنه را ایجاد کرد تا

دیگران که شک در امامت علی بن الحسین علیهما السلام داشتند شکشان برطرف شود، و الا خود او، هیچ گاه در این مسأله شک نداشته است.

مؤلف گوید: شاهد بر این قول این است که ابن حنفیه، بدون هیچ معطلی و بلافاصله پای حضرت را بوسید و او را در میان جمع تصدیق نمود.

صاحب الخرائج بعد از نقل این حدیث فرموده است:

و در روایت دیگر آمده است که: خداوند عزوجل حجرات را چنین به نطق آورد که:

ای محمد بن علی، چون محققاً علی بن الحسین علیهما السلام حجّت خدا است بر تو و بر همه کسانی که بر روی زمینند و هر کس که در آسمان است، پس اطاعت او بر همه فرض است، پس بشنو و اطاعت کن ای محمد بن حنفیه. و محمد بن حنفیه خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: سمعاً و طاعةً ای حجّت خدا در زمین و آسمان(1).

### **8. معجزه ای از امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام**

از ابی بصیر روایت شده که او گفته است:

ص: 84

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الخامس فی معجزات علی بن الحسین علیهما السلام، ص 194.

محضر حضرت باقر علیه السلام در مسجد رسول خدا نشسته بودم، زمانی بود که علی بن الحسین علیهما السلام از دنیا رفته بود. ناگهان منصور دوانیقی و داود بن سلیمان، وارد بر حضرت شدند. و این قبل از زمانی بود که سلطنت و خلافت به بنی عباس برسد (یعنی زمان بنی امیه بوده). پس داود بن سلیمان در جنب حضرت باقر علیه السلام نشست. پس ابوبصیر گفت: چه مانع شد دوانیقی را که جنب امام باقر علیه السلام نشست؟

پس داود گفت: در دوانیقی، جفا و جور بود.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «زمانی نمی گذرد که همین دوانیقی متولی امور ملت شود و بر گردن مردم سوار شود و مالک شرق و غرب این سرزمین شود و عمر او هم طولانی شود و اموال زیادی جمع آوری می کند که قبل از او کسی جمع نکرده».

داود وقتی این سخن را از حضرت باقر علیه السلام نسبت به دوانیقی شنید، برخاست و رفت و به دوانیقی خبر داد. دوانیقی بلافاصله از جای خود برخاست و رو به حضرت آورد و عرض داشت به حضرت که: مانع نشد آمدن مرا خدمت شما مگر این که خواستم تو را گرامی بدارم و محضر تو را اجلّ از این بدانم که خدمت شما بنشینم، بفرمایید این مطلب را که داود به من خبر داد، صحّت دارد یا نه؟

حضرت فرمود: «آری، درست است».

دوانیقی عرض کرد: آیا مالک شدن ماها قبل از مالکیت شما است؟

حضرت فرمود: «بلی».

دوانیقی عرض کرد: آیا این تسلط و مالکیت به فرزندان من هم می رسد؟

حضرت فرمود: «بلی».

دوانیقی عرض کرد: مدت حکومت و تسلط بنی امیه زیادت و بیشتر است، یا مدت حکومت ما؟

حضرت فرمود: «مدت حکومت شما طولانی تر است و این ملک و سلطنت به بچه های شما هم می رسد. پس آن ها بازیچه قرار می دهند حکومت را مثل سایر بازیگرها و این مطلبی که من به شما می گویم، آن را پدرم علی بن الحسین علیهما السلام به من خبر داده است».

و زمانی نگذشت که دوانیقی به ملک و سلطنت رسید و تعجب کرد از گفتار حضرت باقر علیه السلام (1).

### 9. معجزه ای از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

ومنها ما روى عن علي بن أبي حمزه، أنه قال: حججتُ مع الصادق عليه السلام، فجلّسنا في بعضی الطريقِ تحتَ نخلهِ يابسه، فحرّك شفتیه بدُعاء لم أفهمه، الخ.

ص: 86

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب السادس فی معجزات الإمام محمد بن علی الباقر علیهما السلام، ص 196.

علی بن ابی حمزه می گوید: حج کردم با امام صادق علیه السلام، پس نشستیم در اثنای راه زیر درخت خرمایی خشک، پس حرکت داد امام علیه السلام دو لب مبارک را به دعایی که نفهمیدم آن را.

پس از آن فرمود: «ای درخت خرما، اطعام کن ما را از آنچه که خداوند در تو قرار داده از روزی بندگان خود».

راوی می گوید: پس نگاه کردم به طرف درخت خرما، در حالی که آن درخت، میل به طرف امام صادق علیه السلام نمود با شاخه های خود که در او خرماهای تازه بود، پس حضرت به من فرمود: «نزدیک شو و نام خدای را ببر و بخور».

پس خرماهای تازه از او خوردیم و خوشگوارترین و خوش بوترین خرمایی بود که می خوردیم.

من ناگهان برخوردم به یک بادیه نشینی که داود می گوید: ندیدم تا امروز جادوگری بزرگ تر از این باشد.

حضرت صادق علیه السلام با کمال ملاحظت فرمود: «ما ورثه ی انبیا هستیم و در میان ما کاهن وجود ندارد، بلکه ما خدای عالم را می خوانیم، پس خدا

اجابت می کند ما را. پس اگر دوست داری بخوانم خدای را، پس تو را مسخ کند و به صورت سگ کند و تو به حالت سگی به طرف منزل خود روی و داخل شوی و با دم خود اهل خود را ملاقات کنی؟»

اعرابی چون جاهل و نادان بود، عرض کرد: بلی، میل دارم. پس حضرت از خدا خواست تا اعرابی سگ شود، و بلافاصله او سگ شد و با همان صورت، به طرف منزل خود رفت.

پس راوی گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «دنبال کن». پس من دنبال او رفتم تا به منزل رسید، آنگاه او به صورت ماری شد و وارد بر اهل و فرزندان خود شد. اهل خانه ی او هم عصا برداشتند و از خانه بیرونش کردند.

پس من برگشتم به طرف حضرت صادق علیه السلام و گزارش دادم که چنین و چنان شد.

و در این میان که قضیه را گزارش می دادم، ناگهان آن مردم خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و در محضر آن حضرت ایستاد در حالی که اشک های چشمش در جریان بود و شروع کرد خود را به خاک مالیدن، مانند الاغ که پشت خود را روی خاک می مالد و مثل سگ عوعو کردن. پس حضرت به او ترحم فرمود و از خداوند خواست که برگرداند او را به حالت اول، پس اعرابی به حال اول خود بازگشت. آنگاه حضرت به او



فرمود: «آیا ایمان آوردی ای اعرابی؟» عرض کرد: بلی، هزار مرتبه، هزار مرتبه (1).

مؤلف گوید: این گونه رفتارهایی که از اهل بیت علیهم السلام صادر می شود، دلالت دارد بر کمال لطف آنان نسبت به مردم، روحی و ارواح العالمین لهم الفداء و صلوات الله علیهم السلام أجمعین.

### 10. معجزه ای از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

رُوی عن أبي الصّلت الهروی، عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: قال أبي موسى بن جعفر علیهما السلام لعليّ بن أبي حمزه مبتدئاً تلقى رجلاً من أهل العرب، الخ.

روایت شده از ابی الصّلت هروی که او از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: «ملاقات می کنی مردی از عرب را که از تو می پرسد در مورد من (یعنی در مورد امامت من می پرسد) پس تو بگو: او امامی است که ابوعبدالله علیه السلام فرموده است.

پس هرگاه سؤال کرد از تو در حلال و حرام، تو جواب بده او را».

ص: 89

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب السابع فی معجزات الإمام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام، حدیث 2، ص 198.

راوی پرسید: علامت و نشانه‌ی همچو کسی که این سؤالات را از من می‌کند چیست؟

حضرت فرمود: مردی است از نظر جثه چاق و بلند قد، نام او یعقوب بن یزید است و این مرد قاصد قوم خودش است.

و اگر تقاضا کرد که او را پیش من آری، پس حاضر کن او را و پیش من بیاور.»

علی بن ابی حمزه گوید: سوگند به خداوند متعال که من در حال طواف بودم، ناگهان مرد بلند قد با جثه چاق را دیدم آمد پیش من گفت: من می‌خواهم از تو بپرسم از صاحب خودت (یعنی امامت).

گفتم: از کدام صاحب می‌پرسی؟

گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام.

گفتم: اسم و نام تو چیست؟

گفت: یعقوب بن یزید.

گفتم: از کجا هستی؟

گفت: از عرب.

گفتم: از کجا شناختی مرا؟

گفت: در عالم رؤیا و خواب دیدم که آن حضرت به من گفت: «ملاقات کن علی بن ابی حمزه را، پس بپرس از او تمام آنچه را که

احتیاج داری در امور دین». پس پرسیدم از دیگران که تو را به من بشناسانند، پس راهنمایی شدم به سمت تو.

گفتم: بنشین در این مکان تا از طواف خود فارغ شوم و برگردم به طرف تو. پس از آن، آمدم پیش او و با او شروع کردم به سخن، پس دیدم او را مردی عاقل و خردمند و فهمیده. پس از آن، تقاضای رسیدن به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را نمود، پس رساندم او را خدمت حضرت، پس وقتی که حضرت او را دید فرمود: «ای یعقوب بن یزید، دیروز تو وارد شدی و یک نزاع و خصومتی بین تو در فلان مکان واقع شد، این گونه خصومت از دین من و از دین پدران من نیست، پس هرگز شیعیان خود را به اینگونه خصومت توصیه نمی کنیم.

پس از خدا بترس با خصم خود که در این نزدیکی، مرگ را ملاقات خواهید کرد، اما برادرت (طرف خصومت تو) در همین سفر می میرد قبل از این که به اهل خود برسد و تو هم پشیمان خواهی شد بر آنچه که از ناحیه ی تو به او رسیده.

و شما دو نفر از هم جدا شدید و پشت به هم دیگر نمودید، و در نتیجه ی این بریدن از هم دیگر عمر هر دو، کوتاه و بریده شد».

آن مرد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، مدت عمرم کی به سر می آید؟

ص: 91

حضرت فرمود: مدّت عمر تو هم به سر آمده بود، ولی چون تو صله به عمّه ی خود نمودی در فلان منزل، پس به تأخیر انداخت مدّت عمر تو را تا بیست سال».

علی بن ابی حمزه گوید: پس از این سخن و گفتگوها ملاقات کردم همین مرد را در سال آینده و او خبر داد به من که برادرش فوت کرده در اثنای راه مکه و من او را دفنش کردم قبل از این که به اهلس برسد(1).

مؤلف گوید: این گونه پیش آمدها که از ائمه ی معصومین علیهم السلام صادر می شود، برای این است که ما هم درس بگیریم و اعتقادمان نسبت به عظمت شأن آن ها بیشتر گردد.

### 11. معجزه ای از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

ومنها ما قال محمّد بن الرحمن الهمدانی قال: ركبني دين ضاق به صدرى، فقلت في نفسي: ما أجد لقضاء ديني إلا مولاي الرضا عليه السلام، فصرت إليه، الخ.

محمّد بن عبدالرحمن همدانی می گوید: بدهکاری بر من رخ داده بود که بدین وسیله، سینه ی من تنگ شده بود. پیش خود گفتم: نمی یابم برای ادای بدهکاریم کسی را جز مولایم امام رضا علیه السلام.

ص: 92

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الثامن من معجزات الأمام موسى بن جعفر عليهما السلام، حديث 1، ص 200.

پس رفتم به محضر آن حضرت، حضرت فرمود: «یا ابا جعفر، بدهکاری تو را خداوند برآورد تا سینه ات تنگ نشود». و این در حالی بود که من هنوز به حضرت چیزی نگفته بودم.

پس مدتی نزد او ماندم و حضرت روزه بود، پس امر کرد که طعام بیاورند برای من، عرض کردم: من روزه ام و دوست دارم که با شما طعام میل کنم تا تبرک بجویم به واسطه ی طعام خوردن در محضر تو.

هنگامی که مغرب شد، حضرت نشست در وسط خانه و دستور طعام را داد، آوردند، من هم با حضرت افطار کردم، پس از آن به من فرمود: «امشب میهمان مایی، یا این که حاجت تو را برآوریم و برگردی؟» من گفتم: برگشتن با قضای حاجتم، برای من بهتر است و بیشتر دوست دارم.

سپس آن حضرت، دست مبارک خود را بر زمین زد و یک قبضه از خاک زمین را برداشت و فرمود: «بگیر این را». پس گرفتم و قرار دادم آن را در آستین خود و ناگهان دیدم که همه ی آنها دینار شدند. پس برگشتم به منزل خود و نزد چراغ رفتم تا بشمرم آن دنانیر را. ناگهان دیدم که بر روی آن ها نوشته شده که پانصد دینار است، پس نصف آن برای بدهکاری و نصف دیگر برای خرجی قرار دادم.

چون این مطلب را مشاهده کردم، نشمردم آن دنانیر را و در زیر متگای خود قرار دادم و خوابیدم، وقتی بیدار شدم، طلب کردم آن دنانیر را ولی نیافتم آن ها را، پس زیر و رو کردم دنانیر را ده مرتبه، باز چیزی

نیافتیم، آنگاه وزن کردم - یعنی کشیدم با ترازو - و دیدم که پانصد دینار است(1).

## 12. معجزه ای از امام محمد بن علی الجواد علیهما السلام

ومنها ما زوی أبوالقاسم بن قولویه، عن محمد بن یعقوب، عن محمد بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن علی بن خالد، قال: كنتُ بالعسکر، فَبَلَغَنِي أَنَّ هُنَاكَ رَجُلًا مَحْبُوسًا أَتَى بِهِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ مَكْبُولًا، الْخ.

ابوالقاسم بن قولویه روایت کرده از محمد بن یعقوب، از محمد بن ادريس، از محمد بن سنان، از علی بن خالد که گفت:

من در عسکر بودم، پس به من خبر رسید مردی زندانی که او را از طرف شام دست بسته آورده اند و می گویند که او ادعای پیغمبری کرده است. پس بلافاصله خود را به در زندان رساندم و با دربان ها تماس گرفتم و با آنها مدارا کردم تا این که خود را به آن زندانی رساندم، دیدم آن زندانی مردی است فهمیده و دارای عقل و خرد، پس پرسیدم: قصه و داستان تو چیست؟

گفت: من در شام بودم، بندگی خدا می کردم و مشغول عبادت بودم در فلان جا که گفته می شود در آنجا سر مبارک امام حسین علیه السلام آویزان شده

ص: 94

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب التاسع فی معجزات الإمام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، حدیث 2، ص 204.

بود، وقتی که در مسجد بودم، رو آوردم به محراب و طلب یاری از خداوند می کردم، ناگهان نظر کردم و شخصی را جلوی دو دست خود دیدم هیبتی عجیب داشت، پس طول دادم نظر خود را به او، تا این که فرمود به من: «برخیز بایست». پس برخاستم. او مرا کمی راه برد و ناگهان دیدم که در مسجد کوفه هستم.

پس در آنجا نماز خواند و من هم با او نماز خواندم.

سپس بیرون آمد و من هم با او بیرون آمدم و مقداری مرا راه برد تا این که به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم، پس سلام کرد بر رسول خدا و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم. سپس مشاهده کردم و دیدم که ما در مکه هستیم. پس در آنجا طواف کرد و من هم همراه او طواف کردم. سپس او بیرون آمد و من هم با او بیرون آمدم. باز مقداری راه آمدیم تا این که رسیدم به همان جای اولی که عبادت می کردم و آن شام بود.

سپس آن شخص از نظرم پنهان شد و من تعجب کردم از آنچه دیده بودم. هنگامی که سال آینده آن شخص را دیدم، اظهار بشارت کردم و او دعوت کرد مرا، پس اجابت کردم او را در انجام اعمال سال گذشته هنگامی که اراده کرد از من جدا شود در شام، پس گفتم: از تو می خواهم به حق آن کسی که این قدرت و توانایی را به تو داده تا انجام دهی این اعمال را، بگو تو چه کسی هستی؟

فرمود: «من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام هستم».

چون این داستان را حدیث کردم و خبر دادم برای کسی که همراه من بود و آن هم خبر داد به محمد بن عبدالملک الزیّات، پس زیّات مرا گرفت و دست بسته با آهن به عراق فرستاد و فعلاً در زندان هستم چنانچه می بینی و آن ها به من می گویند که: تو چرا این امر محال را ادعا می کنی.

راوی می گوید: گفتم که: قصّه و داستان خود را به محمد بن عبدالملک زیّات بگو.

گفت: پس تو مرا پیش او ببر.

پس نوشتم داستان و قصّه را و شرح دادم و فرستادم برای محمد بن عبدالملک. بعد از آن محمد بن عبدالملک، توقیعی نوشت در پشت همان نامه که بگو به آن کسی که تو را از شام در یک لحظه به کوفه و بعد از آن به مدینه و بعد به مکه رسانده، الان بیاید و تو را از حبس بیرون آورد.

علی بن خالد که راوی این داستان است می گوید: این جواب، مرا غمناک کرد و دلم به رقت افتاد و برای او سوخت. پس برگشتم در حالی که غمناک بودم، چون فردای آن روز شد، من اول صبح، به طرف آن زندان رفتم تا خبر دهم به زندان جواب نامه ی محمد بن عبدالملک را، و وادار کنم او را به صبر و شکیبایی و تعزیت و تسلیت، آنگاه دیدم لشکریان و مأموران حراست زندانیان را و گروهی زیاد از مردم را که به سرعت می شتابند به این طرف و آن طرف، پرسیدم: چه شده است؟



پاسخ دادند: کسی که از شام به اینجا منتقل شده بود و ادعای پیغمبری می کرد، از دیشب پنهان و مفقود شده و معلوم نیست که زمین او را فرو برده یا پرندگان او را ربوده اند!

و این مرد راوی - یعنی علی بن خالد - از زیدیّه بود، ولی وقتی که این منظره را دید، توبه کرد و حسن اعتقاد پیدا کرد (1).

### 13. معجزه ای از امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام

حدیث کرد جماعتی از اهل اصفهان، که از جمله آنان ابوالعبّاس احمد بن النصر و ابوجعفر محمد بن علویّه بودند و گفتند:

در اصفهان مردی بود که گفته می شد به او عبدالرحمن و او در زمان امام هادی علیه السلام شیعه شده بود. به او گفتند: چه چیز باعث شد که تو قائل به امامت علی النقی علیه السلام شدی و شیعه گشتی؟

گفت: من چیزی را مشاهده کردم که مرا وادار نمود به امامت او اعتقاد پیدا کنم و آن این بود که: من مردی فقیر و تهی دست بودم و زبانی داشتم پرجرّت، و در اثر این زبان، اهل اصفهان بیرون کردند مرا از اصفهان.

در یکی از سال ها بیرون آمدم از اصفهان و با گروهی دیگر به در خانه ی متوکل آمدم در حالی که شکایت داشتیم.

ص: 97

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب العاشر فی معجزات محمد بن علی الجواد علیه السلام، حدیث 3، ص 208.

در این حال که در بابِ متوکل بودیم، ناگهان از طرف متوکل امر شد که علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام را حاضر کنند، به بعضی حاضران گفتم: کیست این مردی که امر به احضار او شده؟ بعضی از آنها گفتند: مردی علوی است که طایفه رافضیّه اعتقاد به امامت او دارند.

سپس یکی از حاضران گفت: فکر می‌کنم که متوکل می‌خواهد او را بکشد. و من پیش خود گفتم: حرکت نمی‌کنم از این مکان تا نگاه کنم به این مرد علوی که چگونه مردی است او.

راوی گفت: پس از مدتی آن حضرت آمد در حالی که سوار بر اسب بود و مردم از هر طرف، راست و چپ، صف کشیده بودند و نظر می‌کردند به طرف او. چون نظر من به او افتاد، محبت او در دل من جا گرفت و شروع کردم به دعا کردن برای او در پیش خود تا این که خداوند شر متوکل را از او برطرف کند.

پس آن شخص علوی جلو آمد در حال حرکت بین مردم، در حالتی که نظر می‌کرد به سوی من و اصلاً به طرف چپ و راست نظر نمی‌کرد و من نیز مکرر برای او دعا می‌کردم.

وقتی به نزدیکی من رسید، رو به من کرد و فرمود: «همانا خداوند مستجاب کرد دعای تو را و طولانی کرد عمر تو را و زیاد کرد مال تو را و هم چنین فرزندان تو را».

من از هیبت او دندان هایم می لرزید، به طوری که افتادم در میان رفقا و همراهان خودم. از من پرسیدند: چه شده است تو را؟

گفتم: خیر است. و به احدی خیر ندادم آنچه را که در دل داشتم. پس، از آن مکان به سوی اصفهان آمدم.

بعد از آن ماجرا، خداوند متعال، به سبب دعای آن بزرگوار، انواع و اقسام مال ها را روزی من کرد تا این که امروز در خانه ی خود اموالی را داشتم که ارزش آن هزار هزار درهم بود و این غیر از آن چیزهایی بود که برای من در بیرون خانه بود. و خداوند ده اولاد به من عطا فرمود، در حالی که از عمر من هفتاد سال و خورده ای گذشته است. و من معتقد شدم به امامت این مرد علوی که خبر داد از آنچه که در دل می گذراندم و خداوند مستجاب فرمود دعای این شخص بزرگوار را در حقّ من (1).

مؤلف گوید: یکی از مظلومیت های ائمه ما همان بوده که همیشه در کمال تقیه می گذراندند. خصوصاً امامی که در زمان متوکل خبیث بوده است. ارواح العالمین لهم الفداء.

ص: 99

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الحادی عشر فی معجزات الإمام علیّ بن محمّد الهادی علیهما السلام، حدیث 1، ص 209.

## 14. معجزه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

و منها ما روى عن محمد بن أحمد بن الأفرع، قال: كتبتُ إلى أبي محمد عليه السلام أسأله عن الإمام: هل يحتلم؟ وقلتُ في نفسي: الاحتلام شيطنة، وقد أعاذ الله أولياءه من ذلك.

و كتب عليه السلام في الجواب: «حالُ الأئمة في النوم حالهم في اليقظة، لا يغيّر النوم منهم شيئاً، وقد أعاذ الله أولياءه من لَمَمِ الشيطان كما حدّثتك نفسك».

محمد بن احمد بن افرع می گوید: به محضر ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشتم و از او پرسیدم آیا امام، محتلم می شود؟ و در نزد خودم چنین فکر می کردم که محتلم شدن، نوعی تسلط شیطان است و خداوند، اولیای خود را از تسلط شیطان حفظ می کند. حضرت در جواب نوشته بودند: «همانا حال امامان در خواب، مثل حال آنها در بیداری می باشد و خواب، هیچ حالتی را از آنان تغییر نمی دهد، خداوند متعال پناه داده است اولیای خود را از کمتر چیزی که شیطان اراده دارد و بندگان خدا را از توجه به غیر خدا مشغول می کند»(1).

ص: 100

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الثانی عشر فی معجزات الإمام الحسن العسکری علیه السلام، حدیث 17، ص 215.

## 15. معجزه ای از حضرت صاحب الزمان، مهدی موعود «عج»

عن حکیمه (1)، قَالَتْ: دخلتُ يوماً على أبي محمد عليه السلام، فقال: «يا عمّة بيتي عندنا الليلة؛ فإنّ الله سيظهرُ الخلفَ فيها».

قلتُ: وممن؟

قال: «من نرجس».

قلتُ: فلستُ أرى بنرجس حملاً؟!!

قال: «يا عمّة، إنّ مثلها كمثل أمّ موسى، لم يظهر حملها بها إلّا وقت ولادتها».

فبتّ أنا و هي في بيت، فلما انتصف الليل صلّيتُ أنا و هي صلاة الليل، فقلتُ في نفسي: قد قُربَ الفجر و لم يظهر ما قال أبو محمد، فناداني أبو محمد عليه السلام من الحجرة: «لا تعجّلي». فرجعتُ إلى البيت خجله، فاستقبلتني نرجس، و هي ترتعد، فضممتُها إلى صدري، و قرأتُ عليها. (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) و آية الكرسي، فأجابني الخلف من بطنها يقرأ كقرائتي.

ص: 101

---

1- (1) حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام و عمّه ی امام حسن عسکری علیه السلام بوده است که به هنگام ولادت وجود نازنین امام زمان علیه السلام حاضر بوده و زحمت پرستاری از بانو نرجس خاتون (مادر آن حضرت) را عهده دار گشته است.

قالت: وأشرق نور في البيت، فنظرتُ فإذا الخلف تحتها ساجد لله تعالى إلى القبلة، فأخذته، فناداني أبو محمد عليه السلام من الحجره: «هلمى بابنى إلى يا عمه». قالت: فأتيته به، فوضع لسانه في فيه، وأجلسه على فخذه، وقال: «انطق يا بنى بإذن الله»، فقال: «أعوذ بالله السميع العليم، من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) 1 و صلى الله على محمد المصطفى، وعلى المرتضى، وفاطمه الزهراء، والحسن، والحسين، وعلي بن الحسين، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعلي بن موسى، ومحمد بن علي، وعلي بن محمد، والحسن بن علي، أبي».

قالت حكيمة: وغمرتنا طيور خضر، فنظر أبو محمد إلى طائر منها، فدعا، فقال: «خذه، واحفظه حتى يأذن الله فيه، فإن الله بالغ أمره».

قالت حكيمة «قلت لأبي محمد: ماذا هذا الطائر وما هذه الطيور؟ قال: «هذا جبرئيل، وهذه ملائكة الرحمة» ثم قال: «يا عمه، رُدِّيه إلى أمه كي

تقرّ عينها، ولا تحزن، ولتعلم أنّ وعد الله حقّ، ولكنّ أكثر الناس لا يعلمون، فرددته إلى أمّه».

قالت حكيمه: ولما ولد كان نظيفاً مفروغاً منه، وعلی ذراعه الأيمن مكتوب: (جاء الحقُّ وزهق الباطل إنَّ الباطل كان زهوقاً) 1 .

ترجمه:

حكيمه می گوید: روزی وارد شدم بر ابي محمد عليه السلام، آن حضرت فرمود: «ای عمّه، امشب بیتوته کن در منزل ما، زود است که جانشین من امشب آشکار شود».

عرض کردم: از چه کسی؟

فرمود: «از نرجس».

عرض کردم: من در نرجس آثار حمل نمی بینم؟!

فرمود: «ای عمّه، مثل نرجس، مثل حضرت موسی است که آشکار نشد بارداری او مگر در وقت ولادتش».

پس من و نرجس، شب در یک اطاقی با هم بودیم، نصف شب هر دو به نماز شب مشغول شدیم، نماز شب را خواندیم، من در پیش خود گفتم: طلوع فجر (صبح صادق) نزدیک است و چیزی آشکار نشد، آنچه را که

ص: 103

ابومحمد علیه السلام فرموده بود محقق نگشت، ناگهان ابومحمد علیه السلام ندا در داد: «عجله نکن».

پس برگشتم به خانه در خالی که خجالت می کشیدم، نرجس رو به من آورد در حالی که دندان های او می لرزید، من فوراً او را به سینه ی خود چسباندم و قرائت کردم سوره ی توحید و سوره ی قدر و آیه الکرسی را در حالی که جانشین ابومحمد علیه السلام هم در شکم نرجس خاتون قرائت می کرد.

حکیمه می گوید: ناگهان نوری تابش کرد در خانه، پس نگاه کردم و دیدم جانشین ابومحمد علیه السلام را که رو به قبله در حال سجده است، پس گرفتم او را، پس ندا داد ابومحمد از حجره که: «بیار فرزندم را به سوی من ای عمّه».

پس آوردم او را به محضر حضرت، پس آن حضرت زبان خود را در دهان او گذاشت و بر زانوی خود نشانند و به او فرمود: «سخن بگو به اذن خدای متعال».

در این هنگام آن طفل نورانی استغازه نمود و بسم الله گفت و آیه ی شریفه و نُرید ان نَمَنَّ... الخ را قرائت فرمود و سپس اسم شریف هر یک از معصومین علیهم السلام را از محمد مصطفی گرفته تا پدر بزرگوارش - سلام الله علیهم أجمعین - نام برد و بر آنان درود فرستاد.

سپس حکیمه می گوید: ناگهان پرندگانی سبز فرا گرفت ما را، پس نگاه کرد ابومحمد علیه السلام به یکی از پرندگان و فرمود: «بگیر فرزندم را و



حفظ کن تا خداوند اذن دهد که رها کنی او را، همانا خداوند متعال، امر خود را به آخر خواهد رساند».

حکیمه می گوید: عرض کردم به ابی محمد علیه السلام که: این پرنده چی بود؟ و این پرندگان چی بودند؟

فرمود: «این جبرئیل و این ها ملائکه ی رحمت بودند».

سپس فرمود: «ای عمّه، برگردان او را به مادرش، تا چشمش روشن شود و اندوهناک نگردد و تا یقین کند که وعده ی پروردگار حق است، لکن اکثر مردم نمی دانند».

حکیمه می گوید: پس برگرداندم او را به مادرش.

همچنین حکیمه می گوید: آن مولود، پاکیزه متولد شد و هیچ آلودگی نداشت و بر بازوی راست او نوشته شده بود: «حق آمد و باطل نابود شد؛ چون باطل نابودشدنی است».(1)

مؤلف گوید: به نظر حقیر، فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم زمانی است که آیه ی شریفه ی: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)2 در همه ی عالم وجود، تحقق پیدا کند و این امر، منحصر

ص: 105

---

1- (1) الخرائج و الجرائح، الباب الثالث عشر فی معجزات الإمام صاحب الزمان المنتظر علیه السلام، حدیث 1، ص 216.

به زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و احادیث متواتره ی زیادی از ناحیه ی اهل بیت نبوت، بلکه از خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به همین حقیقت دارند.

خداوندا، ما را جزء اعوان و انصار آن حضرت قرار بده.

خداوندا، به همه ی تابعان و پیروان اهل بیت علیهم السلام نصرت عطا فرما که از یاوران او باشند، آمین رب العالمین. اللهم انصر الإسلام و أهله، و اخذل الكُفْرَ و أهله، بحق محمد و أهل بيته الطاهرين.

ص: 106





در این فصل از کتاب، مناسب دیدم که اندکی در خصوص وجوه اعجاز قرآن مجید نیز بحث شود.

خداوند متعال در قرآن کریم، به عنوان تحدی بر عموم بشر از زمان نزول تا زمان حضور و تا روز قیامت فرموده است:

(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) 1

به نظر حقیر از بهترین بیانات موجود در مورد وجوه اعجاز قرآن مجید، بیانی است که غَوَاص بحار أنوار، علامه مجلسی دوم رحمه الله آن را در کتاب شریف حَقُّ الْيَقِينِ که بعد از کتاب بحار تألیف شده، بیان کرده و متأسفانه در قرن حاضر، کمتر این کتاب را تجدید چاپ می کنند و یا کمتر به بیان فرمایشات ایشان در این کتاب می پردازند.

ص: 109

مرحوم علامه ی مجلسی در این کتاب گوید:

حق آن است که اعجاز قرآن مجید، از چندین وجه بود:

## وجه اول

از جهت فصاحت و بلاغت و طلاق، که هر عجمی که قرآن را می شنود، امتیاز آن را از سخنان دیگر می دهد. و هر فقره از آن که در میان کلام فصیح واقع شود، مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی می درخشد و جمیع فصحای عدن(1) و بلغای قحطان(2)، اذعان به [فصاحت و بلاغت آن نموده اند.

و روایت کرده اند که: هر کس سخن بسیار بلیغی، یا شعر فصیحی می گفت، برای مفاخرت، بر کعبه ی معظّمه می آویخت و چون آیه ی (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاةُ أَقْلِعِي) 3 نازل شد، همه از بیم رسوایی، در [وقت شب آمدند و نوشته های خود را آوردند و پنهان کردند.

ص: 110

---

1- (1) نام شهری در یمن (مجمع البحرین).

2- (2) باز نام شهری در یمن (مجمع البحرین).

از جهت غرابت اسلوب، که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید، قریب به این نظم عجیب و شبیه به این اسلوب غریب نمی یابد. و جمیع بلغای آن زمان از غرایب آن، متعجب و حیران بودند.

عدم اختلاف، چنانکه حق تعالی فرموده است: (لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) 1؛ یعنی قرآن اگر از نزد غیر خدا می بود، هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار؛ زیرا که از بشر هرگاه کلامی به این طور صادر شود، نمی شود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد؛ از دو جهت: یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون، خصوصاً وقتی که انشاکنده ی آن سخن، صاحب خط و سواد نباشد (1) و دیگران، آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان، منافق و دشمنان او باشند.

و دیگر، اختلاف در فصاحت؛ زیرا که قصائد و خطب افصح فصحا، اگر یک فقره اش فصیح است، فقره ی دیگرش فصیح نیست. و اگر یک بیت عالی است، بیت دیگر واهی است. اگر یک جزوش در تحقیق است،

جزو دیگرش لهو و باطل و تزریق است. و کلامی که از اول تا آخر، همه در درجاتِ بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد، صادر نمی‌گردد مگر از کسی که هیچ‌گونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و اقوالش نیست.

#### وجه چهارم

از جهت اشتغال بر معارف ربّانی؛ زیرا که در آن وقت، در میان عرب، خصوصاً در اهل مکه، علم برطرف شده بود و آن حضرت، پیش از بعثت، با هیچ‌یک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان، معاشرت نمی‌فرمود و مسافرت به بلاد دیگر ننمود که طلب علم کند. و آنچه حکما در چندین هزار سال، در معارف الهی فکر کرده‌اند، در هر سوره و آیه، به احسن وجه، بیان فرموده. و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد، مطلقاً در آن نیست. و به برکت آن حضرت، طایفه‌ی عرب که به عدم فهم و علم و ادب، مشهور آفاق بودند، در محاسن آداب و مکارم اخلاق، مقبول ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان، در اکتساب علم و ایمان، محتاج به ایشان شدند.

#### وجه پنجم

از جهت اشتغال بر آداب کریمه و شرایع قویمه؛ زیرا که در مکارم اخلاق، آنچه علما و حکما در سال‌ها فکر کرده‌اند، در هر سوره، اضعاف آن بیان شده و در شریعت، قانونی چند برای انتظام احوال عباد و



رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام، مقرر گردانیده که در هر باب، هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند، خدشه در آن نمی توانند یافت. و در هیچ امری، قاعده ای بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید نام - علیه و علی آله السلام - مقرر گردیده، نمی توانند ساخت. و اگر کسی به عقل خود رجوع نماید، می داند که از این معجزه، عظیم تر نمی باشد.

### وجه ششم

از جهت اشتغال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه، که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را، خصوصاً اهل مکه را، بر آنها اطلاع نبوده و به نحوی بیان فرموده که با وجود معاندین بی حساب، خصوصاً اهل کتاب، نتوانستند تکذیب آن حضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن قصص ها.

و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود، حقیقت آن را بر ایشان ظاهر گردانیده، مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت، مخفی می داشتند، برایشان ثابت گردانید، مانند قصه ی سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر این ها، که به تفصیل در حیوه القلوب ذکر کرده ام.

از جهت خواصّ سور و آیات کریمه؛ و آن، این است که: شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و رفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی دشمنانِ اندرون و بیرون، در آیات و سور فرقانی هست و به جارت صادق، معلوم گردیده که تأثیرات قرآن حمید را در اجلای قلوب و شفای صدور، و ربط به جناب مقدّس ربّانی و نجات از ضرر شبهات نفسانی، زیاده از آن است که صاحب دلی انکار آن نماید، یا عقلی را مجال تأمل باشد.

از جهت اشتغال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه، که غیر حق تعالی را بر آن اطلاعی نیست. و آن ها زیاده بر آن است که احصا توان کرد؛ و آن دو قسم است:

قسم اول: آن است که در بساری از آیات کریمه خیر داده است به آنچه کافران و منافقان در خانه های خود می گفتند و یا با یکدیگر به راز و پنهان مذکور می ساختند و یا در خاطرهای خود می گذرانیدند و بعد از خبر دادن، تکذیب آن حضرت می کردند و اظهار ندامت و انابت می کردند. و چون سخن می گفتند، خائف می شدند و می گفتند [که: در این ساعت، جبرئیل به آن حضرت خبر خواهد داد.

و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوه القلوب ذکر کرده ام.

و قسم دوم: آن است که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده به امور آینده، که غیر خدا را بر آن ها اطلاعی نیست پیش از وقوع آن ها، مگر به وحی و الهام الهی، مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر، و خبر دادن از مذلت یهودیان تا روز قیامت، و چنان شد و تا حال، پادشاهی در میان ایشان به هم نرسیده است و در شهر و دیار، ذلیل ترین اهل روزگارند و به مذلت ایشان، مَثَل می زنند.

و خبر دادن از فتح بلاد برای اسلام، و خبر دادن دخول مکه ی معظمه برای عمره، و از فتح مکه ی مشرفه، و برگشتن آن حضرت به سوی آن بلده ی طیبه، و خبر دادن از عصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از شرّ مردم، و خبر دادن از غلبه ی رومیان بر گبران عجم، و خبر دادن به سوره ی کوثر از کثر اتباع و اولاد آن حضرت، و بر افتادن بنی امیه و نسل آن ها که حضرت را ابتر می گفتند، و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را - و چنان شد - و اکثر در حیوه القلوب مذکور است.

انتهی کلام حقّ الیقین، رضوان الله علی مؤلفه.



## فصل چهارم: وجود اعجاز در بیان معصومین علیهم السلام

اشاره

ص: 117



یکی از ابعاد اعجازی که به نظر حقیر، در خصوص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت طاهرین او علیهم السلام وجود دارد، به گونه ای که اهل فصاحت و بلاغت، جملگی به این مسأله اعتراف نموده اند، بیان و نحوه ی گفتار ایشان است که همه فصحا و بلغای عالم را شیفته ی خود نموده است. ما در این فصل از کتاب، به جهت روشن شدن بیشتر این قضیه، مناسب دیدم تا از هر یک از آن انوار الهی، بیانی فصیح و موعظه ای بلیغ، به همراه ترجمه با خوانندگان گرامی تقدیم نمایم:

### **1. وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام**

فی وصیته النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «یا علیّ، إنّ من الیقین أن لا ترَضی أحداً بما آتاک الله، و لا تذرّ أحداً علی ما لم یؤتک الله؛ فإنّ الرزق لا یجره حرصٌ

ص: 119

حَرِيصٍ، و لا- تَصْرَفُهُ كِرَاهَةً كَارِهِ، إِنَّ اللَّهَ بِحُكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالفَرْحَ فِي القَيْنِي وَالرِّضَا، وَجَعَلَ الهمَّ وَالحُزْنَ فِي الشُّكِّ وَ السَّخَطِ» (1).

از جمله سفارشات و وصایایی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده این است که:

ای علی، همانا از نشانه های یقین آن است که: رضایت هیچ کس را به خاطر نعمتی که خداوند آن را به تو ارزانی داشته، جلب نمایی؛ و هیچ کس را به خاطر نعمتی که خداوند آن را به تو نداده است، سرزنش نمایی؛ چرا که همانا، روزی را خداوند مقرر و مقدر کرده، نه به واسطه ی حرص کسی زیاد می شود و نه به واسطه ی اکره کسی، جلوی آن گرفته می شود. و همانا خداوند متعال، با حکمت و فضل خودش، خوشحالی و فرح روحی را در یقین و رضا قرار داده است، چنانچه غصه و اندوه را در شک و نارضایتی قرار داده است.

## 2. وصیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام

من الوالد الفان، المقرّر للزمان، والمدبر للعمر... فإني أوصيك بتقوى الله، أي بُنيّ و لزوم أمره، و عماره قلبك بذكره، و الاعتصام بحبله، و أيّ سبب

ص: 120

---

1- (1) تحف العقول، ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی طوال هذه المعانی، ص 6.



أوثق من سبب بينك وبين الله إن أنت أخذت به، أحي قلبك بالموعظه، وموتته بالزهد، وقوه باليقين، ودلله بالموت، وقززه بالفناء، وبصره فجائع الدنيا(1) و...

امام علی علیه السلام خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت نموده اند:

از طرف پدری که فانی شده است و در اثر غلبه ی زمان به عمر پشت کرده و زمان زندگانی او به پایان رسیده (به فرزندم حسن):

تورا سفارش می کنم به تقوای الهی، و ای فرزندم به اطاعت از فرمان او، و این که دل خود را آباد نمایی با ذکر و یاد پروردگار متعال، و تنها به ریسمان محکم او چنگ بزنی، و چه ریسمانی محکم تر و مطمئن تر از رابطه ای بین تو و خداوند است اگر به آن تمسک بجویی؟

(ای فرزند من) دل خود را زنده کن با موعظه و پند و اندرز گرفتن، و نفست را میراندن با بی اعتنایی به دنیا. قوی و توانمند کن خود را به واسطه ی یقین. دلیل کن آن را با یاد مرگ، و آن را وادار کن به اقرار به

ص: 121

---

1- (1) تحف العقول، ص 141.

فنا و مرگ، و با یاد کردن فجایع (و بی وفایی) دنیا، آن را روشنی ببخش و...

### 3. کلام امام حسن علیه السلام در جواب نامه حسن بصری به او

بسم الله الرحمن الرحيم، وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَ لَوْلَا مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ حَيْرَتِكَ وَ حَيْرِهِ مِنْ مَضَى قَبْلِكَ إِذَا مَا أَخْبَرْتُكَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ - خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ - إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ فَقَدْ كَفَرَ، وَ مِنْ أَحْوَالِ الْمَعَاصِي عَلَى اللَّهِ فَقَدْ فَجِرَ. إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعَمْ مَكْرَهَا، وَ لَمْ يَعْصَ مَغْلُوبًا، وَ لَمْ يَهْمَلِ الْعِبَادَ سُدًى مِنَ الْمَمْلَكَةِ، بَلْ هُوَ الْمَلِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ، وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْدَرَهُمْ، بَلْ أَمْرَهُمْ تَخْيِيرًا، وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا<sup>(1)</sup>، الخ.

حسن بصری که از رؤسای قدریّه و از منحرفین از مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، نامه ای به محضر امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت و از محضر ایشان خواست تا نظر خود را در مورد عقیده ی او و هم کیشان خود بیان کند.

حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

همانا نامه ی توبه من رسید و اگر نبود حیرت و تحیر خودت و عده ای قبل از تو، چیزی به تو نمی گفتم.

ص: 122

---

1- (1) همان، ص 321.

اما بعد بدان: کسی که ایمان به قدر الهی ندارد، اعم از خوبی تقدیرات و یا بدی آنها، همانا کافر است. و هر کس که نافرمانی ها را به خداوند نسبت بدهد، فاجر است - چون لازمه ی این اعتقاد آن است که خداوند عالم، بی اختیار نافرمانی شده و بی اختیار فرمانبرداری شده است و بدینوسیله کسی که این اعتقاد را داشته باشد، در واقع می گوید: خداوند مردم را مهمل و بلا تکلیف گذاشته، بطوری که حساب و عذابی در کار نیست در حالی که خداوند وقتی اطاعت می شود، به اجبار نیست، و اگر معصیت می شود، مغلوب نمی گردد، و او هرگز بندگان را مهمل و بی تکلیف رها نکرده و خود، مالک همه ی امور است و به هر آنچه که تقدیر فرموده، قادر است، بلکه اگر امر می کند، قدرت اختیار داده به بندگان خودش، و اگر نهی می کند، تنها بیم دادن و بر حذر داشتن است.

#### 4. از مواعظ امام حسین بن علی علیهما السلام

أوصيكم بتقوى الله، و احذركم أيامه، و أرفع لكم أعلامه، فكان المَخوف قد أهدى بمهول ووروده، و نكير حلولة، و يشع مذاقه، فاعتلق مهجكم و حال بين العمل و بينكم، فبادروا بصحّة الأجسام في مدّة الأعمار، كأنكم ببغيات طوارقه، فتقلّكم من ظهر الأرض إلى بطنها، و من علوّها إلى سفّلها، و من انسها إلى وحشتها، و من روحها وضوئها إلى ظلمتها، و من سعتها إلى ضيقها، حيث لا يزار حميم، و لا يعاد سقيم، و لا

يجاب صريخ، و أعانتنا الله و إيّاكم على أهوال ذلك اليوم، وَ نَجّانا و إيّاكم من عقابه، و أوجب لنا و لكم الجزيل من ثوابه، عباد الله (1)، الخ.

حضرت سيّد الشهداء عليه السلام فرمود:

سفارش می کنم شما را که به ترس از خداوند، و بر حذر می دارم شما را از روزگار، و آشکار می کنم به شما نشانی های آن (یعنی: پرتگاه های آن را).

و بعد حضرت در مقام بیان این نشانی ها فرمود:

پس گویا آنچه که باید از آن ترسید، (کنایه از مرگ و یا روز قیامت)، نزدیک شده و با شتاب روی می آورد و با چیزهای ترسناک و ناخوش آیند، در حالی که تلخی اش را در ذائقه ها می چشاند و دل، گردن شما را می گیرد، بر شما داخل می شود و بین شما و عمل شما فاصله می اندازد.

پس حال که چنین است، بیایید و در زمانی که از صحّت اجسام برخوردارید و هنوز عمر دارید، تلاش کنید و مغرور نباشید و فریب نخورید و به یاد آورید زمانی را که مرگ شما را از روی زمین به زیر

ص: 124

---

1- (1) همان، ص 239.

خود منتقل می کند و از بالای زمین به پایین آن و از انسی که در آنجا داشتید، به جاهای وحشتناک (عالم برزخ) و از روشنی به تاریکی و از جاهای وسیع به جای تنگ، تغییر مکان می یابید.

و در آنجا هیچ دوستی و قوم خوشی زیارت نکند شما را، و هیچ مریضی در آنجا عیادت نمی شود و هیچ فریادری در آنجا نیست.

خداوند رحیم و مهربان، به فضل و کرم خود، ما و شما را در برطرف کردن ترس های آن روز یاری نماید و ما و شما را از عقاب و عذاب آن روز، نجات دهد و برای ما و شما ثواب خود را تفضل فرماید و...

## 5. گوشه ای از بیانات امام سجّاد علیه السلام در رساله ی حقوقیه

قال علیه السلام خطاباً لأبي حمزه الثمالي: اعلم - رحمك الله - أنّ لله عليك حقوقاً محيطه بك في كلّ حركة تحركتها، أو سَكَنه سكتتها، أو منزله نزلتها، أو جارحه قلبتها، و آله تصرّفت بها، بعضها أكر من بعض، و أكبر حقوق الله عليك ما أوجهه لنفسه - تبارك و تعالی - من حقّه الذی هو أصل الحقوق، و منه تفرّع، ثمّ أوجهه عليك لنفسك من قرنك إلى قدمك على اختلاف جوارحك - إلى أن قال علیه السلام: - فأما حقّ الله الأكبر، فإنّك تعبده، و لا تشكر به شيئاً، فإذا فعلت ذلك يا خلاص، جعل لك على نفسه أن يكفيك أمر الدنيا و الآخرة، و يحفظ لك ما تحبّ منها.

وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ، فَأَنْ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتُؤَدِّيَ إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ، وَإِلَى سَمْعِكَ حَقَّهُ، وَإِلَى بَصَرِكَ حَقَّهُ، وَإِلَى يَدِكَ حَقَّهَا، وَإِلَى رِجْلِكَ حَقَّهَا، وَإِلَى بَطْنِكَ حَقَّهُ، وَإِلَى فَرْجِكَ حَقَّهُ، وَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى ذَلِكَ. (1)

حضرت علی بن الحسین خطاب به ابی حمزه ی ثمالی فرمود: بدان - خدای رحمت کند تو را - که همانا خداوند بر تو حقوقی دارد که احاطه کرده به تو در هر حرکت و هر سکونی، و در هر جایی که فرود آیی و در هر عضوی که بگردانی آن عضو را، و در هر آلت و اسبابی که تصرف کنی به سبب آن، آن اسباب را.

و این حقوق، بعضی بزرگ تر از بعضی دیگر است و بزرگ ترین حقوق، حقّ خداوند متعال است که آن را واجب کرده است از برای خود.

و این حق، ریشه ی همه حقوق است (یعنی: سایر حقوق، همگی به حقّ خدا و اطاعت خدا برمی گردند) و همه، فرع او حساب می شوند.

پس از آن، به ازای همه ی اعضا و جوارح تو، حقّی را برای تو واجب کرده است، مانند: حقّ چشم، حقّ گوش، حقّ زبان، حقّ دست، حقّ پا، حقّ شکم، حقّ فرج. پس، از خداوند، کمک بجو برای ادای این حقوق.

ص: 126

سپس حضرت، سایر حقوق را به نحو اجمال نام برده است و اگر بشریت، که امروزه مدافع حقوق بشر است، این حقوق را که امام زین العابدین علیه السلام معرفی کرده بشناسد و به آن ها عمل کند، زمینه ی بسیاری از فسادها از بین می رود.

ولی متأسفانه هیچ کدام از این حقوق، عملی نمی شود، نه حقوق خالق، نه حقوق مخلوق.

به هر حال، مهم ترین حقی که امام سجّاد علیه السلام ذکر می کند، حق خدای بزرگ است که حضرت آن را چنین می فرماید:

اما حقّ خدای - که هم خودش بزرگ است و هم حقّش - این است که او را پرستش کنی و هیچ چیز را شریک او در پرستش قرار ندهی. پس هرگاه تو از روی اخلاص، این عمل را انجام دادی، خداوند متعال کفایت می کند امر دنیا و آخرت تو را (یعنی هم مادیات تو منظم می شود و هم معنویات تو) و خداوند حفظ می کند برای تو، آنچه از دنیا و آخرت دوست داری.

و سپس حضرت، بقیه ی حقوق را برمی شمرد که ما در اینجا به خاطر ضیق مقام، از ذکر ادامه ی حدیث اجتناب نموده و خوانندگان گرامی را به مصادر این حدیث ارجاع می دهیم.

## 6. وصیت امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی

واعلم بأنك لا تكون لنا ولياً حتى لو اجتمع عليك أهل مصرک، وقالوا: إنك رجل سوء، لم يحزنك ذلك، و لو قالوا: إنك رجل صالح، لم يسرك ذلك، و لكن اعرض نفسك كتاب الله، فإن كنت سالماً سبيله، زاهداً في تزهيده، راغباً في ترغيبه، خائفاً من تخويفه، فأنبت و ابشّر؛ فإنه لا يضرک ما قيل فيک، و إن كنت مبائناً للقرآن، فماذا الذي يعرک من نفسك (1).

حضرت باقر علیه السلام خطاب به جابر بن یزید جعفی می فرماید:

بدان که تو نمی باشی دوست و ولی ما، مگر به این سر حد از یقین بررسی که اگر همه ی اهل شهر خودت، اجتماع کنند بر این که تو آدم بدی هستی، اندوهناک نشوی (یعنی: گفته ی مردم در روح و روان تو تأثیرگذار نباشد و باور کنی که شاید بی راهه می روی).

و همچنین است اگر همه ی اهل شهر تو جمع شوند و بگویند که: تو مردی صالح هستی، این گفته تو را خوشحال نکند و تو را از قافله عقب نگه ندارد. (یعنی تو باید همیشه در صدد این باشی که روز به روز خود را ترقی دهی و خوشحال شدن برای گفته ی مردم، عین توقف است، بلکه

ص: 128



خود را همیشه بر قرآن مجید عرضه بداری و ببینی اگر مسیر تو به طرف خدا بود و نسبت به او بی رغبت بودی (یعنی هر چه، خدا معرفی کرده است که به او بی میل باشی، بی میل باشی و هر چه را خدا فرموده که میل داشته باشی، میل داشته باشی) و تنها از او بترسی. پس در این صورت، در راه خودت ثابت قدم باش و مژده باد تو را؛ چرا که آنچه مردم در حق تو بگویند، در روح تو مؤثر نیست، چه بد بگویند، و چه خوب.

مؤلف گوید: این بیان حضرت، کمال توحید و یگانه پرستی را ترسیم می نماید.

### 7. وصیت امام جعفر صادق علیه السلام به جعفر بن نعمان احول

يا بِنَ النِّعْمَانِ، إِنَّ الْعَالَمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَخْبِرَكَ بِكُلِّ مَا يَعْلَمُ؛ لِأَنَّهُ سَرَّ اللَّهُ الَّذِي أُسْرَهُ إِلَى جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُسْرَهُ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأُسْرَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُسْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُسْرَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُسْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأُسْرَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ قَرَّبَ هَذَا الْأَمْرَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأُدْعَتُمُوهُ، فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ، وَاللَّهُ مَا لَكُمْ سِرًّا إِلَّا وَعَدَّوْكُمْ أَعْلَمَ بِهِ مِنْكُمْ (1).

ص: 129

حضرت صادق علیه السلام به ابی جعفر بن نعمان احوّل، وصایایی فرموده که از جمله ی آن ها این است:

ای پسر نعمان، همانا امام، نمی تواند هر چه را که می داند به تو خبر دهد؛ چرا که مسائلی که امام آن ها را می داند، اسراری هستند متعلق به خداوند، که پروردگار متعال ابتدا آن ها را در نزد جبرئیل به امانت می سپارد، و جبرئیل امین (که ملکوتی صرف است) آن ها را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (که هم ملکی و هم ملکوتی است و به تعبیری دیگر، هم جنبه ی بشریت دارد و هم جنبه ی ملکوتیت) می سپارد. و سپس آن حضرت، آن اسرار را به علی بن ابی طالب علیه السلام می سپارد، و او به امام حسن علیه السلام، و او به امام حسین علیه السلام، و او به امام سجّاد علیه السلام، و او به فرزندش باقر علیه السلام، و او به امام صادق علیه السلام، و او به امام بعد از خودش (تا این که به موعود منتظر برسد).

پس عجله نکنید (در فاش نمودن اسرار الهی، که از جمله ی آنها ظهور دولت حقه است).

(چرا که ابلیس لعین، مانع تراشی می کند برای این امر عظیم، گاهی با شهادت حضرت سیدالشهداء - ارواح العالمین له الفداء - و گاهی با فاش کردن شیعیان، اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را، از این جهت است که خداوند به حکمت بالغه ی خود، تأخیر می اندازد ظهور دولت حقه را که مصداق آیه ی

شریفه ی: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) 1 است). به خدا سوگند که این امر (یعنی ظهور دولت حقّه) تا به حال سه بار نزدیک به وقوع گشته، اما شما آن را فاش نمودید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخته است. و به خدا سوگند که شما هیچ سرّی ندارید مگر آنکه دشمن شما به آن عالم تر از شماست.

### 8. وصیت امام موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم

امام موسی بن جعفر علیه السلام در ضمن وصیت مفصّلی به هشام بن حکم، چنین فرموده اند:

یا هشام، إنّ العقلاء تركوا فضول الدنيا، فكيف الذنوب، و ترك الدنيا من الفضل، و ترك الذنوب من الفرض.

یا هشام، إنّ العقلاء زهدوا فی الدنيا، و رغبوا فی الآخرة؛ لأنّهم علموا أنّ الدنيا طالبه و مطلوبه، و الآخرة طالبه و مطلوبه، فمن طلب الآخرة طلبه الدنيا حتّی یتوفی منها رزقه، و من طلب الدنيا طلبه الآخرة فیأتیة الموت، فیفسد علیه السلام دنیاہ و آخرته.

حضرت موسی بن جعفر (امام هفتم شیعیان جهان) وصیت بسیار مفصّلی به هشام بن حکم (که از اعظم تربیت شده ی مکتب اهل بیت بوده است) نموده که فقراتی از آن وصیت شریفه چنین است:

ای هشام، خردمندان (به حکم خرد و عقل) زیاده بر ضروریات زندگانی دنیا را ترک نموده اند، تا چه رسد به ترک گناه. و ترک دنیا، فضیلت است، ولی ترک گناه، فریضه و واجب است.

ای هشام، خردمندان، بی میلی به دنیا را اختیار کرده اند و میل به آخرت هم دارند؛ چون آن ها می دانند که دنیا خود، هم طالب دیگران است و هم مطلوب دیگران، و همین گونه است آخرت که هم طالب است و هم مطلوب؛ بدین معنا که هر کس طلب کند آخرت را، دنیا او را طلب می کند (و خود را به او می رساند) و بهره ی خود را از روزی دنیا برمی دارد. و هر کس که طلب کند دنیا را، آخرت هم خواه ناخواه او را طلب می کند و مرگ (که مقدمه ی آخرت است) او را در خواهد یافت و در این هنگام، هم دنیا و هم آخرت چنین شخصی تباه خواهد شد.

## 9. کلامی از امام رضا علیه السلام در توصیف امام و امامت

عبدالعزیز بن مسلم که یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است، می گوید:

با حضرت رضا علیه السلام در مرو بودیم (یعنی هنگامی که مأمون حضرت را از مدینه ی طیبه به مرو آورده بود). پس اجتماع کردیم در مسجد جامع

مرو، و در آن جا میان اصحاب مسأله امامت مطرح شد و در آن اختلاف شد و هر طایفه ای چیزی می گفتند.

پس من، نزد آقا و مولای خودم رفتم و اختلاف مردم را در امر امامت به او اعلام نمودم. آنگاه حضرت، تبسمی فرمود و پس از آن فرمود:

يا عبد العزيز، جهل القوم، و خُذعوا عن أديانهم، إنّ الله - جل و عزّ - لم يقبض نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم حتّى أكمل له الدين، و أنزل عليه السلام القرآن، فيه تبيان كلّ شيء، و بيّن فيه الحلال و الحرام، و الحدود و الأحكام، و جمع ما يحتاج إليه الناس جملاً... إنّ الإمامه منزله الأنبياء و إرث الأوصياء، إنّ الإمامه خلافة الله و خلافة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم و مقام أمير المؤمنين عليه السلام، و خلافة الحسن و الحسين عليهما السلام.

إنّ الإمام زمام الدين، و نظام المسلمين، و صلاح الدنيا و عزّ المؤمنين.

الإمام أسّ الإسلام النامى و فرعه السامى.

بالإمام تمام الصلاة، و الزكاه، و الصيام، و الحج، و الجهاد، و توفير الفىء و الصدقات، و إمضاء الحدود و الأحكام، و منع النغور و الأطراف.

الإمام يحلّل حلال الله، و يحرم حرامه، و يقيم حدود الله، و يذبّ عن دين الله، و يدعوا إلى سبيل الله بالحكمه، و الموعظه الحسنه، و الحجّه البالغه، الخ.

یعنی: ای عبدالعزیز، همانا مردم نمی دانند، و در دین خود، فریب خورده اند. همانا خداوند متعال، پیغمبرش را قبض روح فرمود تا این که دین را برای او کامل نمود و قرآن را برای او نازل کرد که در آن بیان همه ی حقایق است و در آن حرام و حلال و حدود احکام و همه ی آنچه که مردم به آن نیاز دارند را، جملگی بیان نموده است. تا این که فرمود:

همانا منزلت امامت، همان منزلت پیغمبران است، و ارث اوصیاء است. امامت، جانشینی خداوند است و جانشینی رسول خداوند است. امامت، مقام امیرالمؤمنین و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام است. امامت، جلودار دین است (یعنی افسار دین در دست او است و دیگری حق ندارد که این افسار را در دست بگیرد). امامت، موجب نظم مسلمین است و موجب صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است. (زیرا که غیر از امام، تشخیص مصلحت امور دنیویّه را آن چنان که باید نمی تواند بدهد، تا چه رسد به امور اخرویّه). امامت، مایه ی عزّت مسلمین است تا هرج و مرج نباشد.

امامت، زیربنای ساختمان دین است که اگر او نباشد، ساختمان دین پابرجا نمی ماند. و بقیّه ی اعمال، فرع هستند. به واسطه ی امامت است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد و ادای فیء و صدقات و امضای حدود شرع و احکام آن و دفاع از دشمنان و مشرکان، معنا پیدا می کند (و تشریح می گردد).

امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند.

و امام است که حدود الهی را آن طوری که هست اجرا می کند و از دین خداوند دفاع می نماید و مردم را به راه خدا، با حکمت و موعظه ی حسنه و حجّت های آشکار، دعوت می نماید.

### 10. نمونه ای از بیانات گهربار امام جواد علیه السلام

مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فُكِرَ بِهِ، كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ؛ وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيهِ، كَانَ كَمَنْ شَهِدَ بِهِ؛ وَ مَنْ اصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدَ عِبْدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدَ عَبْدَ اللَّهِ. وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدَ عَبْدَ إِبْلِيسَ. (1)

هر کس عملی را مشاهده کند، ولی از آن خوشش نیاید، همانند کسی است که آن را مشاهده ننموده است. و هر کس عملی را مشاهده نکند، ولی به آن راضی باشد، همانند کسی است که آن عمل را دیده است (مثلاً اگر مجلسی که شرعاً مطلوب نیست، از روی ناچاری و اکراه، حضور داشته باشد، گویا در آن مجلس، حضور نیافته است. و برعکس اگر کسی در مجلس خیری، توفیق حضور نداشته باشد، ولی به آن کار خیر راضی باشد، گویا در آن مجلس حضور داشته است). و کسی که به گوینده ای (از صمیم جان) گوش فرا دهد، گویا بندگی او را نموده است؛ پس اگر گوینده

ص: 135

از خدا سخن بگوئید، گویا خداوند را عبادت نموده است، ولی اگر از زبان شیطان سخن بگوئید، گویا بندگی شیطان را کرده است.

### 11. نمونه ای از فرمایشات حکیمانه ی امام هادی علیه السلام

قال علیه السلام يوماً: «إنَّ أكل البَطِيخِ يورث الجذام». فقیل له علیه السلام: أليس قد آمن المؤمن إذا أتى عليه أربعون سنة: آمن من الجنون و الجذام و البرص؟

قال علیه السلام: «نعم، و لكن إذا خالف المؤمن ما أمر به ممّن آمنه، لم يأمن أن تصيبه عقوبه للخلاف»<sup>(1)</sup>.

حضرت هادی علیه السلام فرمودند: «خوردن خربزه، باعث پیدایش مرض جذام (پسی) می شود».

کسی به محضر حضرت عرضه داشت: آیا نه چنین است که هرگاه مؤمن به سنّ چهل سالگی رسید، از سه مرض ایمن می شود: دیوانگی، جذام (پسی) و برص (خوره)؟

حضرت فرمود: «بلی، چنین است، ولی هرگاه مؤمن، قبل از چهل سالگی، از آنچه که خداوند به آن دستور داده تا بدینوسیله

ص: 136



اورا ایمن سازد، دوری ننماید، از عقوبت الهی، به خاطر مخالفت، ایمن نخواهد بود».

مؤلف گوید: این جمله ی حضرت، تنبیه و بیدارباش است بر این که مخالفت اوامر الهی، در گرفتاری های دنیایی، تأثیر زیادی دارد و چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در دعای شریف کمیل، به محضر الهی عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ»؛ یعنی: پروردگارا، گناھانی را که موجب نزول بلا می شوند، بر من ببخشا!

و بالجمله، این کلام شریف، دلالت دارد بر ارتباط میان امور دنیویّه و اخرویّه، چنانچه جمعی از حکمای موحدین نیز اعتقادشان همین است.

و مؤید این مطلب، آیه ی شریفه ای است که خداوند از قول حضرت نوح علیه السلام نقل می کند که: (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً).

یعنی: توبه از گناھان، موجب می شود که آسمان ریزش کند بر شما (از باران رحمت) چون که خداوند بسیار آمرزنده است (با آن بزرگی و عظمت و جلالی که او دارد، نباید او را به هیچ وجه مخالفت کرد، و باز می آمرزد کسانی را که به طرف او رو می آورند) و کمک می کند شما را در

اموال و اولاد پسر، که بیشتر مطلوب شما است، و برای شما باغ ها قرار می دهد و نهرها جاری می سازد.

مؤلف می گوید: از این آیه ی شریفه استفاده می شود که در مواقع خشک سالی، بهترین راه برای برطرف شدن آن، توجّه به خداوند و کم کردن گناهان و توبه می باشد.

أما متأسفانه همه ی ما از این همه راهنمایی های معنوی غافل هستیم. نعوذ بالله من شرور أنفسنا، ونستعين بالله العليم الحكيم.

## 12. نمونه ای از کلمات گهربار امام حسن عسکری علیه السلام

1. أروع الناس مَنْ وقف عند الشبهه.

2. أعبد الناس مَنْ أقام على الفرائض.

3. أزهد الناس مَنْ ترك الحرام.

4. أشدّ الناس اجتهاداً مَنْ ترك الذنوب.

5. جرأه الولد على والده في صغره، تدعوذ إلى العقوق في كبره.

6. ليس من الأدب إظهار الفرح عند المحزون. (1)

ص: 138

---

1- (1) بحار الانوار، ج 75، ص 373.

1. با ورع ترین (پرهیزکارترین) مردم، آن کسی است که به هنگام رویه رو شدن با امور شبهه ناک، توقّف کند (یعنی علاوه بر گناهان، از شبهات نیز دوری نماید).
  2. عابدترین مردم، کسی است که واجبات خود را به جای آورد (چون ادای واجبات، ثواب اخروی داشته و ترک آن ها، عقاب و عذاب اخروی دارد).
  3. از همه مردم بی رغبت تر به دنیا، کسی است که حرام ها را ترک نماید.
  4. پرتلاش ترین مردم در راه خدا، کسی است که گناه نکند.
- (فرق بین جمله ی سوّم با چهارم در این است که: جمله ی سوّم در خصوص حرام بوده، ولی چهارم، در خصوص مطلق گناه، چه حرام باشد و چه ترک واجب. و فرق جمله ی سوّم با جمله ی دوّم در این است که دوّمی، مطلق از فرائض است، اعمّ از این که عبادتّات باشد، یا غیر عبادتّات، و الله العالم وقائله علیه السلام).
5. جرئت نمودن فرزند نسبت به پدر، در حال بچّه گی، می کشاند این فرزند را به ترک اطاعت از او در حال بزرگی (و خدا نکرده، عاق والدین می شود).

مؤلف گوید: پس پدران مواظب باشند که فرزندان آن‌ها نسبت به آن‌ها عاق نشوند. در میان عوام الناس، مثل معروفی است که: تخم مرغ دزد، آخرش خزانه دزد می‌شود.

و این گرفتاری فرزندان، یا در اثر عطف و مهربانی بیش از حد پدر است، و یا ناشی از مسامحه کاری و سهل انگاری.

6. از ادب به دور است خوشحالی کردن در نزد کسانی که دارای اندوه هستند.

مثلاً کسی که نان شب خود را ندارد، اگر در پیش او خوش گذرانی خود را توضیح بدهید، که دیشب من فلان غذا را خوردم، یا فلان جای باصفایی خوابیدم، یا فلان مقام را پیدا کردم و امثال این‌ها، مسلّم است که به اندوه او افزوده می‌گردد.

پس اگر گرفتاری او را برطرف نمی‌کنی، لاقلاً بر گرفتاری‌های او افزوده مکن.

اگر باری ز دوشم بر نداری میان بار سر بارم چرایی

بلی در مقابل دشمنان دینی، اظهار عزّت و پنهان کردن خواری، مطلوب است قطعاً و الله العالم.

### 13. حديثى از وجود نازنين امام زمان مهدي موعود عليه السلام

حدّثنا أبو جعفر بن محمد الخزاعي رضى الله عنه، قال: حدّثنا أبو عليّ ابن أبي الحسين الأسدى، عن أبيه رضى الله عنه، قال: ورد على توقيع من الشيخ أبى جعفر محمّد بن عثمان العمري - قدّس الله روحه - ابتداءً لم يتقدّمه سؤال:

بسم الله الرحمن الرحيم

«لعنهُ الله و الملائكه و الناس أجمعين، على مَنْ استحلّ من مالنا درهماً». قال أبو الحسين الأسدى رضى الله عنه: فوقع فى نفسى أنّ ذلك فى مَنْ استحلّ من مال الناحيه درهماً، دون مَنْ أكل منه غير مستحلّ له، و قلت فى نفسى: إنّ ذلك فى جميع مَنْ استحلّ مُحَرَّمًا، فأَيّ فضل فى ذلك للحجه عليه السلام على غيره؟

قال: فو الذى بعث محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم بالحقّ بشيراً، لقد نظرتُ بعد ذلك فى التوقيع، فوجدتُهُ قد انقلب إلى ما وقع فى نفسى:

«بسم الله الرحمن الرحيم.

لعنهُ الله و الملائكه و الناس أجمعين على مَنْ أكل مِنْ مالنا درهماً حراماً»(1).

ص: 141

1- (1) كمال الدين، ص 522.

ابن ابی الحسین - که از طائفه ی بنی اسد بوده - از پدرش نقل می کند که می گفت: وارد شد نوشته ای از طرف شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان (سفیر دوّم ناحیه ی مقدّسه) (1) ملّقب به عمّری - قدّس الله روحه - بدون این که من پرسشی از او کرده باشم، و متن آن نوشته چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«لعنت خدا و ملائکه و همه ی مردم بر کسی باد که حلال بداند یک درهم از مال ما را».

ابوالحسین اسدی می گوید: وقتی این نوشته را خواندم، در قلب من چنین خطور کرد که: این حلال دانستن، اختصاص دارد به کسی که مال ناحیه ی مقدّسه را حلال بداند، اما اگر بدون حلال دانستن، کسی آن را بخورد، لکن حلال نداند، پس اختصاص به مال ناحیه مقدّسه ندارد، بلکه حلال دانستن مال هر کسی که باشد همین لعنت ها هست، پس چه برتری هست میان مال ناحیه از مال غیر ناحیه؟!!

اسدی گفت: سوگند به آن کسی که مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حقّ بشارت دهنده، وقتی دوباره به آن توفیع نظر کردم، دیدم که آن عبارت منقلب شده به این عبارت:

ص: 142

---

1- (1) سفیر اول، عثمان بن سعید بود.

«لعنت خدا و ملائکه و همه ی مردم بر کسی باد که بخورد از مال ما یک درهم، در حالی که آن درهم حرام می باشد».

مؤلف گوید: از این توقیع دو نکته استفاده می شود:

1. معجزه ای از طرف ناحیه ی مقدّسه اثبات می گردد.

2. شدت حرمت خوردن مال ناحیه ی مقدّسه.

خاتمه: در خاتمه، مناسب دیدم که بخش هایی از وصیت نامه ی سیاسی الهی امام راحل، بنیان گذار انقلاب اسلامی ایران را برای خوانندگان گرامی نقل کنم و امید دارم که در زمینه ی تبیین جایگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و معارف آن ها مؤثر باشد:

... حدیث ثقلین، متواتر بین جمیع مسلمین است و [کتب اهل سنت از صحاح ششگانه، تا کتب دیگر آنان، با الفاظ مختلفه و موارد مکرره، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طور متواتر نقل شده است و این حدیث شریف، حجّت قاطع است بر جمیع بشر به وسیله ی مسلمانان مذاهب مختلف و باید همه ی مسلمانان که حجّت بر آنان تمام است، جواب گوی آن باشند و اگر عذری برای جاهلان بی خیر باشد، برای علمای مذهب نیست...

مسائل اسف انگیزی که باید برای آن خون گریه کرد، پس از شهادت حضرت علی علیه السلام شروع شد، خودخواهان و طاغوتیان، قرآن کریم را وسیله ای کردند برای حکومت های ضدّ قرآنی و مفسّران حقیقی قرآن و

اشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرده بودند و ندای

(اِنِّی تَارک فِیکم الثَّقَلِین) در گوش شان بوده، با بهانه های مختلف و توطئه های از پیش تهیّه شده، آنان را عقب زده و با قرآن در حقیقت، قرآن را که برای بشریت تا ورود به حوض کوثر بزرگ ترین دستور زندگان مادی و معنوی بود و هست، از صحنه خارج کردند و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمان های این کتاب مقدّس بوده و هست، خطّ بطلان کشیدند و انحراف از دین خدا و کتاب و سنّت الهی را پایه گذاری کردند، تا کار به جایی رسید که قلم از شرح آن شرمسار است (1).

... ما مفتخریم که ائمه ی معصومین، از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان (علیهم آلف التّحیّات و السلام) که به قدرت خداوند قادر زنده و ناظر امور است، ائمه ی ما هستند، ما مفتخریم که در ادعیه ی حیات بخش که او را قرآن صاعد می خوانند، از ائمه ی معصومین ماست، ما [مفتخریم] به مناجات شعبانیه ی امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیهما السلام و صحیفه ی سجّادیه - این زیور آل محمّد -

ص: 144

---

1- (1) صحیفه امام، ص 4-5.



و صحیفه ی فاطمیّه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است، از ماست.

ما مفتخریم که باقرالعلوم، که بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی معصومین علیهم السلام مقام او را درک نکرده و نتواند درک کرد، از ماست و ما مفتخریم که مذهب ما، [مذهب [جعفری است، که فقه ما] که [دریای بی پایان است، یکی از آثار او است.

ما مفتخریم به همه ی ائمه ی معصومین - علیهم صلوات الله - و متعهد به پیروی آنانیم. ما مفتخریم که ائمه ی معصومین ما صلوات الله و سلامه علیهم در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومت های جائرانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند.

و ما امروزه مفتخریم که می خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلفی ی خود را نثار راه خدا می کنند(1).

... من اکنون به ملت های شریف ستمدیده و به ملت عزیز ایران توصیه می کنم که از این راه مستقیم الهی که نه با شرق متحد و نه به غرب ستمگر

ص: 145

---

1- (1) همان، ص 7-8.

کافر وابسته است، بلکه به صراطی که خداوند به آن‌ها نصیب فرموده است، محکم و استوار و متعهد و پایدار و پایبند بوده و لحظه‌ای از شکر این نعمت غفلت نکرده، و دست‌های ناپاک عمال ابرقدرت‌ها، چه عمال خارجی و چه عمال داخلی بدتر از خارجی، تزلزلی در نیت پاک و اراده‌ی آهنین آنان رخنه نکن و بدانند که هر چه رسانه‌های گروهی عالم و قدرت‌های شیطانی غرب و شرق، اشتلم می‌زنند، دلیل بر قدرت الهی آنان است و خداوند بزرگ، سزای آنان را هم در این عالم و هم در عوالم دیگر خواهد داد، *إِنَّهُ وَلِيُّ النَّعَمِ*، و بیده ملکوت کلّ شیء.

... از آن جمله، دست از فقه سنتی (1) که بیان‌گر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست، چه احکام اولیّه‌ی و چه ثانویه - که هر دو مکتب فقه اسلامی است - ذره‌ای منحرف نشوند، و به وسواسان معاند یا حق و مذهب، گوش‌فرا ندهند و بدانند [که] قدمی انحرافی مقدمه‌ی سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است و از آن جمله، از نماز جمعه [که] از بزرگ‌ترین عنایات حق تعالی

ص: 146

---

1- (1) مراد از فقه سنتی، همان فقه است که بعد از غیبت کبری، فقهای ما استنباط از ادله‌ی شرعیّه می‌کردند، بدون اعمال قیاس و مصلحت‌اندیشی. و مراد از احکام ثانویه، همان عناوین است که خود شرع مقدّس، حاکم قرار داده از قبیل قاعده‌ی لا ضرر و قاعده‌ی لا حرج و امثال آن، نه ملاحظه‌ی مصلحت، و الله العالم.

بر جمهوری اسلامی ایران است و از آن جمله مراسم عزاداری ائمه ی اطهار و به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین - صلواتِ وافِرِ الهی و انبیاء و ملائکه الله و صلحا بر روح بزرگ حماسی او باد - هیچ گاه غفلت نکنند.

و بدانند: آن چه دستور ائمه علیهم السلام برای بزرگ داشت این حماسه تاریخی اسلام است و آن چه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است، تمام فریاد قهرمانانه ی ملت ها است، بر سردمداران ستم پیشه در طول تاریخ الی الابد.

و می دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی امیه - لعنه الله علیهم - با آن که آنان مُنقرض و به جهنم رهسپار شده اند، فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگه داشتن این فریاد، ستم ننگین [\(1\)](#).

... و آن چه لازم است تذکر دهم آن است که: وصیت سیاسی الهی این جانب، اختصاص به ملت عظیم الشان ایران ندارد، بلکه توصیه به جمیع ملل اسلامی، و مظلومان جهان از هر ملت و مذهب [می] باشد.

امام راحل، در مقام بیان آن چه در حفظ و بقای این ودیعه ی الهی (انقلاب) دخالت دارد، چنین مرقوم داشته اند:

ص: 147

---

1- (1) همان، ص 12.

الف - بی تردید، رمز بقای انقلاب اسلامی، همین رمز پیروزی است، و رمز پیروزی را ملت می دانند و نسل های آینده در تاریخ، خواهند خواند که دو رکن اصلی آن، انگیزه ی الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور ما، وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد.

این جانب به همه ی نسل های حاضر و آینده، وصیت می کنم که: اگر بخواهید اسلام و حکومت الله برقرار باشد، و دست استعمار و استثمارگران خارج و داخل از کشورتان قطع شود، این انگیزه ی الهی را که خداوند تعالی در قرآن کریم بر آن سفارش فرموده است، از دست ندهید، و در مقابل این انگیزه که رمز پیروزی و بقای آن است، فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف است....

امروز و در آتیه نیز، آن چه برای ملت ایران و مسلمانان جهان باید مطرح شود و اهمیّت آن را در نظر گیرند، خنثی کردن تبلیغات تفرقه افکن [و] [خانه برانداز است(1)].

امام راحل، در بیان توطئه های مخالفین، بر علیه السلام حکومت اسلامی از دو راه، چنین مرقوم داشته اند:

گروه اول که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست، یا اطلاع ندارند، یا غرض مندانه خود را به بی اطلاعی می زنند؛ زیرا اجرای قوانین بر

ص: 148

معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کج روی ها و ازادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل، برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن به جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان، در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی، کشته شود(1).

و اما طایفه ی دوّم که نقشه مودیانه دارند و اسلام را از حکومت و سیاست جدا می دانند. و باید به این نادانان گفت که: قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر که در سیاست احکام دارند، در سایر چیزها ندارند، بلکه بسیار از احکام عبادی اسلام، عبادی - سیاسی است که غفلت از آن ها، این مصیبت ها را به بار آورده.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل حکومت داد، مثل سایر حکومت های جهان، لکن با انگیزه ی بسط عدالت اجتماعی. و خلفای اوّل اسلامی،

ص: 149

---

1- (1) همان، ص 18. حاصل فرمایش این است: قواعد عقلیّه و ریاضیّه، قابل تخصیص نیست، مثل دو دو تا چهار تاست، زمان و مکان، تأثیری ندارد و آنچه که قابل تخصیص است، تعبدیّات است و آن هم دست خدای متعال است به وسیله ی وسائط، نه به صلاح دید مخلوقات، و الله العالم.

حکومت های وسیع داشته اند. و حکومت علی بن ابی طالب نیز با همین انگیزه به طور وسیع تر و گسترده تر، از واضحات تاریخ است...  
... آن چه مردود است، حکومت های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه جویی و انگیزه های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده اند، جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت گرایی است. و بالا-خره دنیایی که انسان را از حق تعالی غافل کند(1).

ص:150

---

1- (1) همان، ص 18-19.

## فصل پنجم: چند حدیث نورانی در بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام

ص: 151





1. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله - عز وجل - أنزل على نبيه صلى الله عليه وآله وسلم كتاباً قبل وفاته فقال:

«يا محمد، هذه وصيتك إلى النجبه من أهلك. قال: وما النجبه يا جبرئيل؟ فقال: علي بن ابى طالب وولده عليهم السلام، وكان على الكتاب خواتيم من ذهب، فدفعه النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى أمير المؤمنين عليه السلام، وأمره أن يفك خاتماً منه، ويعمل بما فيه. فكف أمير المؤمنين عليه السلام خاتماً وعمل بما فيه.

ثم دفعه إلى ابنه الحسن، فكف خاتماً وعمل بما فيه.

ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام، فكف خاتماً فوجد فيه: ان اخرج بقوم إلى الشاده، فلا شهاده لهم إلا معك، وأشر نفسك لله - عز وجل - ففعل.

ثم دفعه إلى علي بن الحسين عليهما السلام، فكف خاتماً فوجد فيه: أن اطرق، وأصمت، و الزم منزلك، و اعبد حتى يأتيك اليقين.

ثم دفعه إلى محمد بن علي عليهما السلام، فكف خاتماً فوجد فيه: حدث، و افتهم، و لا تخافن إلا الله عز وجل؛ فإنه لا سبيل لأحد عليك، ففعل.

ثمّ دفعه إلى ابنه جعفر، ففكّ خاتماً فوجد فيه: حدّث الناس، وافتّهم، وانشُر علومَ أهل بيتك، وصدّق أبائك الصّالحين، و لا تخافنّ إلاّ الله عزّوجلّ، و أنت في حرز و أمان، ففعل.

ثمّ دفعه إلى ابنه موسى، و كذلك يدفعه موسى إلى الّذي بعده، ثمّ كذلك إلى قيام المهدي عليه السلام(1).

امام صادق عليه السلام فرمود:

همانا خداوند با عزّت و جلال، فرو فرستاد بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم، یک نوشته ای، قبل از آن که پیغمبر خدا وفات کند، پس فرمود:

ای محمّد! این سفارش و وصیّت تو باشد برای نجیبانِ اهل خود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: چه کسانی هستند نجیبانِ اهل من، ای جبرئیل؟

جبرئیل عرضه داشت: علی بن ابی طالب و فرزندان او.

پس خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

همانا در آن نوشته، مُهرهایی از طلا بود.

پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن ها را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و امر کرد تا یکی از آن مهرها را باز کند و به آن چه که در آن است عمل کند.

ص: 154

---

1- (1) الکافی، کتاب الحجّه، باب أنّ الأئمّه لم يفعلوا شیئاً...، ص 278، ح 2.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام هم آن ها را داد به فرزندش حسن علیه السلام. پس امام حسن علیه السلام یک مهر از آن را برداشت و عمل کرد به آن چه در او بود.

پس امام حسن علیه السلام آن را به امام حسین علیه السلام داد. پس امام حسین علیه السلام، یکی از آن ها برداشت، و دید که در آن چنین نوشته شده است: بیرون رو با گروهی به طرف شهادت، و بدان که شهادت برای این گروه نیست، مگر همراه تو. و برو جان خود را با خدا معامله کن. پس حسین علیه السلام همین دستور را عمل نمود.

سپس حسین علیه السلام آن نوشته را داد به علی بن الحسین علیهما السلام. پس او هم مهری را باز کرد و دید چنین نوشته شده است: سر به زیر انداز و ملازم خانه خود باش و عبادت کن پروردگار خود را تا دم مرگ. پس او هم انجام داد.

سپس آن نوشته را به محمد بن علی علیهما السلام داد و او هم مهری را کند و در آن چنین یافت: حدیث بگو مردم را و فتوا بده برای مردم و از غیر خداوند ترس نداشته باش؛ چون هیچ کس بر تو راهی ندارد. پس او هم انجام داد.

سپس آن نوشته را به فرزندش جعفر علیه السلام داد، پس او هم مهری را کند و چنین یافت: حدیث بگو برای مردم و فتوا بده و پخش کن علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن پدران صالح خود را و از غیر خداوند ترس نداشته باش و تو در حفظ و امان هستی. پس او هم، همان دستور را به

جا آورد سپس آن نوشته را به فرزندش موسی علیه السلام داد. و هم چنین، موسی علیه السلام آن را به امام بعد از خودش داد، و این چنین یافت و ادامه خواهد داشت تا زمان ظهور مهدی موعود که درود خداوند بر او باد.

مؤلف گوید: از این حدیث شریف استفاده می شود که ائمه علیهم السلام هم چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از روی هوای نفس حرف نمی زنند و عملی را هم انجام نمی دهند؛ (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) 1 .

و هم چنین استفاده می شود که هیچ گاه نباید افعال و اقوال انبیا و اولیا را با افعال و اقوال افراد معمولی مقایسه نمود. و از مهم ترین مشخصات فرمایشات انبیا و اولیای الهی که جنبه ی اعجاز دارد، این است که آن ها برخی از اوقات به اذن الهی از امور غیبی می توانند اطلاع یابند، ولی در برخی از موارد هم، اطلاع از برخی از امور ندارند، و یا در برخی از مواضع، قدرت انجام کاری معجزه آسا را دارند، ولی در برخی مواقع هم چون اذن الهی به آن تعلق نگرفته است، آن کار را نمی توانند بکنند، چنان که حضرت یعقوب - علی نبینا و اله و علیه السلام - بدون آنکه یوسف رؤیای خود را برای او عرضه بدارد، فرمود: (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ

يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١﴾ .

و همین یعقوب که اطلاع ندارد از این که یوسف را در بیرون دروازه ی مصر به چاه انداخته اند، هنگامی که پیراهن یوسف را از دروازه ی کنعان وارد می کنند، با این که چند فرسخ فاصله، بین کنعان و مصر است، می گوید: (إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ): من بوی یوسف را می یابم.

و یا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در قلعه ی خیبر را با دست مبارک، از جا می کند، در جایی دیگر، نان جو سبوس دار را نمی تواند بشکند و با وسائل دیگری او را می شکند تا میل کند.

و یا امام صادق علیه السلام، یک موقعی کنیزش گم می شود، هر چه می گردد پیدایش نمی کند، ولی همین امام صادق علیه السلام می گوید: «أنا أعرف بطُرق السماوات من طرق الأرض»: من به راه های آسمان ها آشناترم از راه های زمین.

و یا حضرت رضا علیه السلام قبل از این که از مدینه ی منوره بیرون بیاید، امر می کند اهل عیال خود را که برای او گریه کنند، چون از این سفر بر نمی گردد، و همین امام رضا علیه السلام قبل از آن که سم را از دست مأمون

بخورد، نمی داند که سمّ است و آن انگور و یا خرما را که مسموم بوده، می خورد.

بنابراین، بحث و منازعه در مقامات انبیا و اوصیای آنها، دقت بیشتری می طلبد و از ملاحظه ی همه ی این دسته از روایات، چنین استنباط می گردد که همه ی پیغمبران و امامان معصوم علیهم السلام تنها در مواردی که اذن الهی شامل حال آن ها می گردد، قادر به آوردن معجزه و اطلاع از غیب و خبر از آینده و امثال آن، می شوند، و در مواردی که خواست الهی متعلق نشود، آن ها نیز از امثال این قدرت ها عاجز هستند.

2. صاحب کتاب مناقب، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی رحمه الله در این کتاب، در مقام بیان اوصاف امام علی علیه السلام، چنین نقل می کند:

وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَضِيلِهِ خَاصَّةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ:

«فَضِلُّ الْأَقْرَبِينَ بِالسَّبْقِ، وَ سَبَقَ الْأَقْرَبِينَ بِالْقَرَابَةِ... فَضِلُّهُ فِي السَّابِقَةِ بِالْعِلْمِ». یعنی: از امام صادق علیه السلام در مورد فضیلتی از فضایل مخصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام سؤال شد، آن حضرت در جواب فرمودند: «فضیلت مقربان، در پیشی گرفتن است. و پیشی گرفتن مقربان، در نزدیکی به خداوند متعال است... و فضیلت علی، در پیشی گرفتن به علوم الهی و غیبی می باشد». سپس، ابن شهر آشوب، به نقل از سید رضی (م 460 ه) گردآورنده ی کتاب شریف نهج البلاغه چنین نقل می کند که:

كان أمير المؤمنين مشرع الفصاحه و موردها، و منشأ البلاغه و مولدها، و منه ظهر مكنونها، و عنه اخذت قوانينها...

و روى الكلبي عن أبي صالح، و أبوجعفر بن بابويه بإسناده عن الرضا عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام: إنه اجتمعت الصحابه فتذكروا أنّ الألف أكثر دخولاً في الكلام.

فارتجل عليه السلام الخطبه الموثقه التي أولها: «حُمدت مَنْ عظمت منته، و سبغت نعمته، و سبقت رحمته، و تَمّت كلمته، و...» إلى آخرها.

ثم ارتجل خطبة اخرى من غير التّقط التي أولها: «الحمد لله أهل الحمد و مأواه، و له أوكد الحمد و أحلاه، و أسرع الحمد و أسراه، و أظهر الحمد و أسماءه، و اكرم الحمد و أولاه...» إلى آخرها(1).

يعنى: امير مؤمنان على عليه السلام، مخترع فصاحت و ورودگاه آن و سرمنشأ بلاغت و زادگاه آن است كه... و از كلبي به نقل از ابوصالح، و هم چنین از صدوق رحمه الله به اسنادش از امام رضا، از پدرانش عليهم السلام نقل شده است كه: زمانى صحابه جمع گردیده و روى اين مسأله بحث مى كردند كه حرف «الف» بیشتر از هر حرف ديگرى در هر كلامى به كار مى رود. پس

ص: 159

حضرت علی علیه السلام، در همان جا فی البداهه خطبه ای را برای آن ها خواند که در آن هیچ حرف ألفی به کار نرفته است. و در جایی دیگر حضرت، خطبه ای طولانی ایراد نموده اند که هیچ نقطه ای در آن به کار نرفته است.

و فرازی دیگر از این خطبه، این چنین است:

الحمد لله الملك المحمود، المالك الودود، مصوّر كامل مولود، و مآل كلّ مطرود، و ساطع المهاد، و مؤظّل الأطراد، و مرسل الأمطار، و مسهّل الأوطار، عالم الأسرار و مدرکها، و مدمّر الأملاك و مهلكها، و مکوّر الدهور و مکترها، و مورد الأمور و مصدرها، عمّ سماحه، و کمل ركمه همل و طاوع السئول، و أوسع الرّمل و أرمل، أحمده حمداً ممدوداً مداه، و أوحدّه كما وحد، و هو الله لا إله للأمم سواه، و لا صادع لما عدّله و سواه، أرسل محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم علماً للإسلام، و إماماً للحکام، مسدّداً للرّعاع، و معطلّ أحكام و دّ و سواع.

3. و سُئل الإمام علیّ بن أبي طالب عليه السلام: كيف أصبحت؟

فقال: «أصبحت و أنا الصّدیق الأوّل، و الفاروق الأعظم. و أنا وصیّ خیر البشر. و أنا الأوّل و أنا الآخر. و أنا الباطل و أنا الظاهر. و أنا بکلّ شیء علیم. و أنا عین الله. و أنا جنب الله. و أنا أمين الله على المرسلین، بنا عبد الله، و نحن خزّان الله فی أرضه و سمائه. و أنا احيی و امیت. و أنا حیّ لا أموت».

ص: 160



فتعجب الأعرابي من قوله، فقال عليه السلام:

«أنا الأوّل، أوّل من آمن برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وأنا الآخر آخر من نظر فيه لما كان في لحدّه.

وأنا الظاهر فظاهر الإسلام، وأنا الباطن بطين من العلم.

وأنا بكلّ شيء عليم، فإني عليم بكلّ شيء أخبره الله به نبيّه، فأخبرني به.

فأما عين الله، فأنا عينه على المؤمنين والكفرة.

فأما جنب الله، فإن تقول نفس: يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله، و من فرط في فقد فرط في الله.

ولم يجز لنبيّ نبوّه حتّى يأخذ خاتماً من محمّد، فلذلك سمّي خاتم النبيّين محمّد سيّد النبيّين، فأنا سيّد الوصيّين.

فأما خزّان الله في أرضه، فقد علمنا ما علّمنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بقول صادق: وأنا احبّي سنّه رسول الله، وأنا اميت البدعه.

وأنا حيّ لا أموت؛ لقوله تعالى: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) 1 .

4. ابياتي در وصف علي عليه السلام

عليّ الوصي عليّ التقى عليّ الزكيّ الرضيّ الأورع

عليّ السفين عليّ الأمين عليّ البطين الفتى الأنزع

عليّ التسيم عليّ الكلیم عليّ العليم الهدى الأبرع

عليّ الوزير، عليّ السفير عليّ الأمير لمن يخشع

عليّ الفلاح عليّ النجاح عليّ الصباح إذا يلمع

عليّ الجمال عليّ الكمال عليّ الهلال إذا يطلع(1)

ص: 162

---

1- (1) همان.

فصل ششم: هفتاد کلمه ی قصار و حکمت آمیز از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

ص: 163



قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم:

یا علی، ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک، و ما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری(1).

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای علی! شناخت خدا را به مقداری که بشناسد غیر از من و غیر از تو، و شناخت تو را به آن طوری که باید بشناسد غیر از خدای بزرگ و غیر از من(2).

ص: 165

---

1- (1) المناقب، ج 3، ص 267.

2- (2) این کلام شریف، معارضه ندارد با کلام شریف دیگر از نبی گرامی که: «ما عرفناک حق معرفتک، و ما عبدناک حق عبادتک»؛ چون که در این جا مراد، معرفت حدّ وجود عارف است؛ یعنی: غیر از من و تو، آن حدّی که شناسایی به خداوند داریم؛ دیگران حدّ وجودیشان اقتضا ندارد. ولی در آن جا، حدّ وجودی معبود، مراد است که نامحدود است؛ یعنی حدّ وجودی عابد امکان ندارد شناخت پیدا کند به حدّ وجود معبود غیر محدود. و این خود، حکم عقل است که محدود نمی تواند پی ببرد به نامحدود. واللہ العالم.

بنده، در این بخش از نوشته ی خود، مناسب دیدم که با الهام و تفصّل الّلهی، کلمات کوتاه و حکمت آمیزی را که محمّد بن علی بن الحسین - رضوان الله علیهما - آن ها را در کتاب بسیار معروف خود، من لا یحضره الفقیه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده و عنوان آن را «مِن أَلْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَوْجُزَةِ الَّتِي لَمْ يَسْبِقْ إِلَيْهَا (1)» گذاشته، بیاورم، تا خوانندگان گرامی از آن ها عبرت گرفته و در زندگی خویش به کار بگیرند:

1. «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» (2).

دست بالا، همواره بهتر از دست پایین است (یعنی دست دهنده، بهتر است از گیرنده).

2. «مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَى» (3).

آنچه که کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه که زیاد باشد به حدّی که به لهو وادار کند.

3. «خَيْرُ الزَّادِ التَّقْوَى» (4).

بهترین توشه ها، پرهیزکاری است.

ص: 166

---

1- (1) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 376.

2- (2) اصول کافی، ج 4، ص 11، و من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 376.

3- (3) اصول کافی، ج 2، ص 140 و من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 376.

4- (4) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 376؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 241.

یعنی همان گونه که انسان آنچه را که متخصصین هر فنی تشخیص می دهند ضرر دارد یا منفعت و یا سودی ندارد، از آن پرهیز می کند بایستی به اوامر و نواهی پیغمبران و اولیای الهی نیز ارزش بدهد و آن ها را به جهت سلامتی دین و روح خودش عمل نماید.

4. «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (1).

سرِ حکمت، ترس از خداوند است.

نگارنده گوید: حکمت (چنانچه از مجمع البیان استفاده می شود) عبارت است از فهم آنچه که مقصود متکلم است؛ چون حکمت باعث می شود بر ترک نادانی و بر جلوگیری از اعمال زشت، و شبیه لجام یعنی دهنه ی اسب است که به چانه ی اسب بسته می شود و مانع می شود از بیرون رفتن آن، از اطاعت کسی که دهنه، در دست او است.

و از این نکته معانی دیگری که برای حکمت گفته شده است، از مصادیق همین معنای کلی هستند، همچون علم، فهم معانی، طاعت پروردگار، معرف امام علیه السلام، فقه، نبوت و مانند آن.

5. «خَيْرٌ مَا أَلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ» (2).

ص: 167

---

1- (1) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 376؛ وسائل الشيعه، ج 15، ص 221.

2- (2) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 376؛ بحار الانوار، ج 67، ص 173.

بهترین چیزی که در دل انسان قرار می گیرد، یقین است.

نگارنده گوید: فلسفه ی این کلام شریف واضح است؛ چون غیر یقین، چه ظنّ، و چه شک، و چه وَهْم، احتمال خلاف در آن ها می رود. البته اگر چه در یقین هم ممکن است جهل مرکّب باشد، و لکن این بسیار نادر است. علاوه بر این، در ظنّ و شکّ و وَهْم، هنگام عمل، عمل کننده، احتمال خلاف می دهد، به خلاف یقین، و به همین جهت، تکلیفاً معذور است، اگر چه خلاف مصلحت واقعی رفتار کرده باشد، و الله العالم.

6. «الإِرتِيَابُ مِنَ الْكُفْرِ» (1).

تردید در حقیقت، کفر است.

7. «النِّيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ» (2).

نوحه گری برای مردگان (با سخنان دروغ و غیر حقیقت و مبالغه در توصیف آنها) از عمل جاهلیت محسوب می گردد.

همان گونه مرحوم علامه ی مجلسی رضی الله عنه نیز در مرآه العقول گفته که: «نوحه گری برای مردگان] غیر از امامان و شهدا و اولیای الهی [اگر به

ص: 168

---

1- (1) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 376.

2- (2) همان، وسائل الشیعه، ج 3، ص 371.



همراه سخنان و توصیف های دروغین نباشد، مکروه است، و الا حرام است».

8. «السُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ» (1).

مستی، قطعه ی آتش است.

اسباب مستی، متعدّد است؛ مقام، دارایی، عشیره، فرزندان، علم و غیره. و هر یک از این ها را خوانندگان محترم خودشان یا شنیدند یا دیدند و یا گرفتار شده اند، و شاید خیّام (از شعرای نامی معروف) در همین راستا چنین سروده که:

ای مفتی شهر از تو بیدارتریم با این همه مستی ز تو هوشیارتریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خون خوارتریم

9. «الشُّعْرُ مِنَ ابْلِيسَ» (2).

مراد از شعر در این عبارت، این است که انسان خیال بافی های غیرواقعی را در ذهن عبور دهد و به نظم و سجع درمی آورد، همان گونه

ص: 169

---

1- (1) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 376؛ بحارالانوار، ج 21، ص 210.

2- (2) همان.

در قرآن کریم می فرماید: (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ) 1 .

و یا در آیه ی شریفه ی دیگر می فرماید: (وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ) 2 .

بنابراین مراد از شعر منهی، آنچه که در اذهان عموم متعارف است و عبارت است از به نظم در آوردن مطالب در تحت قافیه، ردیف و وزن هموار، نیست؛ چرا که خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز گاهی، بعضی از این دسته شعرها را توصیف نموده است، به عنوان مثال در مورد بیت زیر از «لُبَّيد» گفته است: «أَصْدَقُ كَلِمَةً قَالَتْهَا الْعَرَبُ:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَةَ زَائِلٌ».

و یا در روایتی می فرماید: «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً» (1).

ص: 170

بنابراین، شعر نهی شده از آن، اشعاری هستند که مجرد تخیلات واهی و باطله و سُست هستند، نه اشعاری که محتوای آنها مواعظ و پند و اندرز است.

10. «الْحَمْرُ جَمَاعُ الْآثَامِ»(1).

شراب مست کننده، محلّ اجتماع گناهان است.

چون شراب، همان گونه که در روایات زیادی وارد شده، موجب زوال عقل می شود، و وقتی عقل زائل شد، انسان هر کاری را انجام می دهد و زشت نمی داند.

11. «النِّسَاءُ حَبَالَةُ الشَّيْطَانِ»(2).

زنان و بانوان، دام های شیطان هستند (برای شکار مردان).

مؤلف گوید: یعنی شیطان، مردان را به وسیله ی زنان، بیشتر به دام می اندازد. پس از این جهت، میدان زن ها را نباید آزاد گذاشت؛ چون مفسده ی آزادی آنها، بیش از مصلحت وجود آنها است. و دفع مفسده عقلاً، مقدّم بر جلب مصلحت است.

ص: 171

---

1- (1) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 376؛ بحارالانوار، ج 21، ص 210.

2- (2) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 376.

و از این جهت است که ذات اقدس الهی نهی فرموده از این که زنان آرایش خود را برای مردان اجانب آشکار کنند و فرمود: (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَخْمُرْنَ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَىٰ الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) 1 .

یعنی: زنان حق ندارند آرایش خود را به غیر از دوازده طایفه نشان بدهند، چه آرایش بدن باشد و چه زینت در لباس. البته مسلم است که قوانین مجعوله ی الهیه، همه اش نفیاً و اثباتاً، برای مصالح نوعیه و مفاسد نوعیه است، نه فردیه و جزئیّه. مرحوم آیه الله گلپایگانی می فرمودند: «هرگاه دولت، حکومت نظامی کند، مجتهد جامع شرایط هم در آن ساعت معین، نباید تخلف کند، چون جعل حکم برای نوع است» انتهى.

پس نتیجه این می شود که زنان و بانوان، بر حسب نوع، وسیله ی پیش برد اهداف شیطانند، اگر چه بسیاری از افراد بانوان محترم چنین نیستند، بلکه موجب ترک گناه مردان بدانندیش نیز می شوند.

12. «الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ»(1).

جوانی، بخشی از دیوانگی است.

قال فی القاموس: و الجنون و الجان اسم للجنون... و من الشباب و غیره اوله... و ارض متجننه، کثر عَشَّ بِهَا حتی ذهب کلّ مذهب (انتهی).

صاحب قاموس گفته است: جنون و جان، نام دیوانگی است... و از جوان و غیر جوان اول او... و زمین که پذیرفته است تستر و پوشیده شدن را، یعنی گیاه آن زمین زیاد است تا این که به هر طرف رفته است.

از کتاب های لغت چنین فهمیده می شود که: دیوانگی که عبارت از بی عقلی نیست، بلکه هر چیزی که پوشیده باشد، در لغت به آن جنون گفته می شود.

و چون در ابتدای جوانی، بسیاری از چیزهایی که سال خورده ها با تجربه به دست آورده اند، از عقل جوان ها پوشیده است و به همان خاطر منکر آن می شوند.

ص: 173

---

1- (1) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 377؛ بحار الانوار، ج 21، ص 210.

در نظر صاحب کتاب قاموس، قبل از سی و یک، سال جوانی است. و برخی تا چهل سال را جوانی گفته اند. و برخی از سی سال تا آخر پنجاه سال. و به نظر می رسد که مراتب جوانی و مراتب کهولت، مختلف است، و قدر یقین جوانی تا سی سال است و قدر یقین کهولت، از سی و یک شروع می شود. و جوانی و پیری، هر کدام دو قسم اند: طبیعی، و عارضی. جوانی طبیعی که معلوم است و مطرح گردید.

بنابراین، جوانی گاهی عارض می شود بر انسان به خاطر برخی مسائل دیگر که ربطی به سنّ و سال ندارد. و گاهی اوقات، جوانی از روحیه ی مشخص و میزان غم و اندوه نیز نشأت می گیرد، چنان چه در حدیث شریف است: از محضر شریف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند: چرا زود پیر شدی؟ فرمود: «پیر کرد مرا سوره ی هود و سوره ی الواقعة» (1).

و گاهی هم انسان خود را به پیری یا به جوانی می زند. و شاید به همین جهت، عرب گفته است: ائنان عجیبان: شابّ یتشیخ، و شیخ یتشبّب؛ یعنی: دو چیز شگفت آور است، جوانی که خود را به پیری و پیری که خود را شبیه به جوانان کند.

ص: 174

### 13. «شَرُّ الْمَكَائِبِ كَسْبُ الرَّبَا» (1).

بدترین درآمدها، درآمد از راه رباخواری است.

مرحوم آیه الله اراکی قدس سره در خطبه ی نماز جمعه ی خود می فرمود: برای هیچ گناهی، خداوند با این شدت که برای ربا فرموده است، نفرموده: (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) 2؛ یعنی: اگر ربا را ترک نمی کنید، اعلان جنگ با خداوند و رسول او دهید.

به هر حال ربا، در پنج جای قرآن مجید نازل شده و در همه ی آنها، حکم به حرمت او شده است و اخبار متواتره ی قطعیه هم از معصومین علیهم السلام زیاد وارد شده است.

### 14. «شَرُّ الْمَأْكَلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ» (2).

بدترین خوردنی ها، خوردن مال یتیم است.

و اگر مقام را توسعه بدهید، ندادن مال یتیم را می توان به ندادن سهم امام علیه السلام و یا سهم سادات نیز تعمیم داد.

### 15. «السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ» (3).

ص: 175

---

1- (1) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 377 و بحارالانوار، همان.

2- (3) بحارالانوار، ج 74، ص 116؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 92.

3- (4) اصول کافی، ج 8، ص 81؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 377 و بحارالانوار، همان.

خوشبخت کسی است که پند بگیرد از دیگران.

مؤلف گوید: شاید مراد این باشد که: از تحولاتی که در زندگی دیگران در هر زمان و مکان مشاهده می کند، پند بگیرد.

16. «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ» (1).

بدبخت کسی است که بدبختی به خود بگیرد در حالی که در شکم مادرش است.

مؤلف گوید: در این جمله ی شریفه، احتمالاتی وجود دارد، آنچه که به نظر حقیر می رسد این است که: سعادت و شقاوت از صفاتی نیست که دفعیّ الوجود باشد، بلکه تدریجی الوجود است. یکی از مراحل، آن زمانی است که نطفه ی آن در رحم مادر قرار می گیرد، اگر چه مرحله ی قبل از او هم هست که عبارت از تکون نطفه در صلب پدر است. لکن این تکون، قابل تغییر هست، اگر رحم مادر قابل برای تغییر دادن باشد، اگر چه مشکل است، چرا که اگر نطفه از مال حرام باشد، تغییر دادن آن سخت است.

نطفه ی پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

ص: 176

---

1- (1) اصول کافی، همان، من لایحضره الفقیه، همان و بحار الانوار، ج 5، ص 9.



و در عین حال، اگر نطفه پاک بود، رَحْم مادر اگر ناپاک بود، یعنی با مال حرام تغذی کرد، یا اخلاف مادر، غیراسلامی بود، همین هم نطفه ی پاک را ناپاک می کند.

اسب و خر را چون به بندی پیش هم طبعشان یکسان نگردد خُلُقشان یکسان شود

البته مراحل بعد از رحم مادر هم بسیار است تا فرزند به سر حدّ بلوغ برسد و بعداً هم از حیث جوّ محیط و مربّی و رفقا و کسب و شغل و مانند آن، تأثیر بپذیرد و عوض شود.

و شاید معنی این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «اطلّبوا العلمَ مِنَ المَهْدِ إِلَى اللحد» اشاره به همین باشد و فردوسی هم، این مضمون را به شعر درآورده:

چنین گفّت پیغمبر نیک خوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

و مراد از علم، علوم اصطلاحیّه، چه مادیّه و چه معنویّه نیست، بلکه علمی است که در کمالات نفسانیّه مؤثر باشد. و الاّ پرواضح است که «العلمُ هُوَ الحجابُ الأكبر»؛ یعنی علمی که توأم با کمالات نفس نباشد، عین جهل است.

در اینجا مناسب می دانم تا کلامی را از امام راحل قدس سره که در کتاب شریف چهل حدیث آورده، به مناسبت نقل نمایم:

از برای آن (یعنی: تفکر) درجات و مراتبی است، و از برای هر مرتبه ای، نتیجه یا نتایجی است که ما به ذکر بعضی از آن می پردازیم:

اول: تفکر در حق و اسما و صفات و کمالات او است، و نتیجه ی آن، علم به وجود حق و انواع تجلیات است، و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ می دهد، و این افضل مراتب فکر، و اعلی مرتبه ی علوم و اتقن مراتب برهان است؛ زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق، علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود و این نقشه ی تجلیات قلوب صدیقین است، و از این جهت او را «برهان صدیقین» گویند؛ زیرا که (صدیقین) از مشاهده ی ذات، شهود و اسما و صفات کنند و در آینه ی اسما، اعیان و مظاهر را مشهود نمایند.

و این که این قسم برهان را «برهان صدیقین» گوئیم، برای آن است که اگر صدیقی بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان در آورد و آنچه ذوقاً و شهوداً یافته، به قالب الفاظ بریزد، این چنین شود، نه آنکه هر کس بدین برهان، علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است. یا آنکه معارف صدیقین از سنخ براهین است، منتها براهین مخصوصی، هیئات که علوم آنها از جنس تفکر باشد، یا مشاهدات آنها را با برهان و مقدمات آن مشابهتی، تا قلب در حجاب برهان است و قدم او قدم تفکر است، به اول مرتبه ی صدیقین نرسیده است. و چون از حجاب غلیظ علم و برهان، رست، با تفکر سر و کاری ندارد و بی واسطه ی برهان، بلکه بی واسطه ی

موجودی در آخر کار و منتهای سلوک به مشاهده ی جمال جمیل مطلق نائل گردد و به لذت دائم سرمد برسد و از عالم و هر چه در اوست وارهد و در تحت قباب کبریایی، به فنای کلی باقی ماند و از او اسم و رسمی باقی نماند و مجهول مطلق گردد.

17. «مَصِيرُكُمْ إِلَى أَرْبَعَةِ ذُرْعٍ» (1).

بازگشت شما به چهار ذراع است.

کنایه از منزل قبر است. شاید چهار ذراع، به صورت مکسّر و مربع باشد، و الا طول قبر بیش از یک ذراع معمولاً نیست. پس این همه حرص و جوشی که در دنیا می زنید، تشاجر و تنازع و تخاصم و دشمنی که با یکدیگر می نمایید، کار خردمانه نیست.

18. «أَرَبَى الرَّبَّ الْكِذْبُ» (2).

از همه ی رباها رباتر، دروغ است.

مؤلف گوید: اصل حرمت ربا، جزء مسلّمات دین اسلام است و همه ی فرق مختلف، ربا را حرام می دانند، چون در چند آیه ی قرآن مجید تصریح به آن شده است.

ص: 179

---

1- (1) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 377.

2- (2) همان؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 246؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 86.

19. «سَبَابُ الْمُؤْمِنِينَ فُسُوقٌ، قِتَالُ الْمُؤْمِنِ كُفْرٌ، أَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دِينِهِ» (1).

این کلام شریف، چهار مطلب را در بر دارد که هر یک، در ارتباط با برادران ایمانی است.

1. زشت گویی. زشت رفتاری کردن با برادر مؤمن، فسق است؛ یعنی بیرون آمدن از فرمان الهی است.

2. و جنگیدن با او، کفر است.

3. خوردن گوشت او (کنایه ی از غیبت و عیب جوئی کردن از او) گناه و نافرمانی است.

4. و حرمت مال او مثل حرمت خوردن او است.

20. «مَنْ يَكْظُمُ الْغَيْظَ يَأْجُرْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (2).

کسی که خشم خود را فرو نماند، خداوند عزیز و جلیل، به او پاداش عنایت می کند.

ص: 180

- 
- 1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 359؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 377 و 418، وسائل الشیعه، ج 12، ص 218 و 297 و ج 29، ص 20؛ بحار الانوار، ج 72، ص 160.
- 2- (2) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 377؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 178؛ کنز الفوائد، ج 1، ص 216.

مؤلف گوید: این کلام شریف، دلالت دارد بر این که صفات حمیده ی نفسانیّه علاوه بر این که انسان را به کمال معنوی می رساند، موجب اجر و پاداش الهی هم خواهد بود، مثل اعمال بدنیّه جوارحیه.

و محتمل است مراد این باشد که: هرگاه انسان، خشم خود را فرو نشانند، اعمال جوارحیه ی او نیز، ارزشش بیشتر خواهد بود، مثلاً اگر شخص بخیل عبادت کند، اجرش کمتر است تا این که شخص سخی عبادت کند، و همچنین است عبادت و یا عمل خیر شخص متواضع مثلاً، نسبت به عبادت یک شخص متکبر.

21. «مَنْ يَصْبِرُ عَلَى الرَّزِيَةِ يُعَوِّضَهُ اللَّهُ» (1).

کسی که صبر و شکیبایی بورزد بر مصیبت ها - که از جانب خداوند متعال به او رو می آورند - خداوند، در عوض به او رحمت عطا می فرماید.

مؤلف می گوید: در نزد عقلا و کسانی که اندک تأمل داشته باشند، پرواضح است که هرگاه انسان خود را برای زحمت ها و سختی های کسی راضی کند، با فرض این که طرف مقابل می داند که او برای خاطر آن

ص: 181

---

1- (1) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 377؛ وسائل، همان، بحار الانوار، ج 21، ص 210.

شخص، این گرفتاری ها را پذیرفته است، سعی می کند تا در عوض آن، کاری برای او بکند.

پس ذات اقدس الهی هم، که مطلق توانایی است و از طرفی ارحم الراحمین و اقدر القادرین هم است، جبران بلاهای نازل بر بندگان، عورض ندهد؟!

22. «الآن حِمَى الْوَطِيسِ» (1).

یعنی این زمان، زمان گرمی تنور است.

شیخ طریحی گفته است که: این عبارت، کنایه از شدت امر و سختی جنگ و درگیری است و اولین کسی که این عبارت را بر زبان آورد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که آن را در جنگ موته - که نام یکی از آبادی های شام (سوریه) است - فرمود.

و این، کنایه از شدت جنگ موته بوده است که در این جنگ، جعفر بن ابی طالب، برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، و زید بن حارثه، و عبدالله بن رواحه، و گروه زیادی از صحابه به شهادت رسیدند.

23. «لا يَلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حُجْرٍ مَرَّتَيْنِ» (2).

ص: 182

---

1- (1) همان، بحار الانوار، ج 21، ص 157؛ الارشاد، ج 1، ص 143؛ اعلام الوری، ص 114.

2- (2) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 378؛ بحار الانوار، ج 12، ص 277؛ علل الشرایع، ج 1، ص 49، نهج الحق، ص 520.

مؤمن از یک روزنه، دو دفعه گزیده نمی شود.

مؤلف گوید: چون که مؤمن، در عین حال که با فطانت و با فراست و باهوش است، فریب شیاطین جنّی و انسی را هم نمی خورد. اگر مثلاً دست او را یک دفعه، عقرب یا ماری گزید، دفعه دوّم دست به طرف آن مکان، دراز نمی کند مگر بعد از بررسی.

و اگر دفعه ی دوّم باز آن آسیب به وسیله ی عقرب از همان لانه به او رسید، کشف از بی مبالاتی و بی باکی او می کن، چه در امور دنیویّه و چه در امور اخرویّه.

و شاید به همین جهت است که از مصاحبت و رفاقت با پنج طایفه نهی شده است:

1 - کذاب، چون دور را به تو نزدیک نمایش می دهد، و نزدیک را دور.

2 - فاسق، چون به یک لقمه یا کمتر تو را می فروشد.

3 - بخیل، چون تو را در محتاج ترین حالات، خوار می کند.

4 - احمق (کم عقل)، چون به تو، عوض منفعت، ضرر می رساند.

5- کسی که قطع رحم خود کرده است. چون در سه جای قرآن مجید، مورد لعنت خداوند قرار گرفته است(1).

24. «لَا يَجْنِي عَلَى الْمَرْءِ إِلَّا يَدُهُ»(2).

جنایت وارد نمی سازد بر مرد مگر دست خود او.

مؤلف گوید: البتّه مراد از مرد، در این عبارت، تغلیب است و مطلق انسان ها را شامل می شود.

چنانچه در آیه ی شریفه ی (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) 3 حمل بر این معنی می شود.

و همچنین آیه ی شریفه (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) 4.

نتیجه این می شود که هرگاه مؤمنی توجّه پیدا کرد، و خطایش را فهمید، دیگر نباید آن عمل را تکرار کند و اگر دوباره آن را انجام داد، مستحق سرزنش، بلکه عقاب خواهد بود.

ص: 184

---

1- (1) وسائل الشیعه، باب 17، ج 8، ص 419.

2- (2) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378.



و از این جهت است که در مسأله ی نگاه کردن به زن اجنبیه، از نظره ی بعد از نظره، (یعنی نگاه دوباره پس از نگاه اتّفاقی اولی) نهی شده است.

25. «الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ»(1).

محکم و استوار کسی است که بر نفس اماره ی خود غالب شود.

این، اشاره به این نکته ی اخلاقی - فقهی دارد. توضیح این که انسان فطرتاً کنجکاو و پرتکاپو است و همیشه دنبال کمال و ترقّی است و به همین خاطر، همیشه در حال انتخاب و اختیار است. مثل این که گاهی می گوید: من زیر بار فلانی یا فلان مطلب نمی روم، من منزل فلانی نمی رود، من دیگر با فلانی معامله نمی کنم و امثال اینها، غافل از این که اگر بر خلاف این گفته های خود رفتار کند و بر خواست و هوای نفس خود غلبه کند، موفق می گردد. چنانچه در شعر منسوب به مولای متّقیان امیر مؤمنان چنین آمده است:

وَلَقَدْ أَمَرَ عَلَى الْأَيْمِ يَسْتَبِي فَمَصَّيْتُ ثَمَّةً قُلْتُ لَا يَعِينِي

عبورم افتاد به کسی که به من زشتگویی می کرد، زود گذشتم که بیشتر از این نشنوم و گفتم: همانا او مرا قصد نکرد.

ص: 185

---

1- (1) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 162.

و یا نقل شده است که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام، موقعی که از کربلا مراجعت می کرد، گوسفندی ذبح می کرد و ادویه ی خوشبویی در او قرار می داد و می فرمود: اگر چه خوشمزه است، لکن من از او نمی خورم.

و امثال این درس های اخلاقی، از اهل بیت پیغمبر - علیهم صلوات الله - زیاد نقل شده است. ولی بیش از این کلام را طول نمی دهیم. شعر فارسی زبان گفته است:

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش

و از این جهت است که در روایات وارد شده است: «هرگاه دو نفر با هم قهر هستند، پس هر کدام از آنها سبقت جست در آشتی کردن، سبقت خواهد جست در بهشت رفتن»<sup>(1)</sup>.

اساساً آنچه که از مجموع ادله ی شرعی استفاده می شود عقل هم مؤید او است این است به کمال نفس رسیدن به واسطه مخالفت نفس است.

26. «لَيْسَ الْخَيْرُ كَالْمُعَايَنَةِ»<sup>(2)</sup>.

ص: 186

---

1- (1) وسائل الشیعه، باب 144، ج 8، ص 585، ح 5.

2- (2) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378.

خبردار شدن از راه شنیدن، هیچ گاه مانند دیدن نمی شود.

مؤلف گوید: معنای این عبارت، همان مثل معروف در زبان فارسی است که می گویند: شنیدن کی بود مانند دیدن.

یا اشاره است به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «بین حق و باطل، چهار انگشت فاصله است» و سپس آن حضرت جمع فرمود انگشتان مبارک خود را و آنها را گذاشت بین گوش و چشم خود و فرمود: «باطل یعنی این که بگویی شنیدم، و حق یعنی این که بگویی دیدم»(1).

27. «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ سَبْتِهَا وَحَمِيْسِهَا»(2).

خداوندا، مبارک و با برکت گردان برای امت من، دو وقت را: روز شنبه و روز پنج شنبه را.

28. «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ»(3).

از آداب مجلس داری، امانت داری (در سخن) است.

ص: 187

---

1- (1) وسائل الشیعه، باب 33، ج 11، ص 593، ح 2.

2- (2) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 425 و ج 4، ص 378؛ وسائل الشیعه، ج 7، ص 406 و ج 11، ص 350 و 359؛ بحارالانوار، ج 56، ص 35 و 47.

3- (3) اصول کافی، ج 2، ص 660؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 604.

مؤلف می گوید: شاید مراد این باشد که محفوظ ماندن اسرار آن مجلس، توسط حضّار آن مجلس، از ادب است. یعنی نباید اسرار مجلس را فاش کنند و هر چه در آن مجلس رخ داده، حکم امانت دارند.

29. «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ» (1).

آقای هر گروهی، کسی است که خدمتگزار آن قوم و گروه باشد.

مؤلف گوید: مطابق این فرمایش، کسی که خدمتگزاری مردم را بکند، به عزّت و ریاست قلوب می رسد و در نظر آن ها بزرگ خواهد بود. و مطابق این فرمایشات، در روایات معصومین علیهم السلام، بسیار زیاد است.

به عنوان مثال، ابوالمعتز می گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می گفت: «پیغمبر خدا فرمود: هر کسی که خدمت کند گروهی از مسلمان ها را، خداوند متعال عطا می کند به عدد آن مسلمانان، خدمتگزارانی در بهشت برای او» (2).

30. «لَوْ بُغِيَ جَبَلٌ عَلَى جَبَلٍ لَجَعَلَهُ اللَّهُ دَكًّا» (3).

اگر کوهی بر کوهی تجاوز کند، هر آینه خداوند متعال، آن کوه تجاوزکار را خرد خواهد کرد.

ص: 188

---

1- (1) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 207؛ وسائل الشیعه، ج 11، ص 593.

3- (3) همان.

مؤلف گوید: وقتی عدالت الهی در مورد کوه ها این چنین است، چگونه از تجاوز مسلمانان مؤمن بر مسلمانان مؤمن دیگر، چشم خواهد پوشید؟!

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه ی لاغری چه ریزد

31. «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ» (1).

جنگ و درگیری، یک نحوه فریب دادن یا فریب خوردن است.

در معنای این عبارت چند احتمال وجود دارد:

1. هر جنگی، با مکر و فریب به پایان می رسد.

2. هر جنگ، نوعی فریب است.

3. جنگ، مردان الهی را فریب می دهد.

4. هر جنگجویی برای پیروز شدن، ناچار است که دست به مکر و فریب بزند.

32. «إِبْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ» (2).

ابتدا کن در انفاق مال، به عیالات و نان خورهای خود.

ص: 189

---

1- (1) همان، وسائل الشیعه، ج 15، ص 134؛ مستدرک، ج 11، ص 103؛ بحارالانوار، ج 34، ص 332.

2- (2) اصول کافی، ج 4، ص 26؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 461؛ بحارالانوار، ج 75، ص 266.

مؤلف گوید: یعنی قبل از مخارج عیالات، مال را در غیر آنها مصرف نکن، به طوری که از مخارج آنها کم بگذاری؛ چون نسبت به غیر آنها، تکلیف الزامی وجود ندارد، ولی نسبت به عیال خود، نفقه واجب است.

33. «الْمُسْلِمُ مِرَاةٌ لِأَخِيهِ» (1).

مسلمان، آینه ی برادر خودش است.

مؤلف گوید: در معنی این کلام، دو احتمال وجود دارد:

1. مسلمان هرگاه عیبی را در برادر خود مشاهده کرد، باید در خلوت به او بفهماند و او را سرزنش نکند، همانند آینه که فقط عیب را نشان می دهد.

2. هرگاه کسی عیب مؤمنی را گفت، نباید که او ناراحت شود، چنانچه آینه عیب را نشان می دهد و نگاه کننده ی به آینه، از دست آن ناراحت نمی شود و آن را نمی شکند.

34. «مَاتَ حَتْفَ انْفِهِ» (2).

[فلانی] مُرد به سبب مرگ طبیعی.

35. «الْبَلَاءُ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ» (3).

ص: 190

---

1- (1) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378.

2- (2) همان، ص 379.

3- (3) همان، مستدرک، ج 9، ص 31.

از ابن مسعود روایت شده: «البلاء مُؤَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَيَّرَ رَجُلًا بِرِضَاعِ كَلْبِهِ، لَرَضَعَهَا»<sup>(1)</sup>.

مؤلف گوید: ظاهراً اشاره به این است که منطق انسان، وسیله ی گرفتاری او خواهد بود. و کلام ابن مسعود که ذکر شد نیز مؤید همین برداشت است؛ چه که اگر سرزنش کند کسی را، گرفتار خواهد شد و این سرزنش، به وسیله ی منطقه است.

و مؤید دیگر، گفته ی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «البلاء مُؤَكَّلٌ بِالْقَوْلِ، مَا قَالَ عَبْدٌ لشيءٍ: لا والله لا افعله الا تَرَكَ الشيطان كُلَّ عَمَلٍ، وولع بذلك منه حتى يورثه»<sup>(2)</sup>.

و حاصل این فرمایش این است که: هرگاه کسی قسم خورد بر ترک یک عملی، شیطان به وسوه کردن او حریص تر می شود، تا به حدی که او را وادار به گناه می کند.

36. «النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمُشِطِ سَوَاءً»<sup>(3)</sup>.

مردم، مثل دنده های شانه هستند که همه با هم مساویند.

ص: 191

---

1- (1) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 379.

2- (2) هامش من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 379، طبع مكتبة الصدوق.

3- (3) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 379.

مؤلف می گوید: از این تشبیه استفاده می شود که باید مردم، مثل دنده های شانه، ردیف هم، کوتاه و بلند نباشند تا بتوان از آن، استفاده ی شانه کردنِ سر یا ریش را نمود.

37. «أَيُّ دَاءٍ ادْوَى مِنَ الْبُخْلِ» (1).

چه مرضی بدتر از بخل؟

و در آیات قرآن کریم هم به این مرض، اشاره شده است، مثل: (وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَّفْسِهِ) 2، و یا: (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) 3.

و بخیل، کسی را گویند که راضی نیست تا دیگری به نوایی برسد.

و خداوند در مورد بخیل می فرماید: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ) 4.

38. «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» (2).

حیا و شرم، کلش خیر است.

ص: 192

---

1- (1) همان و وسائل الشیعه، ج 21، ص 550.

2- (5) همان و بحار الانوار، ج 68، ص 335.



مؤلف گوید: شاید مراد، شرم از خالق و شرم از مخلوق، هر دو باشد. و شاید مراد این باشد که شرم، چه برای خدا باشد و چه نباشد، خوب است - نظیر صفة شجاعت و سخاوت - و یا چه در خلوت باشد و چه در جلوت، خوب است. والله العالم.

39. «الْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ تَذُرُ (تدع - خ) الدِّيَارَ مِنْ أَهْلِهَا بِإِلَاقٍ» (1).

قسم دروغ، وامی گذارد اهل خانه و دیار را خالی از سکنه.

مؤلف می گوید: از این کلام شریف استفاده می شود که قسم دروغ، عمر دروغگو و دیگر اهالی خانه و دیار را کوتاه می کند.

اساساً قسم به ذات اقدس الهی خوردن، گرچه راست باشد، مرجوح است و بهتر این است که اسم خداوند را احترام کنند و به این زودی ها به آن قسم نخورند. قال الله تعالى: (وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ) 2: خداوند را در معرض قسم دادن خود قرار ندهید.

فقها هم فرموده اند که: در معاملات، چه بایع و چه مشتری نباید قسم بخورند.

ص: 193

---

1- (1) همان و الکافی، ج 7، ص 435؛ وسائل الشیعه، ج 23، ص 203.

بلکه صدوق - علیه الرحمه - فرموده: مستحب است که هر دو، روزی یک مدّ از طعام را صدقه بدهند برای گفتن: «لا والله» و «بلی و الله».

40. «أَعْجَلُ الشَّرِّ عُقُوبَةَ الْبَغِيِّ» (1).

سریعتر و شتابان تر بدی ها از حیث عقوبت، ظلم و ستم است.

41. «أَسْرَعُ الْخَيْرِ ثَوَاباً لِلْبِرِّ» (2).

سریعتر و شتابان تر کارهای خیر، نیکوکاری است.

42. «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (3).

مسلمانان از پیمانی که با دیگری بسته است، جدا نمی شود. تفصیل این جمله ی شریفه ی در فقه است.

43. «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ، وَإِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسِحْرًا» (4).

همانا برخی از شعرها، حکمت هستند، و برخی از گفتارها، همانند سحر است.

فراز اول از این کلام شریف، در شماره ی 9 گذشت، مراجعه شود.

ص: 194

---

1- (1) همان و الکافی، ج 2، ص 327؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 39 و 40؛ بحار الانوار، ج 72، ص 275.

2- (2) همان؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 292، و ج 16، ص 40؛ بحار الانوار، ج 69، ص 195.

3- (3) همان، ص 379؛ مستدرک، ج 13، ص 300؛ بحار الانوار، ج 2، ص 277.

4- (4) همان، ص 379.

و اما فراز دّوم، پرواضح است که بعد از نعمت وجود و نعمت هِدایاتِ الهی، یکی از بزرگترین نعم پروردگار به بندگان، نعمت بیان است که فرمود: (الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) 1 .

چون انسان، تمام ما فی الضمیر خود را به وسیله ی بیان، به مخاطبین خود می رساند، اگر چه با کتابت و یا اشاره هم در برخی از موارد مقصود خود را بیان می کند.

لکن بیانات متخلف هستند. گاهی بیان برخی از افراد، چنان جلب توجه می کنند که انسان دگرگون می شود و گویا مثل سحر و یا جادو، اثر می کند.

نظیر این گونه بیانات، خطبه ی همّام را می توان نام برد که امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان صفات متّین آن را بیان فرمود و در آخر آن، همّام - که تقاضا کرده بود بیان صفات پرهیزکاران را - صیحه ای زد و مرد. (1)

44. «إِرْحَمَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ» (2).

ص: 195

---

1- (2) ر. ک: نهج البلاغه، ص 145، طبع قدیم (بعد خطبه القاصعه).

2- (3) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 379.

رحم کن بر کسی که بر روی زمین است، تا رحم کند بر تو، کسی که در آسمان است.

مؤلف گوید: از این جمله ی شریفه استفاده می شود که بین اعمال زمینی ها و اعمال آسمانی ها، رابطه ی قوی برقرار است. هرگاه زمینی ها عملی را انجام دهند، این مسأله علت می شود برای رحم آسمانی ها. یا این که شرط رحم آسمانی ها، رحم زمینی ها است.

و ظاهراً اختصاص ندارد به اعمال نیک مطلق، بلکه اعمال بد هم، سبب می شود برای نفرت آسمانی ها، یا آنچه که از بالا فرود می آید.

شاهد این هم دعاهایی هستند که به نحو کلی، به بیان ارتباط بین این دو مسأله پرداخته اند «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّقْمَ،... تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ،... تَهْتِكُ الْعِصْمَ،... تقطع الرجاء،... تحبس قطر السماء،... تغیر النعم» و نظایر این ها بسیار است.

و همه اینها شاهد بر ارتباط اعمال بنی آدم، با گرفتاری ها است.

45. «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ، فَهُوَ شَهِيدٌ»<sup>(1)</sup>.

کسی که در حفظ مال خود کشته شود، در حکم شهید است.

مؤلف گوید: تفصیل این مطلب، در کتب فقهیه، مبسوطاً مذکور است.

ص: 196

---

1- (1) همان، ص 380؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 122؛ بحار الانوار، ج 29، ص 407.

46. «الْعَائِدُ فِي هَبِّهِ كَالْعَاتِيَةِ فِي قَيْئِهِ» (1).

کسی که چیزی را ببخشد و برگردد از بخشش خود، مثل کسی است که غذایی را خورده و سپس قی کند و بعد دوباره آن را بخورد. یعنی تنفر طبیعی دارد و دور از نظافت و نزاکت است. و اگر از بخشش خود برگشت، معلوم می شود که دور از متعارف مردم است و موجب نفرت دیگران از او خواهد شد. و فقهای ما هم فرموده اند که: چند جا رجوع در بخش جایز نیست:

1. هبه به ذی رحم (قوم خویش).

2. هبه ی معوضه.

3. هبه ی به قصد قربت و تقرب الی الله تعالی.

و یک جا جایز است و آن، هبه به اجنبی، بدون عوض و بدون قصد قربت است.

47. «لَا يَحِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَوْقَ ثَلَاثٍ» (2).

حلال نیست برای مؤمن این که ترک کند برادر مؤمن خود را به عنوان قهر، زیاده بر سه روز.

ص: 197

---

1- (1) همان؛ مستدرک، ج 14، ص 72؛ بحارالانوار، ج 100، ص 189.

2- (2) همان؛ بحارالانوار، ج 73، ص 189.

مؤلف گوید: مراد این نیست که کمتر از سه روز، قهر کردن بد نیست، بلکه قهر و ترک مراوده با برادران ایمانی، مطلقاً خلاف اخلاق است، ولی بیش از سه روز قهر کردن، عقاب اخروی نیز دارد. چنانچه ظاهر آیه ی شریفه ی (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ) 1 و آیه ی شریفه ی: (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) 2 هم همین است، که در تمام اوقات باید صلح باشد و در تمام اوقات باید، ولی همدیگر باشند، والله العالم.

48. «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ» (1).

کسی که به دیگران رحم نکند، دیگران هم به او رحم نخواهند کرد.

این جمله ی شریفه، نظیر جمله ی 45 است که توضیح آن گذشت.

49. «النَّدَمُ تَوْبَةٌ» (2).

پشمانی از کردار بد، همان توبه است.

ص: 198

---

1- (3) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 380؛ التهذيب، ج 2، ص 32؛ الاستبصار، ج 1، ص 267.

2- (4) همان، ص 380؛ بحار الانوار، ج 74، ص 161، تحف العقول، ص 55؛ عوالی اللالی، ج 1، ص 292.

مؤلف گوید: شاید نظر به این باشد که مجرّد این که کسی بگوید توبه کردم، با این که پیش خودش حالت پشیمانی پیدا نکرده، او تائب نیست، بلکه توبه کننده باید حتماً پشیمان از کردار خود باشد.

50. «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ، وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» (1).

فرزند، ملحق به صاحب فراش است و به دهن زناکار باید سنگ زد.

یعنی اگر کسی با زن باردار، در زمان بارداری عمل نامشروع انجام داده باشد، در صورت شک در این که آن ولد از نطفه ی شوهرش بوده یا از نطفه ی نامشروع، ولد ملحق به شوهر است و به دهن زانی، باید سنگ زد. کنایه از این که او حق ندارد ادّعی ولد بکند. و زن باردار هم حق ندارد ملحقش کند به او، والله العالم.

51. «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ» (2).

کسی که راه خیر را به دیگری نشان می دهد، با کسی که آن عمل خیر را انجام می دهد، شریک است.

52. «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعِمِّي وَيُصِمُّ» (3).

ص: 199

- 
- 1- (1) همان؛ اصول کافی، ج 5، ص 491؛ التهذیب، ج 8، ص 169؛ الاستبصار، ج 3، ص 368.
  - 2- (2) همان؛ اصول کافی، ج 4، ص 27؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 123 و 127؛ مستدرک، ج 7، ص 207.
  - 3- (3) همان؛ عوالی اللآلی، ج 1، ص 290 و 124.

دوست داشتن چیزی، انسان را (از دیدن عیوب آن) کور و کر می کند.

مؤلف گوید: این جمله، مسأله ای را مطرح می کند که شاید هر کسی در زمان حیات و زندگی خود این گرفتاری را دارد.

مثلاً فرزند را یا پدر و مادر را یا برادر را یا رفقای صمیمی خود را دوست می دارد و در موقع تخاصم، اصلاً توجه ندارد که تقصیر با چه کسی است، بلکه تقصیر را متوجه طرف مقابل می کند.

و بالاتر از این، چون انسان نفس خود را دوست دارد، با هر کس که درگیری داشته او را ناحق و خود را حق می بیند. و باید بسیار پناه برد به ذات اقدس الهی، از این خُلق شوم، و الله الحافظ و الموفق.

53. «لَا يَشْكُرُ اللَّهُ مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ» (1).

شکر پروردگار را به جا نیاورده، کسی که از مردم، نسبت به زحمات و ملامت های آن ها، تشکر نکند.

مؤلف گوید: چون مردم هم، از مخلوقات خداوند عظیم الشان هستند و مثل سایر مخلوقات، همانند باران، برف، سرما، گرما و مانند نعمت های خدا هستند.

54. «لَا يُؤْوِي الضَّالَّةَ إِلَّا الضَّالُّ» (2).

ص: 200

---

1- (1) همان؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 313؛ امالی طوسی، ص 383.

2- (2) همان؛ و همان، ج 25، ص 441؛ مستدرک، ج 17، ص 123، عوالی اللالی، ج 3، ص 484.



جا نمی دهد گم شده را در پیش خود، مگر گم شده.

مؤلف گوید: مرحوم مجلسی، در حاشیه ی من لا یحضره الفقیه، دو احتمال برای این سخن داده است:

1. مراد این است که: کسی که گم شده ای را پیدا کرده، اراده می خواهد تا او را به صاحب آن رد کند.

2. مراد این است که: علوم را ردّ به اهل او نکنند؛ یعنی مانع شود علوم را دیگران درک کنند. چون خود علوم، از چیزهایی هستند که گم شده ی مؤمن هستند و هر کجا یافت شوند، باید آن را فرا گرفت.

55. «اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» (1).

پرهیزید از آتش (یعنی خود را از آتش نگه دارید) اگر چه به واسطه ی صرف نظر کردن از تکه یک خرما باشد.

مؤلف گوید: از این کلام استفاده می شود مناط و ملاک و راه فرار از آتش اخروی، زیادی صرف مال نیست، بلکه چه بسا گذشتن از کم، به مراتب بیش از مال زیاد، این اثر را داشته باشد. یعنی صرف مال، صرفاً

باید برای ترس از آتش اخروی باشد و انگیزه ی دیگری نباشد، والله العالم.

ص: 201

---

1- (1) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 380؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 381؛ مجموعه ی ورام، ج 1، ص 3.

56. «الأرواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا التُّتَلَفُ، وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتِلَافٌ» (1).

مجرّدات، لشکریانی هستند صف آرایی کرده (در عالم مجرّدات) پس آنچه که در عالم دنیا، انس با هم داشتند در آن عالم نیز با هم انس دارند، و آنچه از ارواح با هم مخالف هستند، در آنجا هم مخالفند و با هم انس ندارند.

مؤلف گوید: این جمله ی شریفه، یکی از شواهدی است بر این که مجرّدات با مادّیات، در ارتباط تنگاتنگ هستند (چنانچه در شماره ی 45 و 49 گذشت).

و اما چگونگی ارتباط ارواح، بحثی است مفصّل که نه نویسنده می تواند آن را بیان کند و نه خواننده می تواند درک کند، الا اوحدی من الناس، و الله العالم.

57. «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ» (2).

سستی کردن توانا، از ادای دین خود، ظلم و ستم است (یعنی ستم به طلب کار است).

ص: 202

---

1- (1) همان؛ بحارالانوار، ج 5، ص 261 و ج 6، ص 249 و ج 58، ص 63؛ جامع الاخبار، ص 171.

2- (2) همان؛ وسائل الشیعه، ج 18، ص 333؛ مستدرک، ج 13، ص 397؛ بحارالانوار، ج 72، ص 231.

مؤلف گوید: مثل معروف است که: یک سوزن به خودت بزن، یک جوال دوز به دیگری، آنچه که برای خود می خواهی، برای دیگران نیز، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، بخواه. والله العالم.

58. «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ» (1).

سفر کردن (یعنی دور شدن از اهل و عیال)، قطعه ای از عذاب و شکنجه است.

مؤلف گوید: شاید مراد این باشد که سفر، یک نحو ناراحتی است و اگر چه مسافر وسایل راحتی زیادی داشته باشد، ولی خود به تغییر دادن نحوه ی زندگی که در منزل خود به آن عادت کرده بود، ناراحتی ایجاد می کند.

59. «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (2).

مردم به منزله ی معدن ها هستند، همچون معادن طلا و نقره.

مؤلف گوید: این دو معدن را که نام برده از باب مثال است؛ یعنی همان طوری که ارزش و خاصیت این دو با هم مختلف است و سایر معادن هم از قبیل نفت، قیر، آهن، مس، برنج، سرب، قلع، زرنیخ، گچ، آهک و امثال

ص: 203

---

1- (1) همان.

2- (2) همان؛ بحار الانوار، ج 58، ص 65.

این‌ها با هم در خواص و آثار و ارزش و دوام و رنگ و بو و مزه و امثال این اوصاف مختلف هستند، مردم هم، چنین هستند. و حقیر از این کلام شریف می‌فهمم که نباید در برخورد با مردم، توقع یکسان داشت.

نیش عقرب نه از ره کین است ابتداءً طبیعتش این است

رگ است این شیرین آب شور بر خلائق می‌رود تا نفخ صور

بلی انسان موظف است تا می‌تواند اخلاق بد خود را مبدل به اخلاق خوب نماید و تشخیص خلق بد و خوب را هم باید از طریق معارف معصومین علیهم السلام، و گاهی هم از طریق عرف مردم به دست آورد.

60. «صَاحِبُ الْمَجْلِسِ أَحَقُّ بِصَدْرِ مَجْلِسِهِ» (1).

صاحب مجلس، به نشستن در صدر مجلس، سزاوارتر است.

مؤلف گوید: این، منافات با تواضع ندارد؛ چون این روایت، وظیفه‌ی غیرصاحب مجلس را بیان می‌کند، نه صاحب مجلس را؛ یعنی دیگران باید این را مقدم بدانند، مثلاً صاحب منزل را امام جماعت قرار دهند، و الله العالم.

ص: 204

61. «أَحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابَ» (1).

خاک پاشید به صورت ستایش کنندگان.

در حاشیه من لا يحضره الفقيه از مرآه العقول، در معنای این عبارت چنین نقل شده است: «أَي حَبِيْبُوهُمْ وَلَا تُعْطُوهُمْ شَيْئاً» (2)؛ یعنی ناامید کنید آنان را و چیزی به آنها ندهید.

و شاید سرّ این دستور شریف اخلاقی از دو جهت باشد:

1. از طرف مدّاح، چه بسا مدحش برای خدا نباشد، بکله برای به دست آوردن دنیا باشد.

2. از طرف ممدوح، ممکن است ستایش از شخص رودررو او غرور بیاورد، چنانچه پوشیده نیست.

62. «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ» (3).

فرود بیاورید روزی را به وسیله ی صدقه دادن.

مؤلف گوید: صدقه در صورتی صدق می کند که برای خدا باشد؛ یعنی بنده ی خدا با حال تنگ دستی، در راه خدا چیزی را به بندگان خداوند

ص: 205

---

1- (1) همان، ص 381 و ص 11؛ وسائل الشیعه، ج 17، ص 173؛ بحار الانوار، ج 72، ص 294؛ شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 103 و ج 17، ص 45.

2- (2) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 381، طبع مکتبه الصدوق.

3- (3) همان، ص 381 و ص 416؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 372.

بدهد تا این کار، منشأ جوشش تفصل پروردگار باشد و روزی را فرود آورد، والله العالم.

63. «ادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالْذُّعَاءِ» (1).

برطرف کنید گرفتاری خود را به سبب درخواست از پروردگار.

تا نگرید طفل کی نوشد لبن تا نخندد ابر کی روید چمن

البته شرایط دعا و شرایط دعا کننده و شرایط خواسته ها، در کتب معتبره ی امامیه مذکور است.

64. «جُبِّلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا، وَ بُغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا» (2).

آفریده شده است دل ها بر این اساس که اگر کسی به او احسان کند، دوستش بدارد، و کسی که بدی کند، بدش می آید.

65. «مَا تَقَصَّ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ» (3).

هیچ مالی، به واسطه ی صدقه دادن کم نمی شود.

66. «لَا صَدَقَةٌ وَ ذُورِجِمٍ مُحْتَاجٍ» (4).

ص: 206

---

1- (1) همان؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 380.

2- (2) همان؛ بحار الانوار، ج 74، ص 142؛ تحف العقول، ص 37؛ فلاح السائل، ص 111.

3- (3) همان؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 380؛ مستدرک، ج 7، ص 153؛ نوادر راوندی، ج 3، ص 1.

4- (4) همان؛ و همان، ص 381؛ همان، ص 196؛ الاختصاص، ص 219.

صدقه دادن به غیر ذی رحم، با وجود این که ذی رحم، نیازمند باشد، به منزله ی صدقه ندادن است.

67. «الصَّحَّةُ وَالْفِرَاغُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ» (1).

درستی و سلامتی (بدن) و فارغ بودن (از غم و اندوه) دو نعمتی است که معمولاً قدردانی از آن ها نمی شود.

مؤلف گوید: شاید مراد این باشد که نمی شود از عهده ی شکر این ها بیرون آمد و شاید اشاره به شکایت و گله از مردم است، به این معنا که قدر این ها را نمی دانند. و شاید هم مراد این باشد که: این دو نعمت پوشیده شده اند و سرپوش روی این ها است؛ یعنی مادامی که هست، انسان غافل نمی فهمد که چه قدر نعمت بزرگی بوده است. و به این معنی سوم، در حاشیه ی من لا یحضره الفقیه اشاره شده است.

68. «عَفْوُ الْمَلِكِ أَبْقَى لِلْمَلِكِ» (2).

بخشش کسی که قدرت و توانایی تلافی دارد، پایدارکننده ی قدرت و توانایی آن شخص است.

ص: 207

---

1- (1) همان؛ بحار الانوار، ج 74، ص 170.

2- (2) همان؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 170.

مؤلف گوید: شاید سرّش این است که هدف اصلی مَلِک، ابقای رعیت و مصالح او است و اگر تدارک کند، چه بسا رعیت، بیشتر اعمال قدرت کنند و لازمه ی این، ایجاد حسّ بدبینی رعایا نسبت به ملک خود می شود و در نتیجه کم کم مرو به ملک می آورند و ملک او را از بین می برند.

و هر کس که به قدر توجهات خود به حوادث روزگار، بیشتر اطلاع داشته باشد، بیشتر این مطلب را تصدیق خواهد کرد.

و این مطلب اختصاص به مَلِک ندارد، بلکه هر کس دیگری که مسلط بر دیگری باشد، پدر باشد، مدیر باشد، شوهر باشد، سلطان باشد و مانند آن، اگر اهل عفو و گذشت و بخشش باشد، ریاست و تسلطش پایدار خواهد بود.

69. «هَبْهُ الرَّجُلُ لِرَوْجَتِهِ تَزِيدُ فِي عَفْوِهَا» (1).

هیبت و تعظیم مرد برای همسرش، زیاد می کند عفت و خودداری همسرش را از گناهان.

و اما سرّ این مطلب، این است که: چون هم و غم زنان در مردان است، به این معنی که خود را نمایش بدهند، همچنانکه هم مردان نیز در نظر

ص: 208



کردن به زنان است، پس اگر مرد بتواند با هیبت خود، نظر همسرش را جلب نماید، در واقع به اضافه کردن عفت او کمک نموده است.

ولذا شیخ حرّ عاملی، بابتی را در ابواب «مقدمه النکاح» به عنوان «استحباب تنظیف و زینت زن و شوهر برای همدیگر» عنوان کرده و در آن باب، حدیثی (1) مسنداً از حسن بن جهم نقل می کند که او می گوید:

دیدم ابوالحسن علیه السلام (حضرت کاظم، یا حضرت رضا علیهما السلام) را که خضاب بسته است، عرض کردم: فدایت گردم، خضاب بسته ای؟

فرمود: «بلی، آماده کردن مرد خود را برای همسرش، از چیزهایی است که به عفت زن ها می افزاید. چه بسا زن ها که عفت خود را از دست می دهند برای این که شوهرهای آنها خود را آماده نکرده اند».

ص: 209

---

1- (1) محقق مامقانی در کتاب تنقیح المقال، حسن بن جهم را از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام معرفی نموده است، و چون لقب هر دو امام بزرگوار، ابوالحسن می باشد، پس هر کدام از آن ها می تواند در اینجا مراد باشد. ر. ک: تنقیح المقال، ج 1، ص 271.

پس از آن فرمود: «آیا تو دوست داری او را به چه حالی ببینی، اگر او را غیر آماده ببینی خوشتر می آید؟»

عرض کردم: نه.

فرمود: «او هم همین طور است».

پس از آن فرمود: «از جمله ی اخلاق پیغمبران، نظافت و خود را خوشبو کردن و تراشیدن مو (یعنی موی سر یا بدن) و زیاد راه پیدا کردن برای زنان است»<sup>(1)</sup>.

مؤلف گوید: از این حدیث شریف استفاده می شود که راه عقیف ماندن همسران، عمل نمودن مردان به این گونه وظایف می باشد. لکن بسیار جای تأسف است که معمولاً هر دو طرف، برخلاف این آموزه ها رفتار می کنند؛ یعنی برخی مردان، بالخصوص برخی جوانان، خود را برای غیر همسران خود آرایش می کنند و یا برخی زن ها خود را برای غیر شوهران آرایش می کنند، ولی برای همسران خود این کار را نمی کنند.

70. «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»<sup>(2)</sup>.

هیچ کس نباید از مخلوقی، در جهت معصیت خالق، اطاعت و فرمان برداری نماید.

مؤلف گوید: این مطلب - علاوه بر این که شرعاً حرام است، عقلاً هم قبیح و زشت و خلاف عرف عقلا است. اگر شما یک نوکری داشته باشید، هرگاه فرمان غیر تو را اطاعت کند در حالی که آن فرمان برداری ناراحت

ص: 210

---

1- (1) وسائل الشیعه، باب 141، من أبواب مقدمات النکاح، ص 183، ح 14.

2- (2) من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 381؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 154؛ مستدرک، ج 12، ص 209؛ بحارالانوار، ج 71، ص 85، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 158.

کند شما را، همه ی عقلا او را مذمت می کنند و می گویند: اگر تو برای خوشی این آقا، این نوکر را اطاعت کردی، پس چرا آقا را ناراحت می کنی؟

نعوذبا... من شرور انفسنا، اللهم وفقنا للعلم و العمل الصالح و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

از محضر مبارک پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کمال معذرت را می خواهیم که نتوانستم از عهده هیچ یک بیرون آیم. و مسلم است هر یک از این الفاظ شریفه، بیانات مبسوطی لازم دارد چه بسا بعضی از اینها یک کتاب شود. والحمد لله علی وفقنی بهذا الیسیر اللهم أنت تقبل الیسیر، و تعفو عن الكثير، لا إله إلا الله.

ص: 211



- 1 - نهج البلاغه، انتشارات دارالهجره، قم، بی تا.
- 2 - الاختصاص، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید، 1413 ق.
- 3 - الارشاد، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید، 1413 ق.
- 4 - الاستبصار، شیخ طوسی، 4 جلدی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1390 ق.
- 5 - اصول کافی، ثقه الاسلام کلینی، 8 جلدی، دارالاسلامیه، تهران، 1365 ش.
- 6 - اعلام الوری، طبرسی، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
- 7 - امالی، شیخ صدوق، انتشارات کتابخانه اسلامی، 1362 ش.
- 8 - بحار الانوار، علامه مجلسی، 110 جلدی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 ق.
- 9 - التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، مکتبه الامین، نجف، 1376 ق.

- 10 - تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، انتشارات جامعه مدرسین، 1404 ق.
- 11 - تفسیر زواره ای، بی جا.
- 12 - تنقیح المقال، مامقانی، بی جا، بی تا.
- 13 - التهذیب، شیخ طوسی، 10 جلدی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1365 ش.
- 14 - جامع الاخبار، تاج الدین شعیری، انتشارات رضی، 1363 ش.
- 15 - الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، دارالطباعه، 1305 ق.
- 16 - الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت، 1403 ق.
- 17 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، 20 جلدی در 10 جلد، کتابخانه آیة الله مرعشی، 1404 ق.
- 18 - صحیفه امام خمینی رحمه الله مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، 1378 ش.
- 19 - علل الشرایع، شیخ صدوق، انتشارات مکتبه الداوری، قم، بی تا.
- 20 - عوالی اللالی، ابن ابی جمهورى احسائی، انتشارات سید الشهداء، 1405 ق.
- 21 - فلاح السائل، سید بن طاووس، انتشارات دفتر تبلیغات، قم، بی تا.
- 22 - قاموس، قریشی بنایی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1378 ش.
- 23 - کمال الدین، شیخ صدوق، دارالکتب الاسلامیه، 1395 ق.

- 24 - كنز الفوائد، ابوالفتح كراچكى، انتشارات دارالذخائر، قم، 1410 ق.
- 25 - الكنى و الالقاب، عباس قمى، صدر تهران، 1397 ق.
- 26 - مجمع البحرين، طريحي، چاپ مرتضوى، تهران، 1363 ش.
- 27 - مجمع البيان، طبرسى، دارالفكر، بيروت، 1377 ق.
- 28 - مجموعه ورام، ورام بن ابى فراس، انتشارات مكتبه الفقيه، قم، بى تا.
- 29 - مستدركت الوسائل، محدث نورى، 18 جلدى، مؤسسه آل البيت، 1408 ق.
- 30 - معجم الرجال الحديث، سيد ابوالقاسم خوئى، چاپ قم، چاپ چهارم، 1369 ش.
- 31 - من لا يحضره الفقيه، 4 جلدى، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1413 ق.
- 32 - المناقب، بن شهر آشوب، 4 جلدى، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379 ق.
- 33 - نوادر راوندى، سيد فضل الله راوندى، مؤسسه دارالكتاب، قم، بى تا.
- 34 - النهايه، شيخ طوسى، دارالكتاب العربى، لبنان، 1390 ق.
- 35 - نهج الحق، علامه حلى، مؤسسه داره الهجره، قم، 1407 ق.
- 36 - وسائل الشيعه شيخ، حر عاملى، 30 جلدى، مؤسسه آل البيت، قم، 1409.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

